



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

گفتارهای استراتژیک تبیینی و آموزشی



به اهتمام: سید مهدی امین
با نظارت: دکتر محمد بیستون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم (تفسیر موضوعی المیزان)
۸	مشخصات کتاب
۸	فهرست مطالب
۱۱	تقدیم به
۱۲	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی
۱۲	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی
۱۳	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب‌نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس
۱۳	مقدمه ناشر
۱۵	مقدمه مؤلف
۱۶	فصل اول: تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن در خلقت انسان
۱۶	قراردادن جانشین خدا در زمین، گفتمان خدا با ملائکه
۱۹	روز الست! گفتمان خدا با ذریه بشر
۲۱	دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدای سبحان با ابلیس
۲۴	اولین فریب شیطان و نتایج آن!
۲۶	گفتمانی در رجم شیطان، مهلت دادن او تا روز معین
۲۸	فصل دوم: تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن در سرنوشت نهایی انسان‌ها
۲۸	گفتمان‌های اصحاب اعراف
۲۹	گفتمان‌های اهل بهشت
۳۱	گفتمان‌های اهل جهنم
۳۲	پوچی وعده‌های شیطان، گفتمان سیاهی لشکر کفر با رؤسای خود
۳۴	گفتمانی در برزخ و دوزخ
۴۰	فصل سوم: درس‌هایی از گفتمان پیامبران با خدا

۴۰ مقدمه
۴۱ گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب
۴۱ ادب اسماعیل، تسلیم به فرمان الهی!
۴۲ ادب یعقوب، من از رحمت خدا مأیوس نیستم!
۴۳ ادب یوسف، رجحان زندان بر تسلیم شهوت زنان
۴۴ ادب سلیمان، درخواست توفیق عمل صالح و شکر نعمت
۴۵ فصل چهارم: تفسیر و تحلیل گفتمان نوح با خدا
۴۵ فرزند تو از اهل تو نیست!
۴۹ فصل پنجم: تفسیر و تحلیل گفتمان ابراهیم با خدا
۵۰ درخواست ابراهیم علیه‌السلام برای دیدن زنده کردن مردگان
۵۷ فصل ششم: تفسیر و تحلیل گفتمان‌های موسی با خدا
۵۷ بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور
۶۲ درخواست رؤیت خدا! گفتمان خدا با موسی در میقات
۶۴ فصل هفتم: تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن درباره مریم و عیسی و یحیی
۶۴ گفتمان مادر مریم با خدا
۶۶ در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا
۶۹ ایجاد آمادگی برای تولد عیسی علیه‌السلام
۷۰ بشارت تولد مسیح، عیسی پسر مریم!
۷۱ مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام
۷۳ گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او
۷۹ فصل هشتم: تفسیر و تحلیل گفتمان ایوب با خدا
۷۹ بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی
۸۱ فصل نهم: تفسیر و تحلیل گفتمان یونس علیه‌السلام با خدا
۸۱ دعائی از بطن ماهی!

- ۸۳ تأدیب یونس! و تسبیحات نجات دهنده
- ۸۵ فصل دهم: گفتمان‌های خدا با رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۸۵ دعاهائی که خدا به رسولش آموخت!
- ۸۵ دعاهائی که خدا به رسولش آموخت!
- ۸۵ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ
- ۸۶ «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
- ۸۶ قُلِ الْحَمْدُ!
- ۸۶ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ...
- ۸۶ «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»
- ۸۷ «وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ!»
- ۸۷ ارائه جامعی از ایمان رسول الله و امتش
- ۸۹ معرفه‌های رسول الله گفتمانی بین خدا و رسول و امت
- ۹۰ آن چه از پروردگارت به تو نازل شده حق است!
- ۹۱ به یقین تو از مرسلینی! تأکیدی بر رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۹۲ گوشزد وظایف رسول! دلداری رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۹۳ چه خلق عظیم داری! ای محمد!
- ۹۴ تا هر جا که راضی شدی شفاعت کن امت را!
- ۹۶ درود خدا و ملائکه او بر پیامبر
- ۹۶ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم (تفسیر موضوعی المیزان)

مشخصات کتاب

- سرشناسه : امین، سید مهدی، ۱۳۱۶ -
- عنوان و نام پدید آور : گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم (تفسیر موضوعی المیزان) / به اهتمام مهدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.
- مشخصات نشر : قم: بیان جوان: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ۱۳۸۹.
- مشخصات ظاهری : ۳۰۲ ص.
- فروست : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج. ۵۶].
- شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۸۶-۴
- وضعیت فهرست نویسی : فیپا
- یادداشت : این کتاب بر اساس کتاب " المیزان فی تفسیر القرآن " تألیف محمدحسین طباطبایی است.
- موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
- موضوع : گفتمان روایی -- جنبه‌های قرآنی
- شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -
- شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن
- شناسه افزوده : شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)
- شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج. ۵۶].
- رده بندی کنگره : BP۹۸/الف ۸۳ ت ۵۶ ۷ ج ۱۳۸۹
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹
- شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۶۸۶۶۹

فهرست مطالب

- موضوع صفحه
- تأییدیه آیه‌الله محمد یزدی رئیس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه ۵۰۰۰
- تأییدیه آیه‌الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ۶۰۰۰
- تأییدیه آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ۷۰۰۰
- مقدمه ناشر ۸۰۰۰
- مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰
- فصل اول
- ۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۳۶.
- (۳۴۷)
- تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن ۱۷۰۰۰

در خلقت انسان ۱۷۰۰۰

قراردادن جانشین خدا در زمین، گفتمان خدا با ملائکه ۱۷۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

روز الست! گفتمان خدا با ذریه بشر ۲۸۰۰۰

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدای سبحان با ابلیس ۳۴۰۰۰

اولین فریب شیطان و نتایج آن ۴۵!۰۰۰

گفتمانی در رجم شیطان، مهلت دادن او تا روز معین ۴۹۰۰۰

فصل دوم

(۳۴۸)

تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن ۵۷۰۰۰

در سرنوشت نهایی انسان‌ها ۵۷۰۰۰

گفتمان‌های اصحاب اعراف ۵۷۰۰۰

گفتمان‌های اهل بهشت ۶۰۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

گفتمان‌های اهل جهنم ۶۶۰۰۰

پوچی وعده‌های شیطان، گفتمان سیاهی لشکر کفر با رؤسای خود ۷۲۰۰۰

گفتمانی در برزخ و دوزخ ۷۷۰۰۰

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف ۸۸۰۰۰

(۳۴۹)

فصل سوم

درس‌هایی از گفتمان پیامبران با خدا ۱۰۱۰۰۰

مقدمه ۱۰۱۰۰۰

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب ۱۰۳۰۰۰

ادب اسماعیل، تسلیم به فرمان الهی ۱۰۳!۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ادب یعقوب، من از رحمت خدا مأیوس نیستم ۱۰۶!۰۰۰

ادب یوسف، رجحان زندان بر تسلیم شهوت زنان ۱۱۰۰۰۰

ادب سلیمان، درخواست توفیق عمل صالح و شکر نعمت ۱۱۳۰۰۰

(۳۵۰)

فصل چهارم

تفسیر و تحلیل گفتمان نوح با خدا ۱۱۷۰۰۰

فرزند تو از اهل تو نیست ۱۱۷!۰۰۰

فصل پنجم

تفسیر و تحلیل گفتمان ابراهیم با خدا ۱۳۵۰۰۰

درخواست ابراهیم علیه‌السلام برای دیدن زنده کردن مردگان ۱۳۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل ششم

تفسیر و تحلیل گفتمان‌های موسی با خدا ۱۶۱۰۰۰

(۳۵۱)

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور ۱۶۱۰۰۰

درخواست رؤیت خدا! گفتمان خدا با موسی در میقات ۱۷۹۰۰۰

فصل هفتم

تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن ۱۸۵۰۰۰

درباره مریم و عیسی و یحیی ۱۸۵۰۰۰

گفتمان مادر مریم با خدا ۱۸۵۰۰۰

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا ۱۹۴۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ایجاد آمادگی برای تولد عیسی علیه‌السلام ۲۰۵۰۰۰

(۳۵۲)

بشارت تولد مسیح، عیسی پسر مریم ۲۰۹!۰۰۰

مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام ۲۱۱۰۰۰

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او ۲۱۹۰۰۰

فصل هشتم

تفسیر و تحلیل گفتمان ایوب با خدا ۲۳۷۰۰۰

بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی ۲۳۷۰۰۰

فصل نهم

تفسیر و تحلیل گفتمان یونس علیه‌السلام با خدا ۲۴۷۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۳۵۳)

دعائی از بطن ماهی ۲۴۷!۰۰۰

تأدیپ یونس! و تسییحات نجات دهنده ۲۵۲۰۰۰

فصل دهم

گفتمان‌های خدا با رسول الله صلی الله علیه و آله ۲۶۱۰۰۰

دعاهائی که خدا به رسولش آموخت ۲۶۱!۰۰۰

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ ۲۶۱۰۰۰

«قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۲۶۲۰۰۰

قُلِ الْحَمْدُ ۲۶۳!۰۰۰

قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ۲۶۴!۰۰۰

فهرست مطالب

(۳۵۴)

موضوع صفحه

وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ ۲۶۴۰۰۰

ارائه جامعی از ایمان رسول الله و امتش ۲۶۵۰۰۰

معرفه‌های رسول الله گفتمانی بین خدا و رسول و امت ۲۷۲۰۰۰

آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است ۲۷۵!۰۰۰

به یقین تو از مرسلینی! تأکیدی بر رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله ۲۷۸۰۰۰

گوشزد وظایف رسول! دلداری رسول الله صلی الله علیه و آله ۲۸۱۰۰۰

چه خلق عظیم داری! ای محمد ۲۸۴!۰۰۰

تا هر جا که راضی شدی شفاعت کن امت را ۲۸۸!۰۰۰

درود خدا و ملائکه او بر پیامبر ۲۹۳۰۰۰

(۳۵۵)

مَنْ تَسَلَى بِالْكِتَابِ لَمْ تَفْتَهُ سَلْوَةً

هر کس با کتاب آرامش یابد، آرامش او فوت نمی‌شود (به آرامش واقعی و پایدار می‌رسد)

امام علی علیه السلام

(۳۵۶)

دُرُّرُ الْكَلِمِ صفحه ۲۵۲

۳)

تقدیم به

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا

وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعِهِ

الْمُصْطَفَى وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّشْعَةِ
 الْمُعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
 الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظَّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَانِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
 الْحُجَّهٖ بِنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ
 الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
 (۶)

وَ أَهْلَنَا الضَّرَفِ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنَا بِيضَاعِهِ
 مُرْجَاهِ مِنْ وَ لَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ
 فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ
 أَنَا تَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت
 فر فرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و
 رحمت

(۷)

ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل
 می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و
 آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر
 بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و
 تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۸)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که
 به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار
 گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مانوس به‌طوری که مفاهیم

بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه

(۹)

ویژه حضرت بقیت‌الله‌الاعظم ارواحنا فداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۱۰)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله‌سیدعلی اصغر دستغیب‌نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبھائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۱)

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای»

(۱۲)

کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیر المیزان را به مقدمه ناشر (۱۳)

دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰هـ) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸هـ) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به

(۱۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه،

مقدمه ناشر (۱۵)

نکات لغوی و بیانی آنرا شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

(۱۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۷)

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

(۱۸)

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دینمان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

(۲۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در

تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

مقدمه مؤلف (۲۱)

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف‌نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۳)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه‌الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

فصل اول: تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن در خلقت انسان

قراردادن جانشین خدا در زمین، گفتمان خدا با ملائکه

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ...!»

(۲۵)

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: در آن‌جا مخلوقی پدید می‌آوردی که تباهی کند و خون‌ها بریزند؟»

با این که ما تو را به پاکی می‌ستائیم و تقدیس می‌گوئیم؟ گفت: من چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید!»

«و خدا همه نام‌ها را به آدم بیاموخت پس از آن همه آنان را به فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می‌گوئید مرا از نام این‌ها خبر دهید؟»

«گفتند تو را تنزیه می‌کنیم ما دانشی جز آن‌چه تو به ما آموخته‌ای نداریم که دانای فرزانه تنها تویی!»

«گفت: ای آدم! فرشتگان را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آن‌ها آگاهشان

(۲۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

کرد گفت مگر به شما نگفتم که من نهفته‌های آسمان و زمین را می‌دانم، آن‌چه را که شما آشکار کرده‌اید و آن‌چه را پنهان داشتید می‌دانم!» (۳۰ تا ۳۳ / بقره)

پاسخی که در این آیات از ملائکه حکایت شده، اشعار بر این معنا دارد، که ملائکه از کلام خدای تعالی که فرمود: می‌خواهم در زمین خلیفه بگذارم، چنین فهمیده‌اند که این عمل باعث وقوع فساد و خونریزی در زمین می‌شود، چون می‌دانسته‌اند که موجود زمینی به خاطر این که مادی است، باید مرکب از قوای غضبی و شهوی باشد و چون زمین دار تراحم و محدود الجهات است و مزاحمت در آن بسیار می‌شود، مرکباتش در معرض انحلال و انتظام‌هایش و اصلاحاتش در مظنه فساد و بطلان واقع می‌شود، لاجرم زندگی در آن جز به صورت زندگی نوعی و اجتماعی فراهم نمی‌شود و بقاء در

قرار دادن جانشین خدا در زمین، گفتمان‌خدا با ملائکه (۲۷)

آن به حد کمال نمی‌رسد، جز با زندگی دسته جمعی، معلوم است که این نحوه زندگی بالاخره به فساد و خونریزی منجر می‌شود. در حالی که مقام خلافت همان‌طور که از نام آن پیداست، تمام نمی‌شود مگر به این که خلیفه نمایشگر مستخلف باشد و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند، البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که به خاطر تأمین آن‌ها خلیفه و جانشین برای خود معین کرده است.

خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مسمای به اسماء حسنی و متصف به صفات علیائی از صفات جمال و جلال است و در ذاتش منزله از هر نقصی و در فعلش مقدس از هر شر و فسادی است (جلت عظمته!)

خلیفه‌ای که در زمین نشو و نما کند، با آن آثاری که گفتیم زندگی زمینی دارد، لایق

(۲۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مقام خلافت نیست، با هستی آمیخته با آن همه نقص و عیبش نمی‌تواند آئینه هستی منزله از هر عیب و نقص و وجود مقدس از هر عدم خدائی گردد، به قول معروف: «تراب کجا و رب الارباب کجا؟»

این سخن فرشتگان پرسش از امری بوده که نسبت به آن جاهل بوده‌اند، خواسته‌اند اشکالی را که در مسأله خلافت یک موجود زمینی به ذهنشان رسیده حل کنند، نه این که در کار خدای تعالی اعتراض و چون و چرا کرده باشند به دلیل این اعترافی که خدای تعالی از ایشان حکایت کرده، که دنبال سؤال خود گفته‌اند: «أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ: تنها دانای علی الاطلاق و حکیم علی الاطلاق تویی!» (۳۲ / بقره) این جمله می‌فهماند که فرشتگان مفاد جمله را مسلم می‌دانسته‌اند.

پس خلاصه کلام آنان به این معنا برگشت می‌کند که: خلیفه قرار دادن تنها به این

قرار دادن جانشین خدا در زمین، گفتمان‌خدا با ملائکه (۲۹)

منظور است که آن خلیفه و جانشین با تسبیح و حمد و تقدیس زبانی و وجودیش، نمایانگر خدا باشد ولی زندگی زمینی اجازه چنین نمایشی به او نمی‌دهد، بلکه برعکس او را به سوی فساد و شر می‌کشاند.

از سوی دیگر، وقتی غرض از خلیفه نشان دادن در زمین، تسبیح و تقدیس به آن معنا که گفتیم حکایت کننده و نمایشگر صفات

خدائی تو باشد، از تسبیح و حمد و تقدیس خود ما حاصل است، پس خلیفه‌های تو مائیم و یا پس ما را خلیفه خودت کن، خلیفه شدن این موجود زمینی چه فایده‌ای برای تو دارد؟

خدای تعالی در رد این سخن ملائکه فرمود: «...إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...!» (۳۰ / بقره)

زمینه و سیاق کلام به دو نکته اشاره دارد، اول این که منظور از خلافت نام‌برده

(۳۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

جانشینی خدا در زمین بوده است. خلافت نام‌برده اختصاصی به شخص آدم علیه‌السلام ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترکند، آن وقت معنای تعلیم اسماء، این می‌شود که: خدای تعالی این علم را در انسان‌ها به ودیعه سپرده، به طوری که آثار آن ودیعه، به تدریج و به طور دائم، از این نوع موجود سر بزنند، هر وقت به طریق آن بیفتند و هدایت شود، بتواند آن ودیعه را از قوه به فعل درآورد!

نکته دوم این است که خدای سبحان در پاسخ و رد پیشنهاد ملائکه، مسأله فساد در زمین و خونریزی در آن را، از خلیفه زمینی نفی نکرد و فرمود: که نه، خلیفه‌ای که من در زمین می‌گذارم خونریزی نخواهند کرد و فساد نخواهند انگیخت و نیز دعوی ملائکه را مبنی بر این که ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم، انکار نکرد، بلکه آنان را بر دعوی خود تقریر و تصدیق کرد. در عرض مطلب دیگری عنوان نمود و آن این بود که در این میان

قراردادن جانشین خدا در زمین، گفتمان‌خدا با ملائکه (۳۱)

مصلحتی هست که ملائکه قادر بر ایفاء آن نیستند و نمی‌توانند آن را تحمل کنند، ولی این خلیفه زمینی قادر بر تحمل و ایفاء آن هست، آری انسان از خدای سبحان کمالاتی را نمایش می‌دهد و اسراری را تحمل می‌کند که در وسع و طاقت ملائکه نیست! این مصلحت بسیار ارزنده و بزرگ است، به طوری که مفسده فساد و سفک دماء را جبران می‌کند، ابتداء در پاسخ ملائکه فرموده: «من می‌دانم آن چه را که شما نمی‌دانید!» و در نوبت دوم، به جای آن جواب، این طور جواب می‌دهد: که: «آیا به شما نگفتم من غیب آسمان‌ها و زمین را بهتر می‌دانم؟» مراد از غیب، همان اسماء است، نه علم آدم به آن اسماء، چون ملائکه اصلاً اطلاعی نداشتند از این که در این میان آسمانی هست، که آنان علم بدان ندارند، ملائکه این را نمی‌دانستند، نه این که از وجود اسماء اطلاع داشته و از علم آدم به آن‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند، و گرنه جا نداشت خدای تعالی از ایشان از اسماء پرسد و این خود روشن است، که سؤال نام‌برده به خاطر این بوده که ملائکه از وجود اسماء بی‌خبر بوده‌اند.

(۳۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و گرنه حق مقام، این بود که به این مقدار اکتفاء کند، که به آدم بفرماید: «ملائکه را از اسماء آنان خبر بده!» تا متوجه شوند که آدم علم به آن‌ها را دارد، نه این که از ملائکه پرسد که اسماء چیست؟ پس این سیاق به ما می‌فهماند که: ملائکه ادعای شایستگی برای مقام خلافت کرده و اذعان کردند به این که آدم این شایستگی را ندارد و چون لازمه این مقام آن است که خلیفه اسماء را بداند، خدای تعالی از ملائکه از اسماء پرسید و آن‌ها اظهار بی‌اطلاعی کردند و چون از آدم پرسید و جواب داد به این وسیله لیاقت آدم برای حیات این مقام و عدم لیاقت فرشتگان ثابت گردید.

نکته دیگر که در این جا هست این است که، خدای سبحان دنباله سؤال خود، این

قراردادن جانشین خدا در زمین، گفتمان‌خدا با ملائکه (۳۳)

جمله را اضافه فرمود: «إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: اگر راستگو هستید؟» (۲۳ / بقره) و این جمله اشعار دارد بر این که ادعای ملائکه ادعای صحیحی نبوده، چون چیزی را ادعا کرده‌اند که لازمه‌اش داشتن علم است.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ...» (۳۱ / بقره) این جمله اشعار دارد بر این که اسماء نام‌برده و یا مسماهای آن‌ها موجوداتی زنده

و دارای عقل بوده‌اند، که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند و به همین جهت علم به آن‌ها غیر آن نحوه علمی است که ما به اسماء موجودات داریم، چون اگر از سنخ علم ما بود، باید بعد از آن که آدم به ملائکه خبر از آن اسماء داد، ملائکه هم مثل آدم دانای به آن اسماء شده باشند و در داشتن آن علم با او مساوی باشند!

معلوم می‌شود آنچه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خدا به وی آموخت، غیر آن

(۳۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

علمی بود که ملائکه از آدم آموختند، علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم به اسماء بود، که فراگرفتن آن برای آدم ممکن بود و برای ملائکه ممکن نبود و آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدائی شد، به خاطر همین علم به اسماء بوده، نه به خاطر خبر دادن از آن، و گرنه بعد از خبر دادنش، ملائکه هم مانند او باخبر شدند، دیگر جا نداشت که باز هم بگویند: ما علمی نداریم: «شَيْبَانُكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا: منزهی تو، ما جز آنچه تو تعلیممان داده‌ای چیزی نمی‌دانیم!» (۳۲ / بقره)

پس از آنچه گذشت روشن شد، که علم به اسماء آن مسمیات، باید طوری بوده باشد که از حقایق و اعیان وجودهای آن‌ها کشف کند، نه صرف نام‌ها، که اهل هر زبانی برای هر چیزی می‌گذارند، پس معلوم شد که آن مسمیات و نامیده‌ها که برای آدم معلوم شد، حقایقی و موجوداتی خارجی بوده‌اند، نه چون مفاهیم که ظرف وجودشان تنها

قراردادن جانشین خدا در زمین، گفتمان‌های خدا با ملائکه (۳۵)

ذهن است و نیز موجوداتی بوده‌اند که در پس پرده غیب، یعنی غیب آسمان‌ها و زمین نهان بوده‌اند و عالم شدن به آن موجودات غیبی، یعنی آن طوری که هستند، از یک سو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده، نه فرشتگان آسمانی و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهیه دخالت داشته است.

اسماء نام برده اموری بوده‌اند که از همه آسمان‌ها و زمین غایب بوده و به کلی از محیط کون و وجود بیرون بوده‌اند.

پس حاصل کلام این شد که: این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجاب‌های غیب محبوب بودند و خداوند با خیر و برکت آن‌ها هر اسمی را که نازل کرد، در عالم نازل کرد و هر چه که در آسمان‌ها و زمین هست از نور و بهای آن‌ها مشتق شده است و آن

(۳۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

موجودات با این که بسیار و متعددند، در عین حال تعدد عددی ندارند، این طور نیستند که اشخاص آن‌ها با هم متفاوت باشند، بلکه کثرت و تعدد آن‌ها از باب مرتبه و درجه است و نزول اسم از ناحیه آن‌ها نیز به این نحو نزول است: «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ: هیچ چیز نیست مگر آن که نزد ما خزینه‌های آن هست و ما از آن خزینه‌ها نازل نمی‌کنیم، مگر به اندازه معلوم!» (۲۱ / حجر)

«وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ...!» (۳۳ / بقره) قید «كُنْتُمْ» به این معنا اشعار دارد که: در این میان در خصوص آدم و خلافت او، اسراری مکتوم و پنهان بوده است. ممکن است این معنا را از آیه بعدی هم، که می‌فرماید: «...فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ، أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ!» (۳۴ / بقره) استفاده کرد، چون از این جمله برمی‌آید که ابلیس قبل از به وجود آمدن صحنه خلقت آدم و سجده ملائکه، کافر بوده، چون فرموده:

قراردادن جانشین خدا در زمین، گفتمان‌های خدا با ملائکه (۳۷)

كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ: از کافرین بود! و سجده نکردنش و مخالفت ظاهریش، ناشی از مخالفتی بوده که در باطن، مکتوم داشته بود.

(۱)

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ...!»

«و چون پروردگار تو از پسران آدم از پشت‌هایشان نژادشان را بیاورد و آن‌ها را

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۱۷۶.

(۳۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

بر خودشان شاهد گرفت که:

- مگر من پروردگار شما نیستم؟

- گفتند: چرا، شهادت می‌دهیم!

تا روز رستاخیز نگویید که از این نکته غافل بوده‌ایم!»

«یا نگویید که فقط پدران ما از پیش شرک آورده‌اند و ما فرزندان از پی آن‌ها بوده‌ایم، آیا ما را به سزای اعمالی که بیهوده‌کاران کرده‌اند هلاک می‌کنی؟»

«بدین سان این آیه‌ها را شرح می‌دهیم شاید به خدا باز گردند!» (۱۷۲ تا ۱۷۴/اعراف)

این آیات مسأله پیمان گرفتن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار را ذکر می‌کند و خود از دقیق‌ترین آیات قرآنی از حیث معنا و از زیباترین آیات از نظر نظم و

روز الست! گفتمان خدا با ذریه بشر (۳۹)

اسلوب است.

اخذ چیزی از چیزی دیگر مستلزم این است که اولی جدا و به نحوی از انحاء مستقل از دومی باشد و این جدایی و استقلال به حسب اختلاف عنایاتی که متعلق اخذ می‌شود.

در آیه مورد بحث خدای تعالی بعد از جمله «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» که تنها جدایی مأخوذ را از مأخوذ منه می‌رساند جمله «مِنْ ظُهُورِهِمْ» را اضافه کرد تا دلالت کند بر نوع جدایی آن دو و این که این جدایی و این اخذ از نوع اخذ مقداری از ماده بوده، به طوری که چیزی از صورت مابقی ماده ناقص نشده و نیز استقلال و تمامیت خود را از دست نداده و پس از اخذ آن مقدار مأخوذ را هم موجود و مستقل و تمام عیاری از نوع مأخوذ منه کرده، فرزند را پشت پدر و مادر گرفته و آن‌را - که تاکنون جزئی از ماده پدر و مادر بوده - موجودی مستقل و انسانی تمام عیار گردانیده و از

(۴۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

پشت این فرزند نیز فرزند دیگر اخذ کرده و هم‌چنین تا آن‌جا که اخذ تمام شود و هر جزئی از هر موجودی که باید جدا گردد و افراد و انسان‌ها موجود گشته و منتشر شوند و هریک از دیگری مستقل شده و برای هر فردی نفسی مستقل درست شود، تا سود و زیانش عاید خودش گردد.

این آن مفادی است که از جمله «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...» استفاده می‌شود.

جمله «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ!» از یک فعل دیگر خداوند بعد از جدا ساختن ابناء بشر از پدران خبر می‌دهد و آن فعل خدا این است که هر فردی را گواه خودش گرفت. اشهاد بر هر چیز حاضر کردن گواه است در نزد آن و نشان دادن حقیقت آن است تا گواه، حقیقت آن چیز را از نزدیک و به حس خود درک نموده و در موقع به

روز الست! گفتمان خدا با ذریه بشر (۴۱)

شهادت به آنچه که دیده شهادت دهد و اشهاد کسی بر خود آن کس نشان دادن حقیقت او است به خود او تا پس از درک حقیقت خود و تحمل آن در موقعی که از او سؤال می‌شود شهادت دهد.

و از آنجایی که نفس هر صاحب نفسی از جهاتی به غیر خود ارتباط و تعلق دارد و ممکن است انسان نسبت به پاره‌ای از آن‌ها استشهاد شود و نسبت به پاره‌ای دیگر نشود، از این رو اضافه کرد: «الَسْتُ بِرَبِّكُمْ...؟» تا بدین وسیله مورد استشهاد را معلوم کرده باشد و بفهماند آن امری که برای آن، ذریه بشر را استشهاد کرده‌ایم ربوبیت پروردگار ایشان است تا در موقع پرستش به ربوبیت خدای سبحان شهادت دهند.

احتیاج آدمی به پروردگاری که مالک و مدبر است جزو حقیقت و ذات انسان است و فقر به چنین پروردگاری در ذات او نوشته شده و ضعف بر پیشانی‌اش مکتوب گشته است. این معنا بر هیچ انسانی که کمترین درک و شعور انسانی را داشته باشد پوشیده نیست، عالم و جاهل، صغیر و کبیر و شریف و وضع همه در این درک مساویند.

(۴۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

آری، انسان در هر منزلی از منازل انسانیت قرار داشته باشد از ناحیه ذات خود این احساس را می‌کند که برای پروردگاری است که مالک او و مدبر امور او است و چطور ممکن است این احساس را نداشته باشد با این که احتیاج ذاتیش را درک می‌کند؟ و چگونه تصور دارد که شعور او حاجت را درک نکند ولیکن آن کسی را که احتیاجش به او است درک نکند؟ پس این که فرمود: «الَسْتُ بِرَبِّكُمْ...!» بیان آن چیزی است که باید به آن شهادت داد. جمله «بَلَى شَهْدَانَا...!» اعتراف انسان‌ها است به این که این مطلب را ما شاهد بودیم و چنین شهادتی از ما واقع شد!

آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...!» دلالت دارد بر این که تمامی افراد بشر مورد این

روز الست! گفتمان خدا با ذریه بشر (۴۳)

استشهاد واقع شده و یکایک ایشان به ربوبیت پروردگار اعتراف نموده‌اند.

پس آنچه که از دو آیه مورد بحث به دست آمد این شد که خدای سبحان نسل بشر را از یکدیگر متمایز کرده و بعضی (فرزندان) را از بعضی دیگر (پدران) اخذ نموده آن گاه همه آنان را بر خودشان گواه و از همه بر ربوبیت خود پیمان گرفته، پس هیچ فردی از سلسله پدران و فرزندان از این اشهاد و از این میثاق غافل نمانده تا آن که بتوانند همه ایشان به غفلت و یا فرزندان به شرک و عصیان پدران احتجاج کنند و خود را تبرئه نمایند. (۱)

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدای سبحان با ابلیس

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۳۹۹.

(۴۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ...!»

«شما را خلق کردیم آن گاه نقش‌بندیتان نمودیم، سپس به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود!»

«خداوند فرمود چه چیز مانع تو شد که وقتی به تو فرمان دادم سجده نکردی؟ گفت من از او بهترینم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل خلق کرده‌ای!»

«فرمود: از آسمان فرود شو که در این جا بزرگی و نخوت کردن حق تو نیست! برون شو که تو از حقیرانی!»

«گفت: مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده!»

«فرمود: مهلت خواهی داشت!»

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۴۵)

«شیطان گفت که چون تو مرا گمراه کردی من نیز بندگانت را از راه راست گمراه می‌گردانم!»

«آن‌گاه از جلو رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ به آنان می‌تازم و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت!»

«گفت از آسمان بیرون شو! مذموم و مطرود! هر که از آن‌ها از تو پیروی کند جهنم را از همه شما لبریز می‌کنم!» (۱۱ تا ۱۸ /

اعراف)

خطاب در جمله «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ...!» خطاب به عموم آدمیان است، برای بیان دو حقیقت: حقیقت اول این که سجده ملائکه برای جمیع بنی آدم و در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده است. حقیقت دوم این که خلقت آدم در حقیقت خلقت جمیع بنی نوع بشر بوده است.

(۴۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«...فَسَبِّحُوا بِحَمْدِ رَبِّكَ جُلُودًا وَ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ سَبِّحْهُ بِحَمْدِهِ كَبِيرًا وَ سُجُودًا وَ مُقِيمًا خَلْقَ الْإِنسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ نَسُوهُ لَأَسَفًا أَلَمْ يُؤْتِكُمْ أَجْسَادًا وَ لَحْمًا وَ عِظْمًا تَبَدَّلُ فَأَنْزَلْنَاكَ مِنَ الْجَبَلِ الْأَيْمَنِ مِنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْقِطُ بِكَ عَيْنَ ذِي الْقُرْنَيْنِ فَخُذْ الْحَدِيثَ مِنَ الْبَيْتِ وَأَنْزَلْنَاكَ مِنْ قِبَلِهِ السُّحُورَ أَفَلَا تَعْقِلُ» خدای تعالی خبر می‌دهد از سجده کردن تمامی فرشتگان مگر ابلیس. از ظاهر آیه استفاده می‌شود که ابلیس با ملائکه بوده و هیچ فرقی با آنان نداشته، او و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که می‌توان آن‌را مقام قدس نامید و امر به سجده هم متوجه این مقام بوده نه به یک یک افرادی که در این مقام قرار داشته‌اند.

معلوم می‌شود ابلیس قبل از تمردش فرقی با ملائکه نداشته و پس از تمرد حسابش از آنان جدا شده است. ملائکه به آن‌چه مقام و منزلتشان اقتضا می‌کرده باقی ماندند و خضوع بندگی را از دست ندادند ولیکن ابلیس بدبخت از آن مقام ساقط گردید و با این تمردش زندگانی را اختیار کرد که جز خروج از کرامت الهی و اطاعت بندگی چیز دیگری نبود.

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۴۷)

این آیه راجع به امور تشریحی و قانونی نیست. امری که در آن است و هم‌چنین امثال و تمردی که در آن ذکر شده مقصود از همه آن‌ها امور تکوینی است. اگر می‌گویند که ابلیس تمرد کرد، مقصود این است که وی در برابر حقیقت انسانیت خاضع نشد! چیزی که هست مادامی که آدم خلق نشده بود و خداوند ملائکه و ابلیس را امر به سجود بر وی نکرده بود ابلیس و ملائکه هر دو در یک رتبه بوده بدون امتیاز از هم هر دو در مقام قرب بودند. پس از آن که آدم آفریده شد این دو فریق از هم جدا شده، یکی راه سعادت و دیگری راه شقاوت را پیش گرفت.

«قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ...!» (۱۲ / اعراف) مراد این است که: ای ابلیس! چه چیزی باعث شد که سجده نکنی؟ چه چیزی تو را خواند و یا وادار کرد به این که سجده نکنی و مانع از آن شد؟

(۴۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«...قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۱۲ / اعراف) این آیه جوابی را که ابلیس داده حکایت می‌کند و این جواب اولین نافرمانی ابلیس است.

در این جواب خدای تعالی برای اولین بار معصیت شد چون برگشت تمامی معصیت‌ها به دعوای انانیت (خودخواهی) و منازعه با کبریای خدای سبحان است، در حالی که کبریا ردایی است که بر اندام کسی جز او شایسته نیست و هیچ مخلوقی را نمی‌رسد که در مقابل انانیت الهی و آن وجودی که جمیع روی‌ها در برابرش خاضع و گردن همه گردن‌فرازان در پیشگاه مقدسش خمیده و هر صوتی در برابر عظمتش در سینه حبس شده و هر چیزی برایش ذلیل و مسخر است، برای خود انانیت قائل شده به ذات خود تکیه زده و من بگوید.

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۴۹)

حتی این مقدار هم رعایت ادب را نکرد که در جواب پروردگارش بگوید: بهتری من، مرا از سجده بر او بازداشت بلکه با کمال جرأت و جسارت گفت: من از او بهترم تا بدین وسیله هم انانیت و استقلال خود را اظهار کرده باشد و هم بهتری خود را امری ثابت و غیرقابل زوال ادعا کند، علاوه، به طور رساتری تکبر کرده باشد.

از همین جا معلوم می‌شود که در حقیقت این ملعون به خدای تعالی تکبر ورزیده نه به آدم.

ملائکه مأمور به سجده بر آب و گل آدم نشدند تا شیطان بگوید: گل از آتش پست‌تر است، بلکه مأمور شدند سجده کنند بر آب و گلی که روح خدا در آن دمیده شده بود و معلوم است که چنین آب و گلی دارای جمیع مراتب شرافت و مورد عنایت کامل ربوبی است.

(۵۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

پس وجوب امتثال اوامر او از این جهت است که امر، امر او است، نه از این جهت که در امتثال امرش مصلحت و یا جهتی از جهات خیر هست تا مسأله وجوب امتثال دائر مدار مصالح و جهات خیر باشد.

خدای تعالی آدم را با نعمت خلافت و کرامت ولایت، شرافت و منزلتی داد که ملائکه در برابر آن منزلت ناگزیر از خضوع بودند و اگر ابلیس سر برتافت به خاطر ضدیتی بود که جوهر ذاتش با سعادت انسانی داشت، لذا هر جا که با انسانی برخورد کرده و می‌کند در صدد تباهی سعادت وی برمی‌آید و به محضی که با او تماس پیدا می‌کند گمراهش می‌سازد.

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ!» (۱۳/اعراف)

خدای تعالی فرمود: به جرم این که هنگامی که ترا امر کردم سجده نکردی باید از

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۵۱)

مقامت فرود آیی، چون مقام تو مقام خضوع و فرمانبری بود و تو نمی‌بایستی در چنین مقامی تکبر کنی، پس برون شو که تو از خوارشدگانی!

«قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ!» ابلیس از خدای تعالی مهلت می‌خواهد و خداوند هم به وی مهلت می‌دهد.

خداوند در جای دیگر نیز این معنا را ذکر کرده و فرموده:

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (۳۶ تا ۳۸ / حجر) از این آیه برمی‌آید که ابلیس به طور مطلق از خدا مهلت خواسته ولیکن خداوند او را تا زمانی معین مهلت داده است.

«قَالَ فِيمَا آغَاوَيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ،»

ابلیس گفت: من بر سر راه راست تو که آنان را به درگاهت می‌رساند و منتهی به

(۵۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سعادت آنان می‌گردد می‌نشینم و مراقب آنان هستم، هر که را در این راه ببینم آن قدر وسوسه می‌کنم تا از راه تو خارج نمایم!

«آن‌گاه از جلو رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ به آنان می‌تازم و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت!»

می‌گوید: ناگهان بندگان تو را از چهار طرف محاصره می‌کنم تا از راهت بدر برم! چون راه خدا امری است معنوی ناگزیر مقصود از جهات چهارگانه نیز جهات معنوی خواهد بود نه جهات حسی.

مقصود از «مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ»، (۹ / یس) جلو رویشان حوادثی است که در زندگی برای آدمی پیش می‌آید، حوادثی که خوشایند و مطابق آمال و آرزوهای او یا ناگوار و مایه کدورت عیش او است، چون ابلیس در هر دو حال کار خود را می‌کند.

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۵۳)

و مراد از «وَمِنْ خَلْفِهِمْ»، (۹ / یس) اولاد و اعقاب او است، چون انسان نسبت به آینده اولادش نیز آمال و آرزوها دارد و درباره

آن‌ها از پاره‌ای مکاره می‌اندیشد. انسان هرچه از حلال و حرام دارد همه را برای اولاد خود می‌خواهد و تا بتواند آتیه آنان را تأمین نماید و چه بسا خود را در این راه به هلاکت می‌اندازد.

مقصود از سمت راست که سمت مبارک و نیرومند آدمی است سعادت و دین او است و آمدن شیطان از دست راست به این معنا است که وی آدمی را از راه دینداری بی‌دین می‌کند و او را در بعضی از امور دینی وادار به افراط نموده به چیزهایی که خداوند از آدمی نخواستہ تکلیف می‌کند. این همان ضلالتی است که خداوند آن را اتباع خطوات الشیطان نام نهاده است.

منظور از سمت چپ بی‌دینی است، به این معنا که فحشا و منکرات را در نظر آدمی

(۵۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

جلوه داده وی را به ارتکاب معاصی و آلودگی به گناهان و پیروی هوای نفس و شهوات وادار می‌سازد.

«وَلَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ!» (اعراف / ۱۷) شاکرین - کسانی که همیشه شکر نعمت‌های خدا کارشان است. اگر ابلیس شاکرین و مخلصین را از اغواء و اضلال خود استثنا کرده بیهوده و یا از راه ترحم بر آنان نبوده و نخواستہ بر آنان منت بگذارد، بلکه از این باب است که دسترسی به آنان نداشته و زورش به آنان نمی‌رسیده است.

گرچه ابلیس در کلام خود طریقه گمراه کردن انبای بشر را ذکر نکرده ولیکن در کلامش اشاره به دو حقیقت هست و آن دو حقیقت یکی این است که سبب اضلالش هم ضلالتی است که در نفس خود او جایگزین شده و مانند آتش که به هر چیز برخورد از حرارت خود در آن اثر می‌گذارد او نیز هرکسی را که بخواهد گمراه کند با او تماس

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۵۵)

حاصل می‌کند و به همین وسیله از گمراهی خود چیزی در نفس او باقی می‌گذارد.

دیگر این که آن چیزی که ابلیس خود را به آن تماس می‌دهد شعور انسانی و تفکر حیوانی او است که مربوط به تصور اشیاء و تصدیق به سزاوار و غیرسزاوار آن‌ها است.

«قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ!» (اعراف / ۱۸)

از آن جایی که مورد گفتار ابلیس و تهدیدش به انتقام تنها بنی آدم بود و قسم خورد که غرض خلقت آنان را که همان شکر است در آنان نقض نموده و از بین می‌برد و آنان را به جای شکر وادار به کفران می‌سازد، خدای تعالی در جوابش پیروانش را هم با او شریک ساخته و فرمود: جهنم را از شما یعنی از تو و بعضی از پیروانت پر می‌کنم. در

(۵۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

این جمله خدای تعالی از در منت و رحمت جمیع پیروان ابلیس را ذکر نفرمود، بلکه فرمود: از شما و این خود اشعار به تبعیض دارد.

(۱)

اولین فریب شیطان و نتایج آن!

«وَايَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ...!»

«وای آدم! تو و همسرت در این بهشت آرام گیرید و از هر جا خواستید بخورید و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمگران می‌شوید!»

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۲۱.

اولین فریب شیطان و نتایج آن! (۵۷)

«شیطان و سوسه‌شان کرد تا عورت‌هایشان را که پنهان بود بر آنان نمودار کند و گفت پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد

مگر از بیم این که دو فرشته شوید و یا جاوید گردید!»

«و برای ایشان سوگند خورد که من خیرخواه شمایم!»

«پس با همین فریب سقوطشان داد و چون از آن درخت خوردند عورت‌هایشان در نظرشان نمودار شد و بنا کردند از برگ‌های بهشت به خودشان می‌چسبانیدند و پروردگارشان به ایشان بانگ زد: مگر من از این درخت منع‌تان نکردم و به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شما است!»

«گفتند: پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحمان نکنی از زیانکاران خواهیم بود!»

(۵۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«خدا گفت از بهشت فرود آید که برخی با برخی دیگر مخالف و دشمنید و زمین تا هنگام معینی جایگاه شما است!»

«خدا گفت در آن جا زندگی می‌کنید و در آن جا می‌میرید و از آن جا بیرون آورده می‌شوید!» (۱۹ تا ۲۵ / اعراف)

«و يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ...!» این آیه آدم علیه‌السلام را مخاطب قرار داده سپس همسرش را عطف بر او نموده و تصرف در همه انواع خوراکی‌ها را بر آنان مباح گردانیده مگر آن درختی را که استثنا کرده است.

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ...» (۲۰ / اعراف) و سوسه در لغت به معنای دعوت کردن به امری است به آهستگی و پنهانی و «سوآت» به معنای عضوی است که آدمی از برهنه

اولین فریب شیطان و نتایج آن! (۵۹)

کردن و اظهار آن شرم می‌دارد.

جمله «مَا نَهَيْكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ...!» (۲۰ / اعراف) معنایش این است که: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد مگر از این جهت که مبادا فرشته شوید و یا از خالدین گردید.

«وَ قَاتِلَهُمَا أَنِّي لَكُمْ لَمِنَ النَّاصِحِينَ» (۲۱ / اعراف) ابلیس با قسم‌های شدید و اکید به آن دو گفت که من خیرخواه شمایم و نمی‌خواهم شما را فریب دهم.

«فَدَلَّيْهُمَا بِغُرُورٍ...» (۲۲ / اعراف) غرور به معنای اظهار خیرخواهی و نهان داشتن سوء قصدی است که در دل دارد.

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ!» (۲۳ / اعراف). این حرف از آدم و حوا نهایت تضرع و التماس آن دو را می‌رساند، لذا

(۶۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

هیچ چیزی درخواست نکردند و تنها احتیاجشان را به مغفرت و رحمت ذکر کرده و گفتند: اگر رحم نکنی به‌طور دائم و به تمام معنا زیانکار خواهیم شد!

«قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...!» (۲۴ / اعراف) این خطاب هم خطاب به آدم و همسر او است و هم خطاب به ابلیس است.

دشمنی بعضی از بنی نوع بشر با بعضی دیگر به خاطر اختلافی است که در طبیعت‌های آنان است و این فضایی است از خدای تعالی، فضای دیگرش هم این است که فرموده: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ!» (۳۶ / بقره) یعنی تا چندی که به زندگی دنیوی زنده هستید جایتان در زمین است. از ظاهر سیاق برمی‌آید که این خطاب هم خطاب به هر سه است.

«قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ!» (۲۵ / اعراف) این نیز فضای دیگری است که بشر را تا روز قیامت خاک‌نشین کرده است.

اولین فریب شیطان و نتایج آن! (۶۱)

و بعید نیست که خطاب در این جمله مختص به آدم و همسرش و فرزندانشان باشد. (۱)

گفتمانی در رجم شیطان، مهلت دادن او تا روز معین

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ... قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ...؟»
 «و چون پروردگارت به ملائکه گفت: می‌خواهم بشری از گلی خشکیده از لایه‌ای

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۴۰.

(۶۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سیاه خلق کنم،»

«پس چون کار او را به پایان رسانیدم و از روح خود در او دمیدم باید که برایش به سجده افتید!»

«ملائکه همگی و تمامیشان سجده کردند،»

«مگر ابلیس از این که با سجده‌کنندگان باشد امتناع ورزید.»

«پروردگارت به او گفت: ای ابلیس چه غرضی در نظر گرفتی که از ساجدین نباشی؟»

«گفت من چنین کسی نبوده‌ام که برای بشری که تو آن را از گلی خشکیده از لایه‌ای سیاه آفریدی سجده کنم!»

«پروردگارت گفت: پس بیرون شو که تو از رانده‌شدگانی!»

گفتمانی در رجم شیطان، مهلت دادن او تا روز معین (۶۳)

«و بر تو است لعنت تا روز جزا!»

«گفت: پروردگارا پس مرا تا روزی که خلاق مبعوث می‌شوند مهلت بده!»

«پروردگارت گفت تو از مهلت داده شدگانی!»

«تا روز وقت معلوم!»

«گفت: پروردگارا به خاطر این که اغوایم کردی هر آینه در زمین زینت می‌دهم در نظر آنان و هر آینه همگیشان را اغواء می‌کنم!»

«مگر بندگان مخلصت را!»

«گفت: همین است راه مستقیم که من قضاء‌اش را رانده‌ام!»

«به‌درستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آن‌هایی که خودشان رام تو گردند!»

(۶۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«و به درستی جهنم وعده‌گاه همه آنان است!» (۲۸ تا ۴۳ / حجر)

«فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِمٌ. وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ: پروردگارت گفت: پس بیرون شو که تو از رانده‌شدگانی! و بر تو

است لعنت تا روز جزا!» (۳۴ و ۳۵ / حجر)

این رجم باعث شد ابلیس از میان ملائکه و از آسمان یا از مقام و منزلت الهی، یا از مقام قرب که مستوای رحمت خاص الهی است رانده شود.

گفت: حالا که مرا تا قیامت لعنت کردی، تا قیامت هم عمرم بده و وقتی درخواستش مستجاب شد آن‌چه که در دل پنهان کرده بود

اظهار داشته گفت: هر آینه همگی آنان را گمراه می‌کنم!

گفتمانی در رجم شیطان، مهلت دادن او تا روز معین (۶۵)

«قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (۳۷ و ۳۸ / حجر) این جمله جواب خدای تعالی به ابلیس است و در آن اجابت

قسمتی از خواسته او و هم رد قسمتی دیگر آن است. اجابت است نسبت به اصل عمر دادن و رد است نسبت به قیدی که او به کلام

خود زد و آن این که این مهلت تا قیامت باشد و لذا فرمود مهلت می‌دهم اما تا روزی معلوم، نه تا قیامت! معلوم می‌شود خدای تعالی دریغ ورزیده از این که او را تا قیامت مهلت دهد و تا روز دیگری مهلت داده که قبل از روز قیامت است. حال می‌پردازیم به این که وقت معلوم به چه معنا است و برای چه کسی معلوم است؟

دلیل عقلی و نقلی قائم است بر این که بشر به سوی سعادت سیر نموده و این نوع به زودی به کمال سعادت خود می‌رسد و مجتمع انسانی از گناه و شر رهایی یافته، به خیر

(۶۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و صلاح خالص می‌رسد، به طوری که در روی زمین جز خدا کسی پرستش نمی‌شود و بساط کفر و فسوق برچیده می‌گردد و زندگی نیکو گشته مرض‌های درونی و وساوس قلبی از میان می‌رود!

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ: و به راستی در زبور، پس از تورات نوشته‌ایم که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند!» (۱۰۵ / انبیاء)

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ!» (۳۹ و ۴۰ / حجر) گفت: پروردگارا من اغواء کردنت را سبب قرار می‌دهم برای این که فساد را در نظر بشر جلوه دهم و بدین وسیله اغوای خودم را در دل آن‌ها هم بیندازم.

از این که ابلیس اغوای خود را به خدا نسبت داد و خدا هم نه آن را رد کرد، نه جوابش

گفتمانی در رجم شیطان، مهلت دادن او تا روز معین (۶۷)

داد می‌فهمیم که مقصود از آن غوایت، قضیه سرپیچی از سجده بر آدم نبوده برای این که هیچ رابطه‌ای میان سرپیچی او و معصیت انسان نیست، تا آن سبب این شود و ابلیس با سرپیچی خودش وسیله معصیت بشر را فراهم کند.

بلکه مقصود از این اغواء آن غوایتی است که از خطاب خدایی استشمام نمود و فهمید که لعنت مطلقه خدا که همان دوری از رحمت او و گمراهی از طریق سعادت است، برای همیشه درباره‌اش مسلم شده، البته این استقرار لعنت گزافی و بیهوده نبوده، بلکه اثر آن اغوایی است که خودش برای خود پسندید، پس اضلال خدای تعالی درباره او اضلال ابتدائی نیست، بلکه اضلال مجازاتی است.

این جاست که معنای سببیت اغوای شیطان برای غوایت مردم درست درمی‌آید، یعنی به خاطر این که او خودش دور از رحمت خدا و دور از سعادت شده و این دوری

(۶۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

به خاطر لزوم و همیشگی لعنت خدا لازمه او گشته، لذا هر وقت که با وسوسه‌ها و تسویلات خود به درون دلی رخنه کند و نزدیک شود همین نزدیکی او باعث دور شدن آن دل است از خدا و رحمت او!

و این که می‌گوییم: او مردم را اغواء می‌کند، معنایش این است که اثر غوایت خود را در آن دل می‌اندازد.

و این که ابلیس گفت: «الْأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ!» منظورش این است که باطل را - و یا به طوری که بعضی گفته‌اند گناهان را - در نظر بشر زینت می‌دهم و مقصود از زینت دادن برای آنان در زمین این است که آدمیان را در زندگی زمینیشان که همان زندگی دنیا باشد فریب می‌دهم.

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ!» ابلیس در این جمله طایفه متقین را از اغوای خود

گفتمانی در رجم شیطان، مهلت دادن او تا روز معین (۶۹)

استثناء نموده و آن‌ها عبارتند از مخلصین. از سیاق کلام برمی‌آید که مقصود از این طایفه کسانی‌اند که خود را برای خدا خالص

کرده باشند و معلوم است که جز خدا کسی خالصشان نکرده پس مخلص‌اند.

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ...!» (۴۱ / حجر) ظاهر کلام به طوری که از سیاق برمی‌آید این است که جمله مورد بحث کنایه باشد از این که همه امور به دست خداست، حتی شیطان هم در این فضولی‌هایش بی‌نیاز از خدا نیست، هم‌چنان که اگر دریا به دریانورد بگوید راه تو بر پشت من است به او فهمانده که چاره‌ای جز این ندارد که خود را مجهز به وسائل عبور از دریا بنماید. و حاصل مطلب این است که آدم و فرزندان‌ش همگیشان بندگان خدایند و چنان نیست که ابلیس پنداشته بود که تنها مخلصین بنده او هستند و چون بنده خدا هستند به

(۷۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

شیطان تسلطی بر ایشان نداده تا هرچه می‌خواهد - که همان اغوای ایشان است - مستقلاً انجام دهد و گمراهشان کند، بلکه همه افراد بشر بندگان اویند و او مالک و مدبر همه است، چیزی که هست شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی او دارند و سرنوشت خود را به دست او سپرده‌اند مسلط فرموده، این‌ها ایند که ابلیس بر آنان حکم‌فرمایی دارد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۲۲۰.

گفتمانی در رجم شیطان، مهلت دادن او تا روزمعین (۷۱)

فصل دوم: تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن در سرنوشت نهایی انسان‌ها

گفتمان‌های اصحاب اعراف

«وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ...!» (۷۲)

«میان بهشتیان و دوزخیان حائلی است و بر بالای آن مردمی هستند که همه خلائق را به سیما و رخسارشان می‌شناسند و اهل بهشت را ندا دهند که سلام بر شما، اینان به بهشت درنیامده‌اند اما طمع آن را دارند!»
«و چون دیدگان‌شان به سوی اهل جهنم بگردد گویند پروردگارا ما را قرین گروه ستمگران مکن!»
«اصحاب اعراف مردمی را که به سیمایشان می‌شناسند ندا دهند و گویند جماعت شما و آن تکبری که می‌کردید کاری برای شما نساخت!»

«آیا همین‌ها بودند که شما قسم می‌خوردید که رحمت خدا به آنان نمی‌رسد؟ شما (تحقیرشدگان در دنیا) به بهشت وارد شوید که نه بیمی دارید و نه غمگین می‌شوید!»
گفتمان‌های اصحاب اعراف (۷۳)

«و اهل جهنم اهل بهشت را ندا زنند که از آن آب یا از آن چیزها که خدا روزیتان کرده برای ما بریزید! گویند: خداوند آن را بر کافران حرام کرده است!» (۴۶ تا ۵۰ / اعراف)

از سیاق آیات استفاده می‌شود که این منادیان همان رجال اعراف هستند. سلام رجال اعراف به اهل بهشت قبل از ورود ایشان به بهشت است. اصحاب جنت در حالی که هنوز به بهشت داخل نشده‌اند و اشتیاق دارند هرچه زودتر برسند، ندا می‌شوند. جمله «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ!» (۴۷ / اعراف) از دعای اصحاب جنت حکایت می‌کند.

این که رجال را توصیف کرد به این که اصحاب اعراف آن‌ها را به سیمایشان

(۷۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

می‌شناسند دلالت دارد بر این که سیمای اصحاب دوزخ نه تنها اعرافیان را به دوزخی بودن آنان واقف می‌کند، بلکه به خصوصیات دیگری هم که دارند راهنمایی می‌نماید.

آن‌ها دوزخیان را شماتت می‌کنند به این که شما در دنیا از قبول حق استکبار می‌کردید و از جهت شیفتگی و مغرور بودن به دنیا، حق را ذلیل و خوار می‌پنداشتید.

«أَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ...؟» (۴۹ / اعراف) اسم اشاره «هؤلاء» اشاره است به اصحاب جنت و معنایش این است که این‌ها همان کسانی هستند که شما درباره‌شان به طور جزم می‌گفتید از این راهی که برای عبودیت اتخاذ کرده‌اند خیری نمی‌بینند و خیر دیدن همان رسیدن به رحمت خدا است.

جمله «...ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا آنتُمْ تَحْزَنُونَ!» (۴۹ / اعراف) امری است از طرف اصحاب اعراف به مؤمنین که پس از تقریر حال آن‌ها به استفهام، امر می‌کنند

گفتمان‌های اصحاب اعراف (۷۵)

ایشان را تا داخل جنت شوند. (۱)

گفتمان‌های اهل بهشت

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ...!»

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، هیچ کس را جز به اندازه توانایش تکلیف نمی‌کنیم، آنان اهل بهشتند و همان‌ها در بهشت جاودانند!»

«کینه‌ای که در سینه‌هایشان بود برون کردیم، اینک در جایگاهشان جوی‌ها روان است، گویند: ستایش خدایی را که ما را به این نعمت هدایت کرد، که اگر خداوند هدایت‌مان نکرده بود راه نمی‌یافتیم، راستی پیامبران پروردگار ما به حق آمده بودند و ندایشان کنند که این بهشت را به پاداش اعمالی که می‌کردید میراث برده‌اید!»

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۱۶۱.

(۷۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«اهل بهشت به اهل جهنم بانگ زنند که ما وعده پروردگار خویش را درست یافتیم آیا شما نیز وعده پروردگارتان را درست یافتید؟ گویند: آری، پس اعلام کننده‌ای میان آنان بانگ می‌زند که لعنت خدا بر ستمگران باد!»

«همان کسانی که سد راه خدا شده آن را منحرف می‌خواهند و خود هم به آخرت کافرند!» (۴۲ تا ۴۵ / اعراف)

اولین نکته‌ای که از گفتمان‌های اهل بهشت در این آیات آمده جمله «وَقَالُوا

گفتمان‌های اهل بهشت (۷۷)

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَيْنا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَيْنا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنا بِالْحَقِّ!» (۴۳ / اعراف) است. خدای تعالی در این آیه نسبت حمد را به اهل بهشت می‌دهد چون آنان را خالص برای خود کرده، یعنی کارشان را به جایی رسانیده که هیچ اعتقاد باطل و هم‌چنین هیچ عمل زشت و باطلی ندارند، تنها چنین کسانی هستند که می‌توانند خدا را آن طور که باید و شاید توصیف و تحمید کنند. توصیف خدای تعالی امر مبتدلی نیست که هر کسی از عهده آن برآید، هم‌چنان که خود فرموده: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ!» (۱۵۹ و ۱۶۰ / صفات)

این که گفتند: «...هَدَيْنا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَيْنا اللَّهُ!» اشاره است به این که هدایت کار خدای تعالی است و انسان هیچ قدرت و اختیاری درباره آن ندارد.

«... وَ نُودُوا أَن تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أُوْرْتُمُوها بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!» (۴۳ / اعراف) در این جا

(۷۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

رفعت قدر و علوشان بهشت را می‌رساند نه دوری آن را، زیرا از ظاهر سیاق به طوری که دیگران هم گفته‌اند چنین برمی‌آید که این ندا وقتی به آنان می‌شود که خود در بهشت منزل گرفته‌اند و با این حال اشاره برای افاده دوری مسافت نخواهد بود.

در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن این که چرا این آیه بهشت را در مقابل اعمال صالحشان ارث آنان قرار داده؟ و حال آن که معنای ارث تملک مال و یا هر چیز قابل انتفاعی است از کسی که قبلاً او مالک بوده و با زوال، ملک او به دیگری منتقل شده، مانند فرزند که از پدر ارث می‌برد یعنی پدر می‌میرد و مالی باقی می‌گذارد و فرزند آن را ارث می‌برد و یا انبیاء که از دنیا می‌روند و علم را برای بازماندگان و ورثه خود یعنی علما به ارث باقی می‌گذارند و یا مردم می‌میرند و زمین و آنچه را که در آن است برای مالک اصلیش خدای تعالی به ارث باقی می‌گذارند. در همه این موارد معنای انتقال از غیر در کلمه ارث نهفته است.

گفتمان‌های اهل بهشت (۷۹)

جواب این سؤال این است که در آیه مورد بحث نیز می‌توان این معنا را اعتبار کرد، برای این که خدای تعالی بهشت را آفرید تا تمامی بندگانش با سرمایه عمل صالح آن را به دست آورند ولی کفار با ارتکاب شرک و معاصی، خود را از آن محروم ساختند در نتیجه بهشت به ارث مؤمنین درآمد، پس در حقیقت مؤمنین با عمل صالح خود آن را از دیگران ارث برده‌اند.

«وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ...!» (۴۴ / اعراف) این آیه شریفه کلامی را که بهشتیان با دوزخیان دارند حکایت می‌کند، کلام مزبور، هم اقرارگیری از دوزخیان است و هم استهزایی است که بهشتیان از دوزخیان می‌کنند. این نوع مسخره کردن لغو و باطل نیست تا صدورش از اهل بهشت معقول نباشد، چون سخریه وقتی باطل است

(۸۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

که از آن هیچ غرض صحیحی منظور نباشد مانند استهزای حق. اما اگر منظور معارضه به مثل و یا غرض حق دیگری باشد البته لغو نخواهد بود.

«فَمَآذَنٌ مُّؤَدَّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ!» (۴۴ / اعراف) این جمله فرعی است که بر تحقق اعتراف آن دو طایفه بر حقانیت وعده‌های خدای سبحان متفرع شده و مقصود از اذان اعلامی است که به هر دو طایفه شده است.

منظور از «لعت» راندن و دور کردن ستمکاران است از رحمت الهی!

«ظالمین» عبارتند از کفار و منکرین آخرت و معاندین حق که همواره راه خدا را ناهموار و منحرف می‌خواهند و دیگران را نیز از سلوک آن بازداشته منصرف می‌سازند.

این وصف شامل منکرین صانع و بی‌دینان هم می‌شود، برای این که خدای سبحان

گفتمان‌های اهل بهشت (۸۱)

در کتاب مجیدش مکرر فرموده که دین او و راهی که بندگان را به آن هدایت می‌کند همان راه انسانیتی است که فطرت خود انسان به آن دعوت می‌کند و جز آن دین راهی نیست. پس راهی که انسان در زندگی خود می‌پیماید همانا راه خدا و دین الهی است، لیکن اگر آن را مطابق آنچه فطرت به سوی آن دعوت می‌کند و سعادتش نیز در آن است سلوک کرد همان صراط مستقیم و اسلام است، که راه راست و دین پسندیده خدا می‌باشد و اگر آن را مطابق فطرت سلوک نکرد خواه در خلال آن ایمانی به خدا و عبادت معبودی باشد، مانند دین‌های باطل و خواه خضوع و عبادتی در آن نباشد، مانند مادیت، در هر حال همان راه خدا است که کج گرفته شده و اسلامی است که تحریف شده و نعمت خدا است که کفران شده - دقت فرماید! (۱)

(۸۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

گفتمان‌های اهل جهنم

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ النَّصِيبُ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا آئِنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيْنَا أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ...!»

«کیست ستمگرتر از آن کس که به دروغ بر خدای تعالی افتراء ببندد؟ و یا آیات او را تکذیب کند؟ نصیب مقررشان به ایشان می‌رسد، تا آن‌که فرستادگان ما به سویشان رفته بخواهند جانشان را بگیرند از ایشان می‌پرسند: کجاست آن گفتمان‌های اهل جهنم (۸۳)»

چیزهایی که غیر از خدا می‌خواندید؟ گویند آن‌ها را نمی‌بینیم! با این اعتراف علیه خود گواهی دهند که کافر بوده‌اند! «خدای تعالی می‌فرماید: با گروه‌هایی از جن و انس که پیش از شما در گذشته‌اند به جهنم وارد شوید! وقتی گروهی وارد شود گروه هم عقیده خویش را لعنت کند و چون همگی در آن‌جا مجتمع شوند پیروانشان درباره پیروانشان گویند: پروردگارا اینان ما را به گمراهی کشیدند، عذاب ایشان را از جهنم دوچندان کن! گوید همه را عذاب دوچندان است ولیکن شما نمی‌دانید!» «پیروانشان به پیروان گویند: پس شما را بر ما برتری نبوده اینک به سزای اعمالی که می‌کردید این عذاب را تحمل کنید!» «کسانی که آیه‌های ما را تکذیب کرده و نسبت به آن‌ها تکبر ورزیدند درهای

(۸۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

آسمان را به رویشان نگشایند و به بهشت وارد نشوند تا طناب کشتی به سوراخ سوزن داخل شود! آری، بدکاران را این چنین سزا می‌دهیم!»

«برای ایشان از آتش بستری و به جای روپوش بر بالای آنان پوشش‌های آتشی است! آری ستمگران را چنین کیفر می‌دهیم!» (۳۷ تا ۴۱ / اعراف)

کسانی که با ارتکاب شرک و عبادت بت‌ها به خداوند دروغ بسته و یا با رد همه احکام دین و یا بعضی از آن آیات او را تکذیب نمودند، بهره‌شان از کتاب و آنچه که از خیر و شر در حقشان مقدر شده در خلال زندگی دنیویشان به آنان خواهد رسید، تا آن‌که اجل‌هایشان سرآمده و فرستادگان ما که همان ملک‌الموت و یاران اویند بر ایشان نازل شده جانشان را بستانند، آن وقت است که از ایشان سؤال می‌شود کجایند آن

گفتمان‌های اهل جهنم (۸۵)

شرکایی که برای خداوند اتخاذ کرده آن‌ها را شفیع درگاه خدا می‌دانستید؟ در جواب می‌گویند: ما نمی‌بینیم آن‌ها را، یعنی آن‌ها را آن اوصافی که برایشان قائل بودیم نمی‌یابیم.

«قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ!» این خطاب از ناحیه خود پروردگار است، نه ملائکه که واسطه‌های او در مسأله موت و غیر آنند.

مخاطبین به این خطاب به حسب سیاق لفظ بعضی از کفارند که قبل از ایشان امت‌هایی مانندشان از جن و انس بوده و در گذشته‌اند، ظاهر سیاق چنین است ولیکن خطاب در معنای این است که فرموده باشد: داخل شوید در آنچه که داخل شدند گذشتگان و آیندگان شما! اگر سیاق را آن‌طور منتظم نمود، برای این است که زمینه را برای ذکر مشاجرات اهل دوزخ و اعتراضاتی که هر تازه واردی به دوزخیان قبل از خود دارد فراهم نماید.

(۸۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

کلمه «كَلِمًا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتٌ أُولَئِكَ...!» (۳۸ / اعراف) این یکی از مشاجرات دوزخیان است که هر کدام که در آتش داخل می‌شوند، کسانی را که قبل از ایشان وارد شده‌اند لعنت می‌کنند، یعنی می‌گویند: از رحمت خدا و از هر چیز دیگری دور باشی!
 «...حَتَّىٰ آذَا إِذَا إِذَا كُفُوا فِيهَا جَمِيعًا!» کلمه «إِذَا كُفُوا» معنایش رسیدن به یکدیگر است، یعنی تا آن که همه در آتش جمع شوند. «وَقَالَتْ أُولِيئِهِمْ لِأُولِيئِهِمْ...» اولی و آخری یا به حسب رتبه است و منظور از اولی رؤسای ضلالت و ائمه کفر است که پیروان خود را در گمراهی کمک می‌کنند و یا به حسب زمان و مراد اسلاف و پیشینیان است که برای آیندگان خود فتح باب ضلالت کرده و راه کج را برای آنان هموار می‌سازند.

در جمله «...قَالَتْ أُولِيئِهِمْ لِأُولِيئِهِمْ رَبَّنَا هُوَ لَا آءِضَلُونَا...!» در حین مخاطبه و مشاجره

گفتمان‌های اهل جهنم (۸۷)

با یکدیگر، خدای تعالی را مخاطب قرار داده و به یکدیگر نفرین کردند. طبقه بعدی نخست به قبلی‌ها گفتند شما از ما ظالم ترید، برای این که هم خودتان گمراه بودید و هم ما را گمراه کردید، لذا امیدواریم خداوند عذاب آتش شما را دو برابر کند - آن‌گاه رو به درگاه خدا آورده و عرض کردند: پروردگارا اینان ما را گمراه ساختند، پس عذابشان را دو چندان کن!

خداوند هم در جوابشان فرمود: عذاب هر دوی شما دو چندان است ولیکن نمی‌فهمید!

آن‌گاه طبقه قبلی در جوابشان گفتند: شما از جهت خفیف بودن عذاب فضیلتی بر ما ندارید...!»

خدای تعالی فرمود: عذاب برای اولی و آخری هر دو ضعف (دو برابر) است اما برای

(۸۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

اولی، به جهت این که هم خودشان گمراه بودند و هم دیگران را در گمراهی اعانت کردند و اما برای شما، از این جهت که هم خودتان گمراه بودید و هم در این گمراهی به گمراه کردن آنان کمک کردید و حرف‌هایشان را پذیرفته و دعوتشان را اجابت کردید و با پیوستن به آنان باعث سیاهی لشکرشان شدید ولیکن نمی‌فهمید و نمی‌توانید بفهمید، چون فهمیدن مقدار عذاب فرع علم و ادراک است و عذاب خود شما، شما را چنان احاطه کرده که نمی‌توانید نسبت به مقدار عذاب آنان علم پیدا کنید، تنها از دور می‌بینید که آنان نیز در آتشند و لذا خیال می‌کنید که عذاب آنان مثل عذاب شما است، آنان نیز همین خیال را می‌کنند و حال آن که چنین نیست، هم عذاب آنان ضعف (دو برابر) است و هم عذاب شما!

باید دانست که این خطاب الهی خطابی است از در قهر، تا هر دو طایفه با شنیدن آن

گفتمان‌های اهل جهنم (۸۹)

دلیل‌تر و معذب‌تر شوند، لذا بنا به حکایت قرآن طبقه قبلی پس از شنیدن جوابی که خداوند به نفرین طبقه بعدی داد گفتند: کار شما بهتر از ما و عذابتان خفیف‌تر از عذاب ما نیست، بچشید عذاب را به کیفر گناهانی که در دنیا کردید! (۱)

بوجی وعده‌های شیطان، گفتمان سیاهی لشکر کفر با رؤسای خود

«وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعُفُؤُا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سِوَاءَ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ»

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۱۴۱.

(۹۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعِدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْ مَوَدَّكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ»

«در روز قیامت همه برای خدا و در پیشگاه او ظاهر می‌شوند در این هنگام ضعفا به مستکبران می‌گویند:

- ما پیروان شما بودیم، آیا امروز چیزی از عذاب خدا را می‌توانید از ما دفع کنید؟ آن‌ها می‌گویند:

- اگر خدا هدایت‌مان کرده بود ما نیز شما را هدایت کرده بودیم! اما حالا چه بیتابی

بوچی وعده‌های شیطان،... (۹۱)

کنیم و چه صبر کنیم برایمان یکسان است و گریزگاهی نداریم!»

«و همین که کار خاتمه پذیرد، شیطان می‌گوید:

- خدا به شما وعده درست داد و من نیز به شما وعده (باطل و نادرست) دادم و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم جز این که

دعوتتان کردم و شما اجابتم کردید، مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید، من فریادرس شما نیستم و شما نیز فریادرس من نیستید!

من آن شرکتنی که پیش از این (در کار خدا) برایم قائل بودید انکار کردم. به درستی ستمگران، عذابی دردناک دارند!» (۲۱ و ۲۲ /

ابراهیم)

آیه اول تخاصم و بگومگویی کفار را در روز قیامت نقل می‌کند. آن‌چه از سیاق برمی‌آید مقصود از ضعف‌آنهاست که از

بزرگان کفار تقلید و اطاعت می‌کنند و

(۹۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مقصود از مستکبرین همان اولیاء و بزرگان کفرند، که دسته اول آن‌ها را پیروی می‌کردند و قدرت ظاهری، وادارشان کرد از ایمان

به خدا و آیاتش استنکاف ورزند!

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ...!» این جمله، حکایت کلام شیطان است که در روز قیامت به ظالمین می‌گوید و کلام جامعی است

از او زیرا در این عبارت کوتاه، موقعیتی را که با مردم داشت بیان نموده و رابطه خود و ایشان را در برابر تمام مردم خیلی پوست

کنده روشن می‌کند!

خدای تعالی هم وعده داده بود که به زودی ایشان را به اختلافاتی که می‌کردند خبر می‌دهد و به زودی در روز قیامت حق هر

چیزی را از طرف همان‌هایی که در دنیا حق را می‌پوشاندند ظاهر می‌گرداند، لذا ملائکه از شرک ایشان بیزاری می‌جویند،

شیطان‌های انسی و جنی هم ایشان را طرد می‌کنند، بت‌ها و خدایان دروغین هم نسبت به شرک و

بوچی وعده‌های شیطان،... (۹۳)

کفر ایشان بیزاری و کفر می‌ورزند، پیشوایان ضلالت هم جوابشان را نمی‌دهند، خود مجرمین هم به گمراهی خود اعتراف می‌کنند.

این معانی همه در آیات بسیاری از قرآن کریم آمده و چیزی از آن بر اهل دقت و تدبیر پوشیده نیست.

تابعین شیطان در آن روز، وی را به باد ملامت می‌گیرند، که تو این مصیبت‌ها را بر سر ما آوردی، حال بیا با ما شرکت کن!

او هم در پاسخ می‌گوید میان من و شما رابطه‌ای نیست، ملامت شما، همه به خودتان برمی‌گردد، من نمی‌توانم با شما تماس بگیرم

و نزدیک شما شوم، زیرا من از عذاب دردناکی که برای ستمکاران آماده شده است می‌ترسم! شما هم از آنان هستید!

منظور عمده از این آیه، فهماندن این حقیقت است که انسان خودش مسئول کارهای خویش است! و نباید این کاسه را سر دیگری

بشکند! چون هیچ کس بر او مسلط نبوده است، پس هر وقت خواست کسی را ملامت کند، خودش را ملامت کند.

(۹۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مسأله تابع بودن او و متبوع بودن شیطان امر موهومی بیش نیست و حقیقتی ندارد. به زودی در قیامت، آن‌جا که شیطان از انسان

بیزاری می‌جوید و ملامتش را به خود او برمی‌گرداند، این حقیقت روشن می‌شود، همان‌طوری که آیه قبلی هم این معنا را نسبت به

ضعفاء و مستکبرین بیان می‌کرد، آن‌جا هم می‌فرمود که رابطه میان این دو طبقه موهوم بود نه حقیقی و رابطه موهومی با موهوم دیگر هم در روز قیامت که روز انکشاف حقایق است، به هیچ دردی نمی‌خورد! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۶۱.

پوچی وعده‌های شیطان،... (۹۵)

گفتمانی در برزخ و دوزخ

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ»
 «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ...!»
 «تا آن‌گاه که وقت مرگ هر یک‌شان فرا رسد در آن حال آگاه و نادم شده گوید بارالها مرا به دنیا بازگردان،
 «تا شاید به تدارک گذشته عملی صالح به جای آرم و به او خطاب شود که هرگز نخواهد شد و این کلمه (مرا بازگردان) را از حسرت همی گوید و از عقب آن‌ها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند!»
 (۹۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«پس آن‌گاه که نفخه صور قیامت دمید دیگر نسبت و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد،
 «پس در آن روز هر آن‌که اعمالش وزین است آنان رستگارانند!»

«و هر آن‌که اعمالش سبک وزن باشد آنان کسانی هستند که نفس خویش را در زیان افکنده به دوزخ مخلد خواهند بود،
 «آتش دوزخ صورت‌های آن‌ها را می‌سوزاند و در جهنم زشت منظر خواهند زیست،
 «و به آن‌ها خطاب شود: آیا آیات من بر شما تلاوت نشد؟ و شما از جهل تکذیب آیات ما نکردید؟»
 «آن کافران در جواب گویند بارالها به ما (رحم کن!) که شقاوت بر ما غلبه کرد و
 گفتمانی در برزخ و دوزخ (۹۷)
 کار ما به گمراهی کشید!»

«پروردگارا ما را از جهنم نجات ده اگر دیگر بار عصیان تو کردیم همانا بسیار ستمکار خواهیم بود!»
 «باز به آنان خطاب سخت شود ای سگان به دوزخ شوید و با من لب از سخن فرو بندید!»
 «زیرا شما ببید که چون طایفه‌ای از بندگان صالح من روی به من آورده و عرض می‌کردند بارالها ما به تو ایمان آوردیم تو از گناهان ما در گذر و در حق ما لطف و مهربانی فرما که تو بهترین مهربانان هستی،»
 «در آن وقت شما کافران آن بندگان خاص مرا تمسخر می‌کردید تا آن‌جا که مرا به کلی فراموش کرده بر آن خداپرستان خنده استهزاء می‌نمودید!»

(۹۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«من هم امروز جزای صبر بر آزار و سخریه شما را به بندگان پاک خود خواهم داد و آن‌ها امروز سعادت‌مند و رستگاران عالمند!»
 «آن‌گاه خدا به کافران گوید که می‌دانید شما چند سال در زمین درنگ کردید؟»
 «آن‌ها پاسخ دهند که تمام زیست ما در زمین یا یک روز بود یا یک جزء از روز (اگر ما خطا گوئیم) از فرشتگان حسابگر عمر خلق بازپرس!»

«خدا فرماید شما اگر از حال خود آگاه بودید می‌دانستید که مدت عمرتان در دنیا بسیار اندک بود!»
 «آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؟!»

«زیرا خدای به حق، برتر از آن است که عبث کند که هیچ خدایی به جز همان

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۹۹)

پروردگار عرش کریم نخواهد بود!»

«و هر کس غیر خدا کسی را به الهیت خواند حساب کار او نزد خداست و البته کافران را فلاح و رستگاری نیست!»

«و تو ای رسول ما دعا کن و بگو بارالها بیامرز و ببخش که تو بهترین بخشندگان عالم وجودی!» (۹۹ تا ۱۱۸ / مؤمنون)

این آیات عذاب آخرتی را که به مشرکین وعده داده به طور مفصل بیان می‌کند و آغاز آن را از روز مرگ تا قیامت و از قیامت تا ابدیت معرفی می‌کند و این معنا را خاطر نشان می‌سازد که زندگی دنیا که ایشان را مغرور کرده و از آخرت بازداشته، بسیار ناچیز و اندک است (اگر بخواهند بفهمند)، و در آخر این آیات که آخر سوره است

(۱۰۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سوره را با خطاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ختم می‌کند و در آن خطاب به وی دستور می‌دهد که از او درخواست کند همان چیزی را که خودش از بندگان مؤمن خود و رستگاران در آخرت حکایت کرده بود و آن این بود که گفتند: «... رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَ

أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ: پروردگارا بیامرز و رحم کن که تو بهترین رحم‌کنندگان هستی!» (۱۱۸ / مؤمنون)

«... قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ!» (۹۹ / مؤمنون) ظاهر خطاب در «برگردانید مرا!» به ملائکه موکل بر مرگ است.

«لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ! كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا...» در این جا وقتی عذاب خدای را می‌بینند که مشرف بر ایشان شده اظهار چنین امیدی می‌کنند که اگر برگردند عمل صالح کنند!

«أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ!» یعنی تا به جای آورم عملی صالح در آنچه که از اموال

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۱۰۱)

خود به جای گذاشته‌ام یعنی آن اموال را در راه خیر و احسان و هر راهی که مایه رضای خدا است خرج کنم!

«كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» یعنی هرگز، او به دنیا بر نمی‌گردد، این تنها سخنی است که او می‌گوید: یعنی سخنی است بی‌اثر و این کنایه است از اجابت نشدن آن!

«وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ...!» مراد از برزخ عالم قبر است که عالم مثال باشد و مردم در آن عالم که بعد از مرگ است زندگی می‌کنند تا قیامت برسد. مراد از این که فرمود: برزخ در ماورای ایشان است. این است که زمان طالب آدمی است، یعنی منتظر است که آدمی از آن عبور کند.

«أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ...?» (۱۰۵ / مؤمنون) یعنی به ایشان گفته می‌شود: «آیا آیات من برای شما خوانده نشد و آیا شما نبودید که آن‌ها را تکذیب می‌کردید؟»

(۱۰۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ!» (۱۰۶ / مؤمنون) کلمه شقوت و شقاوت ضد سعادت است و سعادت هر چیزی خیری است که مختص به او است و شقاوتش نداشتن آن خیر است و به عبارت دیگر: شقاوت به معنای شر مختص به هر چیزی است.

«غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا...!» (۱۰۶ / مؤمنون) یعنی پروردگارا شقاوت ما بر ما غلبه کرد و اگر شقاوت را به خود نسبت دادند، اشاره است به این که خودشان نیز در غلبه شقاوتشان مؤثر و دخیل بوده‌اند و آن را به سوء اختیار خود برای خود انتخاب کردند، به دلیل

این که دنبال این آیه گفتند: «پروردگارا ما را از دوزخ درآور که اگر این دفعه همان خطاها را تکرار کنیم ستمکار خواهیم بود!»

اگر سعادت و شقاوت اختیاری و اکتسابی نباشد، وعده معنا ندارد، چون اگر از

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۱۰۳)

جهنم به سوی دنیا بازگردند تازه همان حال اول را خواهند داشت. ولی در عین حال این که خود را مقصر دانسته‌اند، در عین حال خود را مغلوب شقاوت هم دانسته‌اند، به این معنا که نفس خویش را چون صفحه‌ای بی‌رنگ دانسته‌اند که هم می‌توانسته رنگ سعادت را قبول کند و هم به رنگ شقاوت درآید، چیزی که هست شقاوت بر آن‌ها غلبه کرده و محل را به زور اشغال نموده، اما این شقاوت، شقاوت خودشان بوده «شَقَوْتُنَا» شقاوتی بوده که در صورت سوء اختیار و ارتکاب گناهان حتمی بوده است، چون در اول خود را مانند صفحه‌ای بی‌رنگ و خالی از سعادت و شقاوت فرض کردند، پس اگر در عین حال شقاوت را شقاوت خود دانسته‌اند، این ارتباط به خاطر همان سوء اختیار و ارتکاب گناهان است.

کوتاه سخن این که، می‌خواهیم بگوییم: در این جمله اعتراف کرده‌اند بر این که

(۱۰۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

شقاوت جزء ذاتشان نبوده، بلکه بدان‌ها ملحق و عارض شده و وقتی هم عارض شده که حجت بر آن‌ها تمام بوده، چون این سخن را بعد از اعتراض خدای تعالی به میان آوردند که پرسید: «آیا آیات من بر شما تلاوت نمی‌شد...؟»

اهل دوزخ بعد از جمله مذکور گفتند: «وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ!» و با این جمله اعتراف خود را تأکید کردند. این اعتراف مؤکد را بدان جهت کردند که به این وسیله از عذاب خلاصی یافته به دنیا برگردند تا برای خود سعادت کسب کنند، چون در دنیا سابقه این کار را داشتند که اعتراف گناهکار و متهم، به گناه و تمرد خود، توبه و پاک کننده او است و او را از آثار سوء گناه نجات می‌دهد.

«رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ؟» (۱۰۷ / مؤمنون) منظور از این درخواست، به طوری که آیات دیگر بر آن دلالت می‌کند، درخواست برگشتن به دنیا

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۱۰۵)

است. مرادشان این است که به دنیا برگردند و عمل صالح کنند، توبه هم که الاین (در دوزخ) که این درخواست را می‌کردند کرده‌اند، در نتیجه از جمله کسانی خواهند شد که هم توبه کرده و هم عمل صالح انجام داده‌اند.

«قَالَ أَحْسَبُ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ!» (۱۰۸ / مؤمنون) مراد از این کلام زجر و چخ کردن اهل جهنم و قطع کلام ایشان است.

«إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ!» این فریق که در این آیه درباره آنان بحث فرموده مؤمنین در دنیا هستند که ایمانشان، توبه و بازگشت به سوی خدا است. (۱۰۹ / مؤمنون)

کلام مؤمنین در دنیا معنایش توبه و درخواست رستگاری و سعادت است و این عین همان چیزی است که اینان در این آیه خواسته‌اند، تنها فرقی که هست این است که

(۱۰۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

موقف مختلف شده، این حرف را باید در موقف دنیا می‌زدند!

«فَاتَّخَذَتْهُمْ سِخْرِيًا حَتَّىٰ أَنسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ!» (۱۱۰ / مؤمنون) همین اشتغالشان به مسخره کردن مؤمنین و خندیدن به ایشان، ذکر مرا از یادشان برد.

«إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ!» (۱۱۱ / مؤمنون) با این که شما ایشان را به خاطر همان ذکر مسخره می‌کردید، «إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ!» تنها ایشان رستگارانند نه شما!

این آیات چهارگانه در مقام مأیوس کردن کفار است که به طور قطع از رستگاری خود مأیوس شوند، به خاطر آن اعترافی که کردند و دنبالش تقاضای بازگشت به دنیا نمودند. زیرا این طلب خود نوعی عمل است، که آن هم ظرفش دنیا است، هم‌چنان که بندگان مؤمن من دنیا را وسیله رستگاری خود کرده و عمل می‌کردند، شما ایشان را

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۱۰۷)

مسخره می‌کردید و به آنان می‌خندیدید، تا آن‌جا که عمل را رها کرده و آن را با سخریه اهل عمل عوض کردید، تا امروز رسید، که روز جزا است، دیگر عمل ممکن نیست، در نتیجه آنان با رسیدن به پاداش عمل خود رستگار شدند و شما تهی دست ماندید و چون خود را تهی دست یافتید، در تلاش برآمدید که برای خود کاری کنید و حال آن‌که امروز روز کار و عمل نیست، تنها روز جزا است! (۱)

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف

«وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۹۳.

(۱۰۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا...!»

«چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرستش کنند، یکی از آن‌ها گفت:

- چه قدر خوابیدید؟ گفتند:

- روزی یا قسمتی از روز خوابیده‌ایم! گفتند:

- پروردگارتان بهتر داند که چه مدت خواب بوده‌اید!

- یکی‌تان را با این پولتان به شهر بفرستید تا بنگرد طعام کدام یکی‌شان پاکیزه‌تر است و خوردنیی از آن‌جا برای شما بیاورد و باید سخت دقت کند که کسی از کار شما آگاه نشود!»

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۰۹)

«زیرا محققا اگر بر شما آگهی و ظفر یابند شما را یا سنگسار خواهند کرد و یا به آیین خودشان برمی‌گردانند و هرگز روی رستگاری نخواهند دید!»

«بدین‌سان کسانی را از آن‌ها مطلع کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است و در رستاخیز تردیدی نیست! وقتی که میان خویش در کار آن‌ها مناقشه می‌کردند، گفتند بر غار آن‌ها بنائی بسازید پروردگار به کارشان داناتر است و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند گفتند بر غار آن‌ها عبادت گاهی خواهیم ساخت!» (۱۹ تا ۲۱ / کهف)

اصحاب کهف مردمی بودند که کفر بر جامعه‌شان استیلاء یافته بود و باطل در میان آنان غلبه کرده بود و زورگوئی اقویاء از هر سو مردم را احاطه کرده، سپاه یأس و

(۱۱۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نومیدی از ظهور کلمه حق و آزاد شدن اهل دین بر دل‌های آنان یورش برده بود. حوصله‌ها از طول کشیدن عمر باطل و نیامدن دوران ظهور حق سر آمده بود و می‌خواستند دچار شک و تردید شوید که خدا نجاتشان داد!

بعد از آن‌که وارد غار شدند از خدای تعالی درخواست رحمتی از ناحیه خودش و اهتدائی آماده نسبت به امر خود نمودند که در هرچه زودتر از این دودلی و سرگردانی نجات یابند. خداوند نیز دعایشان را مستجاب نموده این‌طور هدایتشان کرد.

از آن‌جائی که این پندار (که دیگر حق ظاهرشدنی نیست!) در نظرشان قوت گرفت و از زوال غلبه باطل مأیوس شدند، خداوند سال‌های متمادی به خوابشان برده آن‌گاه بیدارشان کرد تا از یکدیگر پرسند چه قدر خوابیده‌ایم، یکی بگوید یک روز، دیگری بگوید پاره‌ای از یک روز، آن‌گاه پیرامون خود نگریسته ببینند اوضاع و احوال دنیا طور

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۱۱)

دیگری شده و کم کم بفهمند که صدها سال است که به خواب رفته‌اند و این چند صد سال که به نظر دیگران چند صد سال بوده به نظر ایشان یک روز و یا بعضی از یک روز می‌آید!

از همین جا که طول عمر دنیا و یا کمی آن چنان نیست که بتواند حقی را بمیراند یا باطلی را زنده کند و این خدای سبحان است که زمینی‌ها را زینت زمین کرده و دل‌های آدمیان را مجذوب آن‌ها ساخته قرن‌ها و روزگارها جریان داده تا آنان را بیازماید که کدام نیکوکارترند و دنیا جز این سمتی ندارد که طالبان خود را با زر و زیور خود بفریبد و آن‌هایی را که پیرو هوی و هوس‌اند و دل به زندگی زمینی داده‌اند گول بزند!

این خود حقیقتی است که همواره برای انسان‌ها هر وقت که به عمر رفته خود نظر بیفکنند روشن و مبرهن می‌شود و می‌فهمند آن هفتاد سالی که پشت سر گذاشته و آن

(۱۱۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

حوادث شیرین و تلخی که دیده‌اند تو گوئی یک رؤیا بوده که در خواب و چرت خود دیده و می‌بینند.

چیزی که هست مستی هوی و هوس و گرمی و بازی با امور مادی دنیوی نمی‌گذارد آنان متوجه حق بگردند و پس از تشخیص حق آن را پیروی کنند!

لیکن برای خدا روزی است که در آن روز این شواغل، دیگر آدمی را به خود سرگرم نمی‌کند و این دنیا و زرق و برقش آدمی را از دیدن حق باز نمی‌دارد و آن روز مرگ است!

«قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ...؟» این جمله دلیل بر این است که یک نفر از ایشان بوده که از دیگران از مدت مکث در غار پرسیده که چه قدر خوابیده‌ایم، از آن برمی‌آید که گویا سائل خودش احساس طولانی بودن مدت مکث را کرده، چون آن کسالتی را که معمولاً

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۱۳)

بعد از خواب‌های طولانی به آدم دست می‌دهد در خود دیده، لذا حداقل به شک افتاده و پرسیده: «كَمْ لَبِثْتُمْ؟»

«قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ!» در جواب وی مردد شده گفتند: یک روز یا قسمتی از یک روز! گویا این تردیدی که در جواب از خود نشان دادند بدین جهت بوده که دیده‌اند جای آفتاب تغییر کرده، مثلاً اگر صبح به خواب رفته بودند، وقتی بیدار شدند دیده‌اند آفتاب در اواسط آسمان و یا اواخر آن است آن‌گاه شک کردند در این که در این بین شبی را هم در خواب گذرانده‌اند، تا در نتیجه خوابشان یک روز طول کشیده باشد و یا چنین نبوده و در نتیجه پاره‌ای از روز را در خواب بوده‌اند، بدین جهت جواب خود را با تردید دادند که یا یک روز در خواب بوده‌ایم و یا پاره‌ای از یک روز و به هر حال جوابی که دادند یک جواب است.

(۱۱۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ!» یعنی بعضی دیگر ایشان در رد آن‌هایی که گفتند یک روز و یا پاره‌ای از یک روز خوابیدیم گفتند: پروردگار شما بهتر می‌داند که چه قدر خوابیده‌اید چون اگر منظورشان رد آن کلام نبوده باشد جا داشت بگویند: پروردگار ما بهتر می‌داند.

از همین جا می‌توان فهمید که گویندگان جمله «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ!» در مقام معرفت و خداشناسی از گویندگان جمله «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ!» برتر بوده‌اند و مقصودشان از گفته خود تنها اظهار ادب نبوده، بلکه به یکی از معارف توحید آشنایی داشته‌اند و گرنه ممکن بود بگویند: پروردگار ما بهتر می‌داند که چه قدر خوابیده‌ایم، آن وقت این دسته آن عده‌ای نمی‌بودند که خدای تعالی درباره‌شان فرمود: «ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَّداً: آنان را مبعوث کردیم تا بدانیم کدام طائفه بهتر

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۱۵)

تشخیص می‌دهند که چه قدر خوابیده‌اند! (۱۲ / کهف) برای این که صرف اظهار ادب ملازم با بهتر تشخیص دادن نیست و اظهار کردن ادب غیر از تشخیص دادن و گفتن است.

«فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ...» (۱۹ / کهف) این جمله نیز تمه محاوره و گفتگوی ایشان است، که یکی پیشنهاد می‌کند یک نفر را به شهر بفرستند تا طعامی برایشان بخرد و غذایی تهیه کند.

«وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا!» (۱۹ / کهف) باید این شخص که می‌فرستید در اعمال نازک کاری و لطف با اهل شهر در رفتن و برگشتن و معامله کردن خیلی سعی کند، تا مبادا خصومتی یا نزاعی واقع شود که نتیجه‌اش این شود که مردم از راز و حال ما سردرآورند.

«إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا!» از

(۱۱۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سیاق برمی‌آید که جمله «يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ» در خصوص این داستان به معنای همان اطلاع یافتن و از مخفی‌گاه کسی سردرآوردن است، چون اصحاب کهف قبلاً مردمانی نیرومند و متنفذ بوده‌اند و حال فرار نموده و خود را پنهان کرده‌اند، لذا سفارش می‌کنند که چون ما مردمی سرشناسیم سعی کن کسی از مخفی‌گاه ما خبردار نشود و اگر مطلع شوند بر آن چه که می‌خواهند ظفر می‌یابند.

برداشتی که اصحاب کهف کردند طوری نبوده که مردم دست از سر آنان بردارند، یا به صرف ادعای این که بگویند ما از دین توحید دست برداشته‌ایم از ایشان بپذیرند و جرمشان را ببخشند، بلکه به خاطر این که جرمشان تظاهر به دین توحید و خروج از دین بت‌پرستی بوده و علناً بت‌پرستی را خرافی و موهوم و افتراء بر خدا معرفی می‌کردند عادتاً نباید به صرف اعتراف به حقانیت بت‌پرستی قناعت کنند، بلکه باید آن قدر

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۱۷)

تعقیبشان کنند و رفتارشان را زیر نظر بگیرند تا نسبت به صدق ادعایشان اطمینان پیدا کنند و قهراً در بت‌پرستی یکی از بت‌پرستان شده و تمامی وظایف دینی ایشان را انجام داده از انجام مراسم و شرایع دین الهی محروم شوند، حتی به یک کلمه از دین توحید لب‌نگشایند!

سیاق محاوره‌ای که از ایشان حکایت شده یعنی از جمله «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ...؟» - تا آخر دو آیه - سیاق عجیبی است که از کمال محبتشان به یکدیگر در راه خدای تعالی و برادریشان در دین و مساواتشان در بین یکدیگر و خیرخواهی و اشفاق نسبت به هم خبر می‌دهد.

در جمله «رَبُّكُمْ أَغْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ!» بر موقفی از توحید اشاره کرده‌اند که نسبت به صاحبان و گویندگان جمله «لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» رفیع‌تر و کامل‌تر است و اما

(۱۱۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

برادری و مواساتشان از این جا فهمیده می‌شود که یکی از ایشان وقتی می‌خواهد پیشنهاد کند که کسی را بفرستیم شهر به یکی از رفقایش نمی‌گوید تو برخیز برو، می‌گوید یکی را بفرستید و نیز نگفت فلانی را بفرستید. وقتی هم خواست اسم پول را ببرد نگفت پولمان را و یا از پولمان به او بدهید برو، بلکه گفت: پولتان را بدهید به یک نفرتان و ورق را به همه نسبت داد، همه این‌ها مراتب برادری و مواسات و ادب آنان را می‌رساند. به علاوه، جمله «فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا...!» و جمله «وَلْيَتَلَطَّفْ...!» مراتب خیرخواهی آنان نسبت به هم را می‌رساند.

جمله «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ...!» اشفاق و مهربانی آنان را نسبت به یکدیگر می‌رساند که چه قدر نسبت به نفوسی که دارای ایمان

بودند مشفق بودند و برای آن نفوس ارزش قائل بودند.

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۱۹)

«بدین سان کسانی را از آن‌ها مطلع کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است و در رستاخیز تردیدی نیست! وقتی که میان خویش در کار آن‌ها مناقشه می‌کردند، گفتند بر غار آن‌ها بنائی بسازید پروردگار به کارشان داناتر است و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند گفتند بر غار آن‌ها عبادت گاهی خواهیم ساخت!»

گویندگان این حرف که «بر غار آن‌ها بنائی بسازید!» مشرکین بودند. منظورشان این بود که دیواری کشیده شود تا اصحاب کهف پشت آن قرار گرفته از نظر مردم پنهان شوند و کسی بر حال آنان واقف نگردد. در این که گفتند: پروردگارشان اعلم است اشاره است به این که آن جمعیت وقتی آنان را در غار دیدند باز بین خود اختلاف کردند و اختلافشان هرچه بوده بر سر امری مربوط به اصحاب کهف بوده است، زیرا کلام،

(۱۲۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

کلام کسی است که از علم یافتن به حال آنان و استکشاف حقیقت حال مایوس باشد.

و گویا بعضی از دیدن آن صحنه شبهه‌شان نسبت به قیامت زایل گشته آرامش خاطر یافتند و بعضی دیگر آن‌طور که باید قانع نشدند، لذا طرفین گفته‌اند: بالاخره یا حرف ما است یا حرف شما، هر کدام باشد سزاوار است دیواری بر آنان بکشیم که مستور باشند خدا به حال آنان آگاه‌تر است.

موحدین گفتند امر ایشان ظاهر شد و آیت آنان روشن گردید و ما به همین آیت اکتفاء نموده ایمان می‌آوریم و بر بالای غار آنان مسجدی می‌سازیم که هم خدا در آن عبادت شود و هم تا آن مسجد هست اسم اصحاب کهف هم زنده بماند، تا بدانند وعده خدا حق است! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۳۵۷.

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۲۱)

(۱۲۲)

فصل سوم: درس‌هایی از گفتمان پیامبران با خدا

مقدمه

«وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَاُمِّي الْهَيْئَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيَا اَنْ اَقُولَ مَا لَيْسَ لِيْ بِحَقٍّ! اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ!»

(۱۲۳)

تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا آءَاَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ
أَنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْعُيُوبِ!»

«و به یاد آر زمانی را که خدای تعالی به عیسی بن مریم فرمود:

- آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر بگیری؟

عیسی گفت: - پروردگارا منزه‌ی تو!

شایسته من نیست چیزی را که حق من نیست بگویم!

و فرضاً اگر هم گفته باشم تو خود آن را شنیده و دانسته‌ای!

آری تو می‌دانی آنچه را که در نفس من است و این منم که به چیزهایی که در نزد تو است آگهی ندارم!

به راستی تو علام الغیوبی! (۱۱۶ / مائده)

(۱۲۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

در این گفتمانی کوتاه، تجلی عجیبی از ادب و اخلاق دیده می‌شود که برای هر انسان پژوهشگر الگوئی از آموزندگی و سازندگی است. در ذیل همین آیه است که در جلد ششم تفسیر ۲۰ جلدی یا در جلد دوازده تفسیر ۴۰ جلدی المیزان، علامه بزرگوار به تفسیر و تحلیل آیات قرآنی مربوط به گفتمان‌های خدا با پیامبران و رسولان خود، ادب عبودیت آن‌ها در پاسخ‌های خود در مقابل خدای جل و جلاله، هم‌چنین در نمایش همان اخلاق و ادب الهی در روش دعوت آن‌ها در بین مردم پرداخته است، که ذیلاً خلاصه چند مبحث آن را ملاحظه می‌فرمائید!

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۲۵)

پیامبران و رسولان الهی جمیع گفتار و رفتار و حرکات و سکنااتشان براساس مراقبت ادب و رعایت مراسم حضور بوده است، اگرچه به ظاهر، رفتار و گفتار آن‌ها مانند کسی بوده که از پروردگار خود غایب و پروردگار او از او غایب است:

«و هرکس در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و کسانی که نزد او هستند از پرستش او سرباز نمی‌زنند و خسته نمی‌شوند!» (۱۹ / انبیاء)

ادب اسماعیل، تسلیم به فرمان الهی!

از جمله آداب انبیاء ادبی است که خدای تعالی از خصوص اسماعیل علیه‌السلام در قصه ذبح نقل کرده و فرموده:

(۱۲۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ. فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ!»

«و چون او همراه پدر به سن کار و کوشش رسید، گفت:

- ای پسرک من! من پیوسته در خواب می‌بینم که تو را سر می‌برم. بنگر که رأی تو چیست؟ گفت:

- ای پدر من! آنچه را دستور یافته‌ای انجام ده! اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت!» (۱۰۱ و ۱۰۲ / صافات)

گرچه در صدر کلام اسماعیل علیه‌السلام، ادب نسبت به پدر رعایت شده، لیکن در ذیلش

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۲۷)

ادب را نسبت به پروردگار خود رعایت نموده، با این که رعایت ادب نسبت به پدری چون ابراهیم خلیل ادب خدای تعالی نیز هست و کوتاه سخن، وقتی پدرش خواب خود را برایش نقل کرد و چون این خواب به شهادت خود اسماعیل که گفت: به جای آر آنچه را که بدان مأمور می‌شوی! مأموریتی الهی بوده از این جهت پدرش به وی دستور داد که درباره خود فکری کند و رأی خود را بگوید و این هم خود ادبی بود از آن جناب نسبت به فرزندش.

اسماعیل هم در جواب عرض کرد: ای پدر! به جای آر آنچه را که بدان مأمور می‌شوی! او نیز رعایت ادب را نسبت به پدر کرد و

نگفت که رأی من چنین است! گویا خواست بگوید من در مقابل تو رأیی ندارم و از همین جهت کلام خود را با لفظ ای پدر آغاز کرد و نگفت: اگر می‌خواهی به جای آر، تا پدر را در مقابل قبول قطعی خود دلخوش سازد.

(۱۲۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مضافا بر این که با این اعتراف از اسماعیل که این خواب امری است که ابراهیم به او مأمور شده تصور نمی‌شود که اسماعیل تردید داشته باشد در مأمور به و امثال پروردگار نکند.

ادب دیگری که اسماعیل به کار برد این بود که گفت: به زودی خواهی یافت که من از صابریم ان شاء الله زیرا با این کلام خود نیز پدر را خشنود نمود، همه این‌ها ادب او را نسبت به پدرش می‌رساند.

ادب را نسبت به خداوند هم رعایت نموده زیرا وعده‌ای که راجع به تحمل و صبر خود داد به طور قطع و جزم نبود، بلکه آن را به مشیت خداوند مقید ساخت، چون می‌دانست که وعده صریح و قطعی دادن و آن را به مشیت پروردگار مقید نساختن، شائبه

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۲۹)

ادعای استقلال در سببیت است و ساحت مقدس نبوت از این گونه شائبه‌ها مبرا است.

ادب یعقوب، من از رحمت خدا مأیوس نیستم!

از جمله آداب انبیاء ادبی است که خدای متعال آن را از حضرت یعقوب علیه‌السلام وقتی که فرزندان او از مصر مراجعت کردند در حالی که بنیامین و برادر بزرگ‌تر را نیاورده بودند حکایت کرده و فرموده:

«وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَيْفِي عَلَى يَوْسُفَ وَابْنَيْهِ وَابْنَيْهِمْ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوًا تَذُكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تُكُونَ حَرَضًا أَوْ تُكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ! قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ!»

«و از آن‌ها روی گرداند و گفت:

(۱۳۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

- ای افسوس بر یوسف! و هم‌چنان که اندوه خود را فرو می‌خورد، چشمانش از غصه سپید شد! گفتند:

- به خدا سوگند! تو پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا سرانجام بیمار شوی یا خود را هلاک کنی!

گفت: من شرح درد و اندوه خویش را تنها با خدا می‌گویم و از خداوند چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید! (۸۴ تا ۸۶ / یوسف)

یعقوب علیه‌السلام به فرزندان خود می‌گوید که مداومت من بر یاد یوسف شکایتی است که من از حال دل خود به درگاه خدا می‌برم و از رحمت او و این که یوسفم را به صورتی که تصور نمی‌کنم به من برگرداند مأیوس نیستم!

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۳۱)

و این خود از ادب انبیا است نسبت به پروردگار خود که در جمیع احوال متوجه پروردگارشان بوده و جمیع حرکات و سکنات خود را در راه او انجام می‌دادند و این معنا از آیات کریمه قرآن به خوبی استفاده می‌شود، چون خدای تعالی از طرفی تصریح کرده به

این که انبیاء را به راه راست هدایت نموده و از طرف دیگر پیروی هوا و هوس را گمراهی و انحراف از راه راست خود دانسته است. از این دو بیان استفاده می‌شود که انبیاء که هدایت یافتگان به هدایت خداوند هرگز هوای نفس را پیروی نمی‌کنند. عواطف انسانی

و امیال باطنیشان یعنی شهوت و غضب و حب و بغض و مسرت و اندوه و هر نفسانیات دیگرشان که مربوط به مظاهر زندگی از قبیل مال و فرزند و نکاح با زنان و خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و مساکن و امثال آن‌ها است همه را در راه خدا به کار برده و از آن‌ها

غرضی جز رضای خدا ندارند و در

(۱۳۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

هیچ‌یک از حوائج زندگی به درگاه کسی جز درگاه او روی نمی‌آورند و غیر در او دری از درهای اسباب را نمی‌کوبند! به این معنا که اگر هم متوسل به اسباب ظاهری می‌شوند و این توسل خدای را از یادشان نمی‌برد و فراموش نمی‌کنند که این اسباب و سببیتشان از خدای تعالی است نه این که به کلی اسباب را انکار نموده و برای آن‌ها وجودی تصور نکنند و یا سببیت آن‌ها را انکار نمایند، زیرا آن‌ها قابل انکار نیستند و برخلاف فطرت و ارتکاز انسانی است، بلکه به اسباب تمسک می‌جویند ولیکن برای آن‌ها استقلال نمی‌بینند و برای هر چیزی موضع و اثری قائلند که خدا برای آن تعیین نموده است.

مراد از این که فرمود: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ!» این خواهد بود که اگر می‌بینند دائماً به یاد یوسفم و از فقدانش متأسفم، این اسف دائمی من مثل اسف شما بر

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۳۳)

فقدان نعمت نیست، زیرا شما وقتی به فقدان نعمتی دچار می‌شوید از روی جهل شکایت نزد کسانی می‌برید که مالک نفع و ضرری نیستند و اما من تأسفم را از فقدان یوسف نزد خداوند به شکایت می‌برم، این شکایت هم درخواست امری نشدنی نیست، زیرا من می‌دانم چیزی را که شما نمی‌دانید!

ادب یوسف، رجحان زندان بر تسلیم شهوت زنان

از جمله آداب انبیاء ادبی است که یوسف صدیق علیه‌السلام هنگامی که همسر عزیز او را تهدید نمود و گفت اگر آن‌چه می‌گویم نکنی به زندانت می‌اندازم، به خدایش عرض کرد:

«رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ

(۱۳۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ»

«یوسف گفت:

- پروردگارا! زندان برای من از آن‌چه مرا به آن می‌خوانند محبوب‌تر است!

- اگر مکرشان را از من بازگردانی به سوی آنان میل خواهم کرد و از نادانان خواهم شد.» (۳۳ / یوسف)

حضرت یوسف علیه‌السلام گرفتاری خود را برای پروردگارش چنین شرح می‌دهد که امرش در نزد زنان درباری و در موقف فعلیش دائر شده است میان رفتن به زندان و میان اجابت خواسته آن‌ها و به علمی که خداوند کرامتش کرده و با آیه: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» (۲۲ / یوسف) از آن حکایت نموده، زندان را بر اجابت آن‌ها ترجیح می‌دهد، لیکن از طرفی هم اسباب و مقدماتی که زنان درباری مصر برای رسیدن به

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۳۵)

منظور خود ترتیب داده‌اند بسیار قوی است، این مقدمات یوسف را به غفلت و جهل به مقام پروردگار و ابطال علم و ایمان به خدایش تهدید می‌نماید، چاره‌ای جز دستگیری خدا و حکم او نمی‌بیند.

در این دعا ادب را رعایت کرده و برای خود درخواست حاجتی نمی‌کند، چون حاجت خواستن خود یک نحوه حکم کردن است، بلکه تنها اشاره می‌کند به این که جهل تهدیدش می‌کند به ابطال نعمت علمی که پروردگارش کرامتش فرموده و رهائیش از خطر جهل و دور شدن کید زنان از او موقوف به عنایت خدای تعالی است، لذا تسلیم امر خدا شد و چیز دیگری نگفت.

خدای تعالی هم دعایش را مستجاب نمود و کید زنان را که عبارت بود از منحرف شدن و یا به زندان رفتن از او به گردانید، در نتیجه هم از انحراف خلاص شد و هم از

۱۳۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

زندان، از این جا معلوم می‌شود که مرادش از کید زنان هر دو بوده است.

و اما این که عرض کرد: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ...!» در حقیقت خواست تمایل قلبی خود را در صورت دوران مزبور نسبت به رفتن زندان و نفرت و دشمنی خود را نسبت به فحشا اظهار نماید، نه این که به گمان بعضی رفتن به زندان را دوست داشته باشد، چنان که سیدالشهداء حسین بن علی علیهم‌السلام نیز در این مقوله فرمود: «الموت أولى من ركوب العار و العار خير من دخول النار: تن به مرگ دادن سزاوارتر است از قبول عار و قبول عار و ننگ بهتر است از داخل آتش دوزخ!» به دلیل این که خدای تعالی بعد از این آیه فرموده: «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ لِيُجِزَّهُنَّ حَتَّىٰ حِينٍ». ظهور این آیه در این که به زندان فرستادن یوسف رأی تازه‌ای از آنان و بعد از آن دوران مزبور و نجات یوسف، روشن و غیرقابل انکار است.

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۳۷)

ادب سلیمان، درخواست توفیق عمل صالح و شکر نعمت

از جمله آداب انبیاء ادبی است که خدای تعالی قرآن در ضمن داستان سلیمان علیه‌السلام و مورچگان از آن جناب نقل کرده و فرموده:

«حَتَّىٰ إِذَا اتَّوَا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلُهُ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سَيْلِيْمُنْ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدِي وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ»

۱۳۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«تا آن گاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت:

- ای مورچگان! به خانه‌هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیان‌ش بدون توجه شما را پایمال کنند!

سلیمان از گفتار او تبسمی کرد و خندید و گفت:

- پروردگارا! مرا بر آن دار تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای شکر کنم و عمل صالحی که می‌پسندی انجام دهم

و مرا به رحمت خویش در جمع بندگان شایسته‌ات درآور!» (۱۸ و ۱۹ / نمل)

این مورچه با کلام خود سلیمان را به یاد ملک عظیمی که خدایش ارزانی داشته بود انداخت، ملکی که ارکان آن به وسیله مسخر بودن باد و جریان‌ش را به امر وی و

ادب سلیمان، درخواست توفیق عمل صالح و... (۱۳۹)

هم‌چنین مسخر بودن جن برای او به طوری که هرچه بخواهد برایش بسازند و نیز به وسیله علم به زبان‌های طیور محکم و پابرجا بود. آری سلیمان علیه‌السلام دارای چنین ملکی بود ولیکن این ملک و قدرت آن طوری که در دل‌های ما به صورت شیرین‌ترین آرزویی که ممکن است انسانی بدان نائل شود جلوه می‌کند در دل وی جلوه نداشت و ذلت عبودیت را از یادش نبرد بلکه در نظرش به صورت نعمتی بود که پروردگارش به او و والدین او انعام نموده و ایشان را به آن اختصاص داده و این نظریه را از کسی مثل سلیمان با داشتن چنین سلطنت و قدرتی باید بهترین ادب او نسبت به پروردگارش شمرد.

از گفتار آن مورچه فوراً به یاد نعمت‌های پروردگارش افتاد و این نعمت‌ها گرچه در حق او بسیار و بی‌شمار بود، لیکن موردنظر او از نعمت در این مقام همان ملک عظیم و

۱۴۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سلطنت قاهره‌اش بود و لذا از پروردگار خود درخواست توفیق عمل صالح می‌کند چون متوجه می‌شود که از کسی که در اریکه تخت سلطنت قرار دارد عمل صالح و رفتار نیک ممدوح و مطلوب است، برای خاطر همه این جهات بود که نخست از خدای خود خواست که به وی توفیق ادای شکر نعمتش مرحمت کند و در ثانی این که عمل صالح انجام دهد و به صرف عمل صالح قناعت نکرد بلکه آن را مفید کرد به این که باعث خشنودی پروردگارش باشد، آری او بنده‌ای است که جز رضای پروردگار و مولای خود هدفی ندارد، او با عمل صالح کاری ندارد مگر برای این که باعث خشنودی پروردگارش است، آن‌گاه درخواست توفیق عمل صالح را با درخواست صلاح ذاتی تکمیل نموده و عرض کرد: و مرا به رحمت خود در زمره بندگان صالحت درآور! (۱)

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۴۰۸.

ادب سلیمان، درخواست توفیق عمل صالح و... (۱۴۱)

فصل چهارم: تفسیر و تحلیل گفتمان نوح با خدا

فرزند تو از اهل تو نیست!

«وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ نُّ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْرِزٍ يُبَيِّنُ اِرْكَبَ مَعَنَا وَ لَا تُكُنْ مَعَ الْكٰفِرِيْنَ...!»
«کشتی، سرنشینان را در میان امواجی چون کوه می‌برد - که ناگهان چشم نوح به
(۱۴۲)

فرزندش افتاد که از پدرش و مؤمنین کناره‌گیری کرده بود و در نقطه‌ای دور از ایشان ایستاده بود - فریاد زد، هان ای فرزند بیا با ما سوار شو و با کافران مباش!

«گفت: من به زودی خود را به پناه کوهی می‌کشم که مرا از خطر آب حفظ کند. نوح گفت: امروز هیچ پناهی از عذاب خدا نیست، مگر برای کسی که خدا به او رحم کند - چیزی نگذشت که - موج‌بین او و فرزندش حائل شد و در نتیجه پسر نوح نیز از زمره غرق‌شدگان قرار گرفت.»

«فرمان الهی رسید که ای زمین آبت را - که بیرون داده‌ای - فرو ببر! و ای آسمان - تو نیز از باریدن - باز ایست! آب فرو رفت و فرمان الهی به کرسی نشست و کشتی بر سر کوه جودی بر خشکی قرار گرفت - و در مورد زندگی آخرتی کفار - فرمانی دیگر رسید که مردم ستمکار از رحمت من دور باشند!»

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۴۳)

«نوح - در آن لحظه‌ای که موج بین او و پسرش حائل شد - پروردگارش را ندا کرده با استغاثه گفت: ای پروردگار من پسر من از خاندان من است و به درستی که وعده تو حق است و تو احکم الحاکمین، و حکمت متقن‌ترین حکم است!»

«خطاب رسید ای نوح! او از خاندان تو نیست چون که او عمل ناصالحی است! لذا از من چیزی که اجازه خواستش را نداری مخواه، من زنهارت می‌دهم از این که از جاهلان شوی!»

«نوح عرضه داشت پروردگارا! من به تو پناه می‌برم از این که درخواستی کنم که نسبت به صلاح و فساد آن علمی نداشته باشم و تو اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود!» (۴۲ تا ۴۷ / هود)

«وَ نَادَى نُوحٌ نُّ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْرِزٍ يُبَيِّنُ اِرْكَبَ مَعَنَا وَ لَا تُكُنْ مَعَ الْكٰفِرِيْنَ!»

(۱۴۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نوح فرزند خود را که در نقطه دوری کناره‌گیری کرده بود از همان دور صدا زد و در ندایش گفت: ای پسرک من! با ما سوار بر

کشتی شو و با کافران مباش و گرنه در بلاء شریک آنان خواهی شد، همان‌طور که در همنشینی و سوار نشدن بر کشتی شریک آن‌هایی!

نوح علیه‌السلام در این گفتارش نفرمود: «از کافران مباش!» برای این که خیال می‌کرد مسلمان است، چون از نفاق دلش خبر نداشت و نمی‌دانست که او تنها به زبان مسلمان و مؤمن است، بدین جهت بود که او را صدا زد تا با مسلمانان باشد و سوار بر کشتی شود - و خلاصه اگر از کفر درونی پسرش اطلاع می‌داشت او را صدا نمی‌زد.

«قَالَ سَأُوِيَآ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصُمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ!» (۴۳ / هود)
فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۴۵)

پسر نوح در پاسخ دعوت پدرش و در رد فرمان او گفت: من به زودی به کوهی منضم می‌شوم تا مرا از آب حفظ کند و در آب غرق نشوم نوح گفت: امروز هیچ حافظی از بلای خدا وجود ندارد، زیرا امروز غضب خدا شدت یافته و این قضاء رانده شده که تمامی اهل زمین به جز کسانی که به خود او پناهنده شوند غرق گردند، امروز نه هیچ کوهی عاصم و حافظ است و نه چیز دیگری! بعد از این گفتگو فاصله زیادی نشد که موج، بین نوح و پسرش فاصله شد و پسرش از غرق شدگان بود و اگر موج بین آن‌ها فاصله نمی‌شد و گفتگویشان ادامه می‌یافت به کفر پسرش واقف می‌شد و از او بیزاری می‌جست.

«وَقِيلَ يَا رَجُلُ اِبْلَعِي مَاءَ كِ وَ يَسِمَاءَ اَقْلَعِي وَ غِيْضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْاَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلٰى الْجُوْدِيِّ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ!» (۴۴ / هود)
این ندائی است که از ساحت

(۱۴۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

عظمت و کبریائی حق تعالی صادر شده و اگر نام حضرتش را نبرد به منظور تعظیم بوده است.

دو صیغه امری که در این جمله است یعنی امر «ابلعی» و امر «اقلعی» امر تکوینی است، همان امری که کلمه کُن حامل آن است، از مصدر صاحب عرش، خدای تعالی صادر می‌شود و همه می‌دانیم که وقتی این کلمه در مورد چیزی صادر شود بدون فاصله‌ای زمانی آن امر محقق می‌شود. در مورد بلعیده شدن آب طوفان به وسیله زمین نیز چنین شد، زمین دیگر نجوشید، آسمان هم نبارید! جمله «وَقُضِيَ الْاَمْرُ...» معنایش این است که آن وعده‌ای که خدای تعالی به نوح داده بود که قوم وی را عذاب کند منجز و قطعی شد و آن قوم غرق شده و زمین از لوث وجودشان پاک گردید.

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۴۷)

«وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ!» یعنی خدای عزوجل فرمود دوری باد نصیب مردم ستمگر! این جمله می‌خواهد بفهماند که خدای تبارک و تعالی آن قوم را از دار کرامت خود یعنی از بهشت دور کرد!

«وَ نَادٰى نُوحٌ نُّ اِبْنَهُ وَ كَانَ فِى مَغْرَلٍ يُبَيِّنُ اَرْكَبَ مَعًا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكٰفِرِيْنَ!» این آیه شریفه دعائی است که نوح برای پسرش کرده، البته آن پسری که از سوار شدن بر کشتی تخلف ورزید و آخرین باری که نوح او را دید همان روزی بود که با یاران خود سوار بر کشتی شد و دید که او در کناری ایستاده صدایش زد که پسرم بیا سوار کشتی شو! ولی او نپذیرفت و بعد از آن که طوفان شروع شد و موج بین او و پسرش حائل شد، در این هنگام به خیال این که او نیز مانند سایر فرزندانش به خدا ایمان دارد و چون قبلاً از خدای تعالی این وعده را شنیده بود که اهل او را نجات می‌دهد لذا او را صدا زد و گرنه این کار را نمی‌کرد.

(۱۴۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و اگر در آیه شریفه آمده که: نوح پروردگار خود را ندا کرد و نفرموده: نوح از پروردگار خود درخواست کرد و یا نوح گفت و یا نوح دعا کرد، برای این است که نوح علیه‌السلام در آن لحظه دچار اندوه شدیدی از هلاکت فرزند خود بوده و از این تعبیر می‌فهمیم که آن جناب صدای خود را به استغاثه و دعا بلند کرده و این عکس‌العمل از کسی که دچار اندوه شدید باشد امری طبیعی است.

نوح علیه‌السلام فرستاده خدای تعالی و یکی از انبیای اولوالعزم - یعنی صاحب شریعت - بوده و چنین کسی بطور مسلم عالم به مقام خدای تعالی و عارف به آن و بصیر به موقف عبودیت خود بوده، علاوه بر همه این‌ها ظرف گفتگویی که نوح با پروردگارش داشته ظرف معمولی نبوده، بلکه ظرفی بوده که آیات ربوبیت خدای تعالی و قهر و فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۴۹)

غضب الهی به حد اکمل ظهور یافته و تمام دنیا و اهل دنیا در زیر آب فرورفته و غرق شده‌اند و از ساحت عظمت و کبریائی خدای تعالی ندا شده که: ستمکاران از رحمت من دور شوند!

در چنین جوی چه‌طور ممکن است نوح علیه‌السلام برای پسرش دعا کند؟ و ادب عبودیت چگونه اجازه می‌دهد که او خواست دل خود را که همان نجات فرزند است به طور صریح و پوست کنده در میان بگذارد؟ لذا می‌بینیم که آن جناب رعایت ادب را نموده و سخن خود را در قالب سؤال و استفسار از حقیقت امر بیان کرده است. نخست وعده‌ای را که خدای تعالی قبلاً یعنی هنگام سوار کردن مؤمنین و جفت‌جفت حیوانات در کشتی داده بود که اهل او را نجات می‌دهد به زبان آورد.

از سوی دیگر برای آن جناب کفر فرزند ثابت نشده بود، بلکه اهل آن جناب حتی (۱۵۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

همین فرزندش (البته غیر از همسرش)، به ظاهر مؤمن بودند. اگر فرزند مذکور وی برخلاف آن چه نوح علیه‌السلام می‌پنداشت کافر بود به طور مسلم او را برای سوار شدن به کشتی نمی‌خواند و چنین درخواستی را از خدای تعالی نمی‌کرد، برای این که خود آن جناب قبلاً کفار را نفرین کرده و از خدای تعالی خواسته بود که دثاری از کافران را بر روی زمین زنده نگذارد، پس همه این‌ها شاهد بر آن است که او پسر مورد بحثش را مؤمن می‌پنداشته و اگر آن پسر سوار کشتی نشد و دستور پدر را مخالفت کرد، صرف این مخالفت کفرآور نیست بلکه تنها معصیتی است که مرتکب شده بود و به خاطر همه این جهات بود که نوح علیه‌السلام گفت: «رَبِّ اِنَّ اِبْنِي مِنْ اَهْلِي وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ»، (۴۵ / هود) پس وعده پروردگارش را یاد کرد و به ضمیمه این یادآوری گفت: پسر من اهل من است!

این خطاب را با کلمه رَبِّي ادا کرد تا رحمت پروردگارش را به سوی خود جلب کند، فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۵۱)

چون این کلمه دلالت بر استرحام و طلب رحم و شفقت دارد.

و نیز گفت «ابنی» تا حجتی باشد بر کلمه «مِنْ اَهْلِي»، و در حقیقت گفته باشد که این جوان اهل من است زیرا پسر من است و این که جمله «وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ» را تأکید کرد برای این بود که حق ایمان را اداء کرده باشد.

و این دو جمله یعنی جمله «اِنَّ اِبْنِي مِنْ اَهْلِي» و جمله «وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ» وقتی به یکدیگر منضم شوند نتیجه می‌دهند که باید پسرش نجات یابد و جا داشت خود آن جناب نتیجه‌گیری نموده بگوید پس او را نجات ده! لیکن از این دو جمله‌اش نتیجه‌گیری نکرد، تا در مقام عبودیت، رعایت ادب را کرده باشد و چون هیچ کس به جز خدای تعالی صاحب حکم نیست، حکم حق و قضای فصل را به خدای تعالی واگذار نموده تا در برابر حکم او تسلیم باشد لذا در آخر کلامش گفت: «وَاَنْتَ اَحْكَمُ الْحَكَمِينَ!»

(۱۵۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

گویا نوح علیه‌السلام با این گفتار خود خواسته است حقیقت امر را به وضوح بفهمد و بیش از این چند جمله که خدای تعالی از او حکایت کرده چیزی نگفته است.

«قَالَ يٰنُوْحُ اِنَّهٗ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهٗ عَمَلٌ غَيْرٌ صٰلِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ: به علم - خطاب رسید ای نوح! او از خاندان تو نیست چون که او عمل ناصالحی است! لذا از من چیزی که اجازه خواستش را نداری نخواه، من زنهارت می‌دهم از این که از جاهلان

شوی!»

در این آیه، خدای سبحان راه صواب و وجه صحیح آن‌چه را که نوح در کلامش آورده بود بیان فرموده است. نوح علیه‌السلام می‌خواست با گفتار خود نجات پسرش را حتمی سازد و خدای تعالی با جمله اثر استدلال نوح را از بین برد. فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۵۳)

منظور از این که فرمود: او اهل تو نیست - و خدا داناتر است - این است که او از آن افرادی که خدا وعده نجاتشان را داده و فرموده بود: اهل خودت را نیز سوار کشتی بکن نیست زیرا منظور از اهلی که قرار است نجات یابند اهل صالح تواند ولی پسر نیست زیرا او در عین این که پسر و اهل تو است و اختصاصی به تو دارد ولی صالح نیست لذا خدای تعالی دنبال جمله «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»، بلافاصله فرمود: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ: برای این که او از نظر عمل، غیر صالح است!» «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ!» از ظاهر سیاق برمی‌آید که مرجع ضمیر همان پسر نوح باشد و خود او عمل غیر صالح باشد و اگر خدای تعالی او را عمل غیر صالح خوانده از باب مبالغه است، پس معنای جمله این است که این پسر تو دارای عمل غیر صالح است و از آن افرادی نیست که من وعده دادم نجاتشان دهم. (۱۵۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

منظور نوح علیه‌السلام تقاضای نجات فرزند نبود، بلکه صرفاً می‌خواست از حقیقت امر استفسار کند، البته اگر سخن او ادامه می‌یافت و موج، بین او و فرزندش فاصله نشده بود گفتارش به تقاضا کشیده می‌شد. «فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ!» (۴۶ / هود) گویا کلام نوح علیه‌السلام که گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ!» در مظنه این بود که دنبالش و پس از شنیدن جواب مساعد، نجات فرزند خود را تقاضا کند که عنایت الهی شامل حالش شد و نگذاشت از روی جهل درخواستی کند.

آری او اطلاع نداشت که پسرش اهل او یعنی اهل ایمان نیست ولی تسدید غیبی (توجه خاص الهی) بین او و آن درخواست نپخته و بی‌جایش حائل شد و نهی: «فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، او را دریافت که: حال که او اهل تو نیست به علت این که او فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۵۵)

عملی غیر صالح است و حالا - که تو راهی نداری به این که به ایمان و یا کفر فرزندت علم پیدا کنی، پس زنه‌ار که به درخواست نجات پسر ت مبادرت کنی زیرا این سؤال چیزی است که علم به حقیقت آن نداری! «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِيَا أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ!» (۴۷ / هود) بعد از آن که نوح علیه‌السلام فهمید که سؤال او سؤالی بوده که اگر ادامه می‌یافته طبیعتاً منجر به درخواستی می‌شده که از واقعیت آن خبر نداشته و در نتیجه از جاهلان می‌شده و نیز به دست آورد که عنایت خدای تعالی بین او و هلاکت حایل شده، لذا از در شکرگزاری به خدا پناه برد و از او از چنان سؤال خسران آوری طلب مغفرت و رحمت کرده است.

«وَاللَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِيَا أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ!» کلامی است از نوح علیه‌السلام که صورتش (۱۵۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

صورت توبه است ولی حقیقتش شکر در برابر نعمت تعلیم و تأدیبی است که خدای تعالی به وی ارزانی داشت.

و اما این که به صورت توبه تعبیر شده علتش این است که همین شکرگزاری رجوع به خدا و پناه بردن به او است و لازمه آن این است که از خدای تعالی طلب مغفرت و رحمت کند، یعنی آن عملی که اگر انسان انجام دهد گرفتار لغزش و سپس دچار هلاکت می‌گردد بر آدمی ببوشاند (چون مغفرت به معنای پوشاندن است)، و نیز عنایت و رحمتش شامل حال آدمی گردد، زیرا مغفرت نیز تنها به معنای آمرزش و پوشاندن معصیت به معنای معروفش در نزد متشرعه نیست بلکه هر ستر و پوششی الهی مغفرت الهی است

هرچند ستر آثار سوئی باشد که عمل صالح انسان داشته باشد و اگر خدای تعالی آن اثر سوء را نپوشاند سعادت و آسودگی خاطر از آدمی سلب می‌شود.

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۵۷)

این که گفتیم حقیقت این کلام نوح علیه‌السلام اظهار تشکر است برای این است که عنایت الهی که بین آن جناب و بین آن سؤال بی‌جایی که اگر می‌کرد داخل در زمره جاهلان می‌شد حائل گشت و نیز عصمت الهی که وجه صواب را برایش بیان نمود - آن عنایت و این عصمت الهی - ستر و پرده‌ای الهی بود که آن لغزش و خطای او را در طریقه‌اش پوشاند و نعمت و رحمتی بود که خدای سبحان وی را با آن انعام فرمود، پس این که عرضه داشت: «وَاللَّاءُ تَغْفِرُ لِي وَتَرْحَمُنِيَا أَكُنُّ مِنَ الْخَيْرِينَ!» در حقیقت ثناء و شکری است در برابر صنعی جمیل که خدای تعالی با وی داشته است.

«قِيلَ يُنُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَتٍ عَلَيْكَ وَعَلِيَّا أُمَّةٍ مِّمَّنْ مَعَكَ...!» (۴۸ / هود) این خطاب با در نظر گرفتن ظرفی که این خطاب در آن ظرف صادر شده ظرفی که می‌دانیم غیر از جاندارانی که در کشتی بودند هیچ نفس کشتی در روی زمین باقی نمانده و همه (۱۵۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

غرق شده بودند و در حالی این خطاب صادر شده که کشتی بر کوه جودی می‌نشسته و خدای تعالی برای اهل کشتی قضاء رانده و حکم کرده بودند که در زمین پیاده شده و آن را آباد کنند و تا مدتی معین در آن زندگی کنند، خطابی عمومی بوده که شامل همه بشر در تمام زمان‌ها می‌شده، از روزی که از کشتی خارج شدند تا روز قیامت.

خطاب به نوح علیه‌السلام در آیه مورد بحث خطاب دومی است به کل بشر و خطاب به آدم خطاب اول است زیرا تمامی افراد بشر که در زمان نوح بودند به آدم منتهی می‌شدند و همه افرادی که تا روز قیامت آمده و می‌آیند به نوح و همراهان آن جناب منتهی می‌گردند و این خطاب متضمن قضائی است که خدای تعالی درباره بشر رانده و آن این است که در زمین نازل شوند و در آنجا استقرار یافته و منزل گزینند و تا مدتی معین در آن زندگی کنند!

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۵۹)

و خدای تعالی مخاطبینی را که اذن داد در زمین حیات بشری خود را از سر بگیرند به دو طایفه تقسیم کرد و از اذن خود به یک طایفه از آن دو طایفه به سلام و برکات که خالی از بشارت به خیر و سعادت صاحبانش نیست تعبیر کرد و آن طایفه عبارتند از نوح و بعضی از امت‌هایی که همراه او بودند و از اذن خود به طایفه دیگر، به تمتیع - بهره‌مند کرد - و به دنبال آن، رسیدن به عذابی که مخصوص آنان است تعبیر کرد.

پس، از همین جا روشن شد که خطاب هبوط و نازل شدن از کشتی به زمین با تعلقاتی که این خطاب داشت یعنی سلام و برکات برای یک طایفه و تمتیع و بهره‌مندی برای طایفه دیگر، همه متوجه به عامه بشر و همه افراد است، از زمان به زمین نشستن کشتی تا روز قیامت!

و با این بیان روشن گردید که مراد از جمله «وَعَلِيَّا أُمَّةٍ مِّمَّنْ مَعَكَ!» امت‌های صالح از

(۱۶۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

اصحاب کشتی و نیز صالحینی است که بعدها از نسل آنان پدید می‌آیند و می‌خواهد بفرماید اممی که پیدایش و تکونشان از کسانی آغاز می‌شود که با تو هستند، یعنی افراد صالحی که با تو هستند و افراد صالحی که از نسل آنان پدید می‌آیند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۰، ص: ۳۳۲.

(۱۶۱)

درخواست ابراهیم علیه‌السلام برای دیدن زنده کردن مردگان

«وَ اذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اَرِنِيْ كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتٰى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَّلٰكِنْ لِّيُظَمِّنَ قَلْبِيْ قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصِرْ بِهِمْ مِّنَ الطَّرِيْقِ فَاصْبُرْ هُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ اذْعُوْهُنَّ يٰۤاٰتِيْنَكَ سَعِيًّا وَاَعْلَمَنَّ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ...!»
 «و به یاد آور آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده که چگونه مردگان (۱۶۲)

را زنده می‌کنی؟ فرمود مگر ایمان نداری؟ عرض کرد، چرا ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد!
 فرمود: پس چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن و هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار آن‌گاه یک یک آن‌ها را صدا بزنی، خواهی دید که با شتاب نزد تو می‌آیند!

و بدان که خدا مقتدری شکست‌ناپذیر و محکم کار است! (۲۶۰ / بقره)

آیه: «اَرِنِيْ كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتٰى»: نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» بر چند نکته دلالت دارد:

نکته اول این‌که: ابراهیم خلیل علیه‌السلام از خدای تعالی درخواست دیدن زنده نمودن را کرد، نه بیان استدلالی، زیرا انبیاء علیهم‌السلام و مخصوصاً پیغمبری چون ابراهیم علیه‌السلام درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۶۳)

مقامشان بالاتر از آن است که معتقد به قیامت باشند، در حالی که دلیلی بر آن نداشته و از خدا درخواست دلیل کنند، چون اعتقاد به یک امر نظری و استدلالی احتیاج به دلیل دارد و بدون دلیل، اعتقاد تقلیدی و یا ناشی از اختلال روانی و فکری خواهد بود، در حالی که نه تقلید لایق به ساحت پیغمبری چون آن جناب است و نه اختلال فکری، علاوه بر این‌که ابراهیم علیه‌السلام سؤال خود را با کلمه «کَيْفَ» ادا کرد، که مخصوص سؤال از خصوصیات وجود چیزی است، نه از اصل وجود آن. وقتی شما از مخاطب خود می‌پرسید که آیا زید را همراه ما دیدی؟ سؤال از اصل دیدن زید است و چون می‌پرسی زید را چگونه دیدی؟ سؤال از اصل دیدن نیست، بلکه از خصوصیات دیدن و یا به عبارت دیگر دیدن خصوصیات است، پس معلوم شد که ابراهیم علیه‌السلام درخواست روشن شدن حقیقت کرده، اما از راه بیان عملی، یعنی نشان دادن، نه بیان علمی به احتجاج و استدلال.

(۱۶۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نکته دوم این‌که: آیه شریفه دلالت می‌کند بر این‌که ابراهیم علیه‌السلام درخواست کرده بود که خدا کیفیت احیا و زنده کردن را به او نشان دهد، نه اصل احیا را، چون درخواست خود را به این عبارت آورد: چگونه مرده را زنده می‌کنی؟ و این سؤال می‌تواند دو معنا داشته باشد: معنای اول این‌که چگونه اجزای ماده مرده حیات می‌پذیرد؟ و اجزای متلاشی دوباره جمع گشته و به صورت موجودی زنده شکل می‌گیرد؟ و خلاصه این‌که چگونه قدرت خدا بعد از موت و فنای بشر به زنده کردن آن‌ها تعلق می‌گیرد؟ معنای دوم این‌که: سؤال از کیفیت افاضه حیات بر مردگان باشد و این‌که خدا با اجزای آن مرده چه می‌کند که زنده می‌شوند؟ و حاصل این‌که سؤال از سبب و کیفیت تأثیر سبب است. این به عبارتی همان است که خدای سبحان آن را ملکوت اشیاء خوانده و فرموده: «اِنَّمَا

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۶۵)

اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُوْلَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ. فَسَبِّحْ اِنَّ الَّذِيْ يَبْدِئُ مَلَكُوْتًا كُلِّ شَيْءٍ وَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ: امر او هر گاه چیزی را بخواهد ایجاد کند تنها به این است که به آن بگوید: باش و او موجود شود! پس منزّه است خدائی که ملکوت هر چیزی به دست اوست! (۸۲ و

منظور ابراهیم علیه‌السلام، سؤال از کیفیت حیات پذیری به معنای دوم بوده، نه به معنای اول، به چند دلیل:

دلیل اول این که گفت: «كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى: مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟» پس از کیفیت زنده کردن پرسیده، که خود یکی از افعال خاص خدا و معرف او است، خدائی که سبب حیات هر زنده‌ای است و به امر او هر زنده‌ای زنده می‌باشد و اگر گفته بود: «كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى: چگونه مردگان زنده می‌شوند؟» در این صورت سؤال از کیفیت حیات‌پذیری به معنای اول یعنی کیفیت جمع شدن اجزای یک مرده و برگشتنش به صورت اول و قبول حیات بوده است.

(۱۶۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

دلیل دوم این که: اگر سؤال آن جناب از کیفیت حیات‌پذیری اجزا بود، دیگر وجهی نداشت که این عمل به دست ابراهیم علیه‌السلام انجام شود و کافی بود خدای تعالی در پیش روی آن جناب حیوان مرده‌ای را زنده کند.

دلیل سوم این که: اگر منظور سؤال از کیفیت حیات‌پذیری به نحو اول بود جا داشت در آخر کلام بفرماید: «اعلم إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!» نه این که بفرماید: «اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!» چون روش قرآن کریم این است که در آخر هر آیه از اسماء و صفات خدای تعالی، آن صفتی را ذکر کند که متناسب با مطلب همان آیه باشد. مناسب با زنده کردن مردگان، صفت قدرت است نه صفت عزت و حکمت.

«قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي!»

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۶۷)

خدای تعالی در این جا این طور سؤال کرد که: «قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ؟» و نپرسید: «الم تؤمن؟» با این که معنای هر دو یکی است، ولی در تعبیر اولی اشاره به این جهت نیز هست که سؤال و درخواست، سؤالی بجا و به مورد است، لیکن جا ندارد طوری عنوان شود که با عدم ایمان به احیا و زنده کردن مقارن باشد!

اگر فرموده بود: «الم تؤمن؟» دلالت می‌کرد بر این که گوینده، یعنی خدای تعالی، سؤال او را ناشی از عدم ایمان تلقی کرده، آن وقت جمله نام‌برده جنبه عتاب و ملامت به خود می‌گرفت، که ای ابراهیم چنین سؤالی از تو زشت است!

در این کلام ایمان مطلق آمده و به چیزی اضافه نشده و نفرموده: به چه چیز ایمان داری؟ بلکه به طور مطلق پرسیده: مگر ایمان نداری؟ و این دلالت دارد بر این که ایمان به خدای سبحان با شک در امر احیاء و بعث جمع نمی‌شود!

(۱۶۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

هم چنین جمله «لَيُطْمَئِنُّ قَلْبِي!» که حکایت کلام ابراهیم علیه‌السلام است مطلق آمده و نگفته قلبم از چه چیز آرامش یابد. این اطلاق دلالت دارد بر این که مطلوب آن جناب از این درخواست به دست آوردن مطلق اطمینان و ریشه کن کردن منشأ همه خطورها و وسوسه‌های قلبی از قلب است، چون حس واهمه در ادراکات جزئی و احکام این ادراکات جزئی تنها بر حس ظاهری تکیه دارد و بیشتر احکام و تصدیقاتی که درباره مدرکات خود دارد (مدرکاتی که از طریق حواس ظاهری می‌گیرد)، احکام و تصدیقاتی یک جانبه و وارسی نشده است. واهمه، احکام خود را صادر می‌کند بدون این که آن را به عقل ارجاع دهد و اصلاً از پذیرفتن راهنمایی‌های عقل سرباز می‌زند، هرچند که نفس آدمی ایمان و یقین به گفته‌های عقل داشته باشد، نظیر احکام کلی عقلی در مورد مسائل ماوراء الطبیعه و غایب از حس، که هرچند از نظر عقل، حق و مستدل باشد و هرچند عقل

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۶۹)

مقدمات آن را مسلم و منتج بداند، واهمه، از قبولش سرباز می‌زند و در دل آدمی احکامی ضد احکام عقلی صادر می‌کند و آن گاه احوالی از نفس را که مناسب با حکم خود و مخالف حکم عقل باشد، برمی‌انگیزد. آن احوال برانگیخته شده، حکم واهمه را تأیید می‌کنند و بالاخره حکم واهمه به کرسی می‌نشیند، هرچند که عقل نسبت به حکم خودش یقین داشته باشد و بداند آن چه را که

واهمه در نظرش غولی کرده، کمترین ضرری ندارد و صرفاً دردسری است که ایجاد کرده، مثل این که شما در منزلی تاریک که جسدی مرده هم آن جا هست خوابیده باشید، از نظر عقل، شما یقین دارید که مرده جسمی است جامد و مانند سنگ فاقد شعور و اراده، جسمی است که کمترین ضرری نمی‌تواند داشته باشد، لیکن قوه واهمه شما از پذیرفتن این حکم عقل شما است تکاف می‌ورزد و صفت خوف را در شما برمی‌انگیزد و آن قدر وسوسه می‌کند تا بر نفس شما

(۱۷۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مسلط شود (یک وقت می‌بینی که از آن خانه پا به فرار گذاشته و می‌گریزی و احیاناً پشت سر خود نگاه می‌کنی که مبادا جسد تعقیبت کرده باشد!) گاهی هم می‌شود که از شدت ترس عقل زایل می‌شود و گاهی هم شده که طرف زهره ترک شده و می‌میرد. پس معلوم شد همیشه وجود خطورهای نفسانی موهوم و منافی با عقاید یقینی، منافاتی با ایمان و تصدیق ندارد، تنها مایه آزار و دردسر نفس می‌شود و سکون و آرامش را از نفس انسان سلب می‌کند. این گونه خطورها جز از راه مشاهده و حس برطرف نمی‌شود.

و لذا گفته‌اند: مشاهده، اثری دارد که علم آن اثر را ندارد. مثلاً خدای سبحان در میقات به موسی خبر داد که قومش گمراه شده و گوساله پرست گشته‌اند. موسی علیه‌السلام با علم به این که خدای تعالی راست می‌گوید، غضب نکرد، وقتی غضب کرد که به میان قوم آمد و گوساله پرستی آنان را با چشم خود بدید، آن وقت بود که الواح را به زمین انداخت و سر برادرش را گرفت و کشید! درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۷۱)

پس از این جا و از آن چه قبلاً گذشت روشن شد که ابراهیم علیه‌السلام تقاضا نکرد که می‌خواهم بینم اجزای مردگان چگونه حیات را می‌پذیرند و دوباره زنده می‌شوند، بلکه تقاضای این را کرد که می‌خواهم فعل تو را بینم که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ و این تقاضا، تقاضای امر محسوس نیست، هر چند که منفک و جدا از محسوس هم نمی‌باشد، چون اجزائی که حیات را می‌پذیرند مادی و محسوسند ولیکن همان‌طور که گفتیم تقاضای آن جناب تقاضای مشاهده فعل خدا است که امری است نامحسوس، پس در حقیقت ابراهیم علیه‌السلام درخواست «حق الیقین» کرده است!

«قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ، فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ، ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ

(۱۷۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَيِّعًا.» معنای این جمله چنین می‌شود: مرغان را قطعه قطعه کن و به طرف خود متمایل ساز و یا آن‌ها را نزد خود بیاور، در حالی که قطعه قطعه کرده باشی.

و به هر حال، پس این که فرمود: «...فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ...» جوابی است از درخواست ابراهیم علیه‌السلام که عرضه داشت: پروردگارا نشانم ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟

با در نظر گرفتن این که واجب است جواب، مطابق سؤال داده شود، بلاغت کلام و حکمت متکلم مانع از آن است که کلام مشتمل بر جزئیاتی باشد زائد بر آن چه لازم است، جزئیاتی که اثری بر وجود آن‌ها مترتب نبوده و در غرض دخالتی نداشته باشد، آن هم کلامی چون قرآن کریم که بهترین کلام و از بهترین گوینده و برای بهترین شنونده و یادگیرنده است.

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۷۳)

این قصه آن طور که در ابتدا به نظر می‌رسید، یک داستان ساده نیست، اگر به این سادگی‌ها بود، کافی بود که خود خدای تعالی مرده‌ای را (هر چه باشد، چه مرغ و چه حیوانی دیگر)، پیش روی ابراهیم علیه‌السلام زنده کند و زائد بر این، کار لغو بیهوده‌ای باشد. در حالی که قطعاً چنین نیست و ما می‌بینیم قیودی و خصوصیات زائد بر اصل معنا در این کلام اخذ شده است. مثلاً قید شده:

۱- آن مرده‌ای که می‌خواهد زنده‌اش کند مرغ باشد.

۲- مرغ خاصی و به عدد خاصی باشد.

۳- مرغ‌ها زنده باشند و خود ابراهیم علیه‌السلام آن‌ها را بکشد.

۴- باید آن‌ها را به هم مخلوط کند، به طوری که اجزای بدن آن‌ها به هم آمیخته گردند.

(۱۷۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

۵- باید گوشت‌های درهم شده را چهار قسمت کند و هر قسمتی را در محلی دور از قسمت‌های دیگر بگذارد، مثلاً هریک را بر قله کوهی بگذارد.

۶- عمل زنده کردن به دست خود ابراهیم انجام شود، ابراهیمی که خودش درخواست کرده بود.

۷- با دعا و صدا کردن آن جناب زنده شوند.

۸- هر چهار مرغ نزدش حاضر گردند.

۹- این خصوصیات زائد بر اصل قصه به طور مسلم در معنائی که مورد نظر بوده و خدای تعالی می‌خواسته به ابراهیم علیه‌السلام بفهماند، دخالت داشته است!

و به هر حال باید این خصوصیات ارتباطی با سؤال داشته باشد، اگر به گفته آن جناب که گفت: «رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتِي؟» دقت کنیم، دو نکته در آن می‌بینیم:

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۷۵)

یکی در کلمه «تُحْيِي» که از آن برمی‌آید آن جناب خواسته است احیا را به آن جهت که فعل خدای سبحان است مشاهده کند، نه بدان جهت که وصف اجرای ماده‌ای است که می‌خواهد حیات قبول کند.

نکته دوم: معنای جمع است که کلمه «موتی» مشتمل بر آن است، چون این کلمه، جمع میت است و این خصوصیت به نظر می‌رسد که زاید بر اصل قصه است.

اما نکته اول: گفتار ابراهیم علیه‌السلام اقتضا می‌کرد که خدای تعالی عمل احیا را به دست خود آن جناب اجرا کند، لذا می‌فرماید: چهار مرغ بگیر و سپس آن‌ها را به دست خود ذبح کن و بعد بر سر هر کوهی قسمتی از آن بگذار، که در این سه جمله و در جمله سپس آن‌ها را بخوان، مطلب به صیغه امر آمده و در آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اذْبَحْ لَهُمْ سَعْيًا» خدای تعالی دويدن مرغان به سوی ابراهیم علیه‌السلام را که همان زنده شدن مرغان است مرتبط و متفرع بر

(۱۷۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

دعوت او کرده، پس معلوم می‌شود آن سببی که حیات را به (مرده‌ای که قرار است زنده شود)، افاضه می‌کند، همان دعوت ابراهیم علیه‌السلام است، با این که ما می‌دانیم که هیچ زنده‌شدن و احیائی بدون امر خدای تعالی نیست، پس معلوم می‌شود که دعوت ابراهیم علیه‌السلام به امر خدا، به نحوی متصل به امر خدا بوده که گوئی زنده شدن مرغان هم از ناحیه امر خدا بوده و هم از ناحیه دعوت او. این جا بود که ابراهیم علیه‌السلام کیفیت زنده شدن مرغان یعنی افاضه حیات از طرف خدا به آن مردگان را مشاهده کرد. اگر دعوت ابراهیم علیه‌السلام متصل به امر خدا (و آن امر «کن» که هر وقت خداوند بخواهد چیزی را ایجاد کند می‌فرماید: کن فیکون!) نبود، گفتار او هم مثل گفتار ما می‌شد، که جز با خیال، اتصالی به امر خدا ندارد و خود او نیز مثل ما می‌شد که اگر هزاربار هم به چیزی بگوئیم: «کن» موجود نمی‌شود. خلاصه کلام این که در عالم هستی هیچ چیزی تأثیر گزار و بیهوده ندارد!

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۷۷)

اما نکته دوم که گفتیم در کلمه «موتی» است، از این کلمه فهمیده می‌شود که کثرت مردگان دخالتی در سؤال آن جناب داشته و این دخالت لابد از این جهت است که وقتی جسدهای متعددی پیوستند و اجزای آن‌ها متلاشی شده و صورت‌ها دگرگون گردد،

حالت تمیز و شناخت فرد فرد آن‌ها از بین می‌رود و کسی نمی‌فهمد مثلاً این مشت خاک، خاک کدام مرده است و هم‌چنین دیگر ارتباطی میان اجزای آن‌ها باقی نمی‌ماند و همه در ظلمت فنا گم شده و چون داستان‌های فراموش شده از یاد می‌روند، نه در خارج خبری از آن‌ها باقی می‌ماند و نه در ذهن، با چنین وضعی، چگونه قدرت زنده کننده به همه آن‌ها و یا به یکی از آن‌ها احاطه پیدا می‌کند؟! در حالی که محاطی در واقع نمانده، تا محیطی به آن احاطه یابد؟

(۱۷۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و این همان اشکالی است که فرعون به موسی کرد و گفت: «...فَمَا بِالْأَقْرُونِ الْأُولَى؟» (۵۱ / طه) یعنی پس بگو بینم سرنوشت گذشتگان چه شد؟ و موسی در پاسخ سخن از علم خدا گفت و جواب داد: «...عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَصُلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي!» (۵۲ / طه)

و سخن کوتاه این که: خدای تعالی در پاسخ ابراهیم علیه‌السلام به او دستور داد تا چهار عدد مرغ بگیرد. شاید انتخاب مرغ از میان همه حیوانات برای این بوده که قطعه قطعه کردن آن‌ها آسان‌تر و در زمانی کوتاه‌تر صورت می‌گیرد، آن‌گاه زنده شدن آن‌ها را مشاهده کند. یعنی نخست آن مرغ‌ها و اختلاف اشخاص و اشکال آن‌ها را ببیند و کاملاً بشناسد. سپس هر چهار مرغ را کشته و اجزای همه را درهم بیامیزد، آن‌طور که حتی یک جزء مشخص در میان آن‌ها یافت نشود، سپس گوشت کوبیده شده را چهار قسمت

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۷۹)

نموده و بر سر هر کوهی قسمتی از آن را بگذارد، تا به‌طور کلی تمیز و تشخیص آن‌ها از میان برود. آن‌گاه یک یک آن‌ها را صدا بزند و ببیند چگونه با شتاب پیش او حاضر می‌شوند، در حالی که تمامی خصوصیات قبل از مرگ را دارا می‌باشند.

همه این‌ها تابع دعوت آن جناب بود! دعوت آن جناب متوجه روح و نفس آن حیوان شد، نه جسدش، چون جسدها تابع نفس‌ها هستند نه به عکس و بدن‌ها فرع و تابع روح هستند نه به عکس. وقتی ابراهیم علیه‌السلام مثلاً روح خروس را صدا زد و زنده شد، قهراً بدن خروس نیز به تبع روحش زنده می‌شود، بلکه تقریباً نسبت بدن به روح (به عنایتی دیگر)، همان نسبتی است که سایه با شاخص دارد، اگر شاخص باشد سایه‌اش هم هست و اگر شاخص یا اجزای آن به طرفی متمایل شود، سایه آن نیز به آن طرف متمایل می‌گردد، همین که شاخص معدوم شد، سایه هم معدوم می‌شود!

(۱۸۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

خدای سبحان هم وقتی موجودی از موجودات جاندار را ایجاد می‌کند و یا زندگی را دوباره به اجزای ماده مرده آن برمی‌گرداند، این ایجاد نخست به روح آن موجود تعلق می‌گیرد، آن‌گاه به تبع آن، اجزای مادی نیز موجود می‌شود و همان روابط خاصی که قبلاً بین این اجزا بود مجدداً برقرار می‌گردد، چون این روابط نزد خدا محفوظ است و مائیم که احاطه‌ای به آن روابط نداریم!

پس تعین و تشخیص جسد به وسیله تعین روح است. جسد بلافاصله بدون هیچ مانعی بعد از تعین روح متعین می‌شود. به همین مطلب اشاره می‌کند آن‌جا که می‌فرماید: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا!» یعنی بلافاصله وجود پیدا کرده و با سرعت پیش تو می‌آیند!

این معنا از آیه شریفه زیر نیز استفاده می‌شود، آن‌جا که قرآن گفتار منکرین معاد را

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۸۱)

نقل کرده و می‌فرماید: «وَقَالُوا آءِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ. قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (۱۰ و ۱۱ / سجده)

پس این که خداوند متعال فرمود: «...فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ...!» برای این بود که ابراهیم علیه‌السلام مرغان را کاملاً بشناسد و وقتی دوباره زنده می‌شوند در این که این‌ها همان مرغ‌ها هستند شک نکند و به نظرش ناشناس نیاید، بلکه همه خصوصیات و یا اگر

اختلافی رخ داده باشد، تشخیص دهد.

و این که فرمود: «فَصُوْرُهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا»، معنایش این است که آن‌ها را ذبح کن و اجزای بدنشان را خرد نموده با هم مخلوط کن، آن‌گاه بر سر کوه‌هایی که در این جا هست بگذار تا علاوه بر این که اجزا از هم مشخص نیستند، از یکدیگر دور هم بشوند. این خود یکی از شواهد بر این معنا است که این قصه بعد از هجرت ابراهیم علیه‌السلام از سرزمین بابل به سوریه اتفاق افتاده، برای این که سرزمین بابل کوه ندارد.

(۱۸۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و این که خداوند فرمود: «ثُمَّ اذْعُهُنَّ يَا تَيْنَكَ سَعِيًّا!» یعنی مرغان را صدا بزن و بگو ای طاووس و ای فلان و ای فلان! پس از آیه به دست می‌آید که ابراهیم علیه‌السلام خود مرغ‌ها را صدا زدند، نه این که اجزای آن‌ها را صدا کرده باشند، چون اگر ابراهیم علیه‌السلام اجزای مرغ‌ها را صدا می‌کردند می‌بایست آیه شریفه چنین باشد «ثم نادهن»، چون اجزای مرغ‌ها در روی کوه‌هایی بودند که بین ابراهیم علیه‌السلام و آن‌ها مسافت طولانی بود و در مسافت‌های دور، لفظ ندا را به کار می‌برند نه لفظ دعوت را. و معنای این که فرمود: «يَا تَيْنَكَ سَعِيًّا» این است که روح مرغان به جسد خود برمی‌گردد و با سرعت به سوی می‌آیند! درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۸۳)

«وَأَعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!» یعنی بدان که خدا عزیز است و هیچ چیزی نمی‌تواند از تحت قدرت او بگریزد و از قلم او بیافتد و خدا حکیم است و هیچ عملی را به جز از راهی که لایق آن است انجام نمی‌دهد، به همین جهت بدن و جسدها را با احضار و ایجاد ارواح ایجاد می‌کند، نه به عکس!

و اگر فرمود: بدان که خدا چنین و چنان است و نفرمود: خدا چنین و چنان است، برای این بود که بفهماند خطور قلبی ابراهیم علیه‌السلام که او را وادار کرد چنین مشاهده‌ای را درخواست کند، خطوری مربوط به معنای دو اسم خدای تعالی یعنی عزیز و حکیم بوده است، لذا در پاسخ او عملی انجام داد تا علم به حقیقت عزت و حکمت خدا برای او حاصل شود!

(۱۸۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

در کتاب معانی الاخبار از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که در تفسیر آیه:

«وَأَذَقَ الْإِبْرَاهِيمَ رَبُّ أَرْنَى كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...؟» در ضمن حدیثی فرمود: این آیه متشابه است و معنایش این است که ابراهیم از کیفیت پرسید. کیفیت فعل خدای تعالی حقیقتی است که اگر عالمی یا پیامبری از آن آگاه نباشد برایش تعجب‌آور نیست و چنان نیست که توحیدش ناقص باشد!

در تفسیر عیاشی از علی بن اسباط روایت شده که گفت: حضرت ابی‌الحسن الرضا علیه‌السلام در پاسخ کسی که از معنای آیه «وَلَكِنْ لِيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي!» پرسیده بود که مگر ابراهیم علیه‌السلام در قدرت خدا شک داشته است؟ فرمود: نه، ولیکن منظورش این بوده که خدا ایمانش را زیادت‌ر کند!

در تفسیر قمی از پدرش از این ابی‌عمیر از ابی‌ایوب از ابی‌بصیر از امام صادق علیه‌السلام

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۸۵)

روایت کرده که فرمود: ابراهیم علیه‌السلام لاشه‌ای را در کنار دریا دید که درندگان دریائی آن را می‌خوردند و سپس همان درندگان به یکدیگر می‌پریدند و یکی دیگری را پاره می‌کرد و می‌خورد، ابراهیم علیه‌السلام تعجب کرد و عرض کرد: پروردگارا به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خداوند پرسید مگر ایمان نداری؟ ابراهیم علیه‌السلام گفت چرا، ولیکن می‌خواهم قلبم مطمئن شود. خداوند فرمود: پس چهار مرغ را بگیر و آن‌ها را قطعه قطعه کن و سپس بر سر هر کوهی قسمتی از آن را بگذار و آن‌گاه آن‌ها را صدا بزن تا به سرعت نزدت بیایند و بدان که خداوند بر همه چیز توانا و به حقایق امور دانا است.

ابراهیم علیه‌السلام یک طاووس و یک خروس و یک کبوتر و یک کلاغ سیاه گرفت، که خدای تعالی دوباره فرمود: «صُرْهُنَّ!» یعنی قطعه‌قطعه‌شان کن و گوشتشان را مخلوط کن و به ده قسمت تقسیم نموده و هر قسمتی را بر سر یک کوه بگذار و سپس یکی یکی را

(۱۸۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

صدا کن و بگو: به اذن خدا زنده شو! خواهی دید اجزای بدنشان از سر این کوه‌ها یک‌جا جمع شده و از نوک با تا سرش به هم چسبیده و به سویت پرواز می‌کنند و همین‌طور هم شد. در این هنگام بود که ابراهیم علیه‌السلام گفت: «أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!» مؤلف: این معنا را عیاشی هم در تفسیر خود از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده و از طرق اهل سنت نیز از ابن عباس روایت شده است.

و این که فرمود: ابراهیم علیه‌السلام جیفه و لاشه‌ای را دید و چنین و چنان شد، بیان شبهه‌ای است که از دیدن لاشه در دلش افتاد و وادارش کرد که آن سؤال را بکنند، برای این که دید هر جزئی از بدن لاشه در شکم درنده‌ای رفت و تازه خود درندگان هم یکدیگر را خوردند، فکر کرد مرده‌ای که اجزاء آن این چنین متفرق شده و هر تکه‌اش به جایی رفته و حالات گوناگونی به خود گرفته است و دیگر چیزی از اصلش نمانده، چگونه زنده خواهد شد؟

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۸۷)

خواهی گفت: از ظاهر روایت برمی‌آید که این شبهه همان شبهه معروف آکل و ماکول است، چون در روایت آمده: درندگان یکدیگر را خوردند و بعد از این جمله، تعجب ابراهیم علیه‌السلام و سؤالش را نتیجه این مشاهده دانسته است؟

در پاسخ می‌گوئیم: در این جا دو شبهه وجود دارد: شبهه اول این که متفرق شدن اجزای جسد و فنای اصل آن و این که از آن لاشه نه صورتی باقی مانده و نه مشخصات و خصوصیات، تا از سایر جانداران متمایز باشد و زندگی را دوباره از سر بگیرد. شبهه دوم: همان شبهه آکل و ماکول است و آن این است که می‌بینیم حیوان و یا انسانی طعمه درنده می‌شود و اجزای بدنش جزء بدن آن می‌گردد، پس دیگر ممکن نیست هر دو حیوان و یا انسان و حیوان را با تمام بدنشان زنده کرد، چون فرض کردیم که هر دو یک (۱۸۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

بدن شده‌اند و یک بدن نمی‌تواند بدن دو حیوان بشود و به فرض این که یکی زنده شود، دیگری ناقص می‌ماند، ناقصی که دیگر قابل دوباره زنده شدن نیست.

پاسخی که خدای تعالی به سؤال آن جناب داده که همان تبعیت بدن از روح باشد، هر چند پاسخی است که در دفع هر دو شبهه کافی است، ولی دستوری که به آن جناب داد داد و قرآن آن را حکایت کرد که چهار مرغ بگیرد و چنین و چنان کند، متضمن و دربردارنده ماده شبهه دوم نیست و در آن سخنی از این شبهه به میان نیامده است بلکه تنها مسأله متفرق شدن اجزاء و اختلاط آن و دگرگون شدن صورت و حالات حیوان آمده است، که همان شبهه اول است، پس آیه شریفه تنها متعرض دفع شبهه اول شده است، هر چند که با دفع شبهه اول شبهه دوم نیز دفع می‌شود، که بیانش گذشت، بنابراین، این قسمت از روایت که می‌گفت: بعضی بعض دیگر را خوردند، دخالتی در تفسیر آیه ندارد.

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده کردن مردگان (۱۸۹)

در این روایت آمده که آن مرغان عبارت بودند از: طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ. در بعضی از روایات آمده است که عبارت بودند از: عقاب، اردک، طاووس و خروس، که این روایت را صدوق در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل کرده است...

در روایت آمده بود که خداوند فرمود: آن‌گاه آن‌ها را ده قسمت کن و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار! در این که کوه‌ها ده عدد

بودند، مورد اتفاق همه روایاتی است که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است. البته در تعداد کمی از روایات چهار کوه و هفت کوه نیز آمده است. (۱)

۱- المیزان، ج: ۲، ص: ۵۶۱.

(۱۹۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

فصل ششم: تفسیر و تحلیل گفتمان‌های موسی با خدا

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور

«وَهَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى...!»
 «آیا خیر موسی به تو رسیده است؟»
 «آن دم که آتشی دید و به اهل خود گفت: بمانید که من آتش می‌بینم شاید شعله‌ای از آن برایتان بیاورم یا به وسیله آتش راه پیدا کنم - پیرامون آن کسی را ببینم که راه را وارد است!»
 (۱۹۱)

«و چون به آتش رسید ندا داده شد که ای موسی!»
 «من خود پروردگار توام کفش‌های خود را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس طوی هستی!»
 «من تو را برگزیده‌ام! به آن چه بر تو وحی می‌شود گوش فرا دار!»
 «من خدای یکتایم! معبودی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز به پا کن!»
 «قیامت آمدنی است! می‌خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در مقابل کوششی که می‌کند سزا ببیند!»
 «آن که رستاخیز را باور ندارد و پیروی هوس خود کند ترا از باور کردن آن باز
 (۱۹۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
 ندارد که هلاک می‌شوی!»
 «ای موسی! این چیست که به دست راست تو است؟»

«گفت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندان خویش برگ می‌تکانم و مرا در آن حاجت‌هایی دیگر است!»

«گفت: ای موسی آن را بیفکن!»
 «پس آن را افکند که ناگهان ماری شد که سریع راه می‌رفت.»
 «فرمود آن را بگیر و نترس که آن را به حالت اولش بازمی‌گردانیم!»
 «و دستت را به گریبان خود ببر تا نورانی بدون عیب بیرون آید و این معجزه دیگری است!»
 «تا آیه‌های بزرگ خویش را به تو بنمایانیم!»
 بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۱۹۳)

«به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است!»
 «گفت: پروردگارا سینه مرا بگشای!»
 «و کارم را به من آسان کن!»

«و گره از زبان من باز کن!»

«تا گفتارم را بفهمند!»

«و برای من وزیری از کسانم مقرر فرما!»

«هارون برادرم را!»

«و پشت من بدو محکم کن!»

«و او را شریک کارم گردان!»

«تا تو را تسبیح بسیار گوئیم!»

(۱۹۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«و بسیار یادت کنیم!»

«که تو بینای به حال ما بوده‌ای!»

«فرمود: ای موسی مطلوب خویش را یافتی!»

«و بار دیگر به تو نیز منت نهادیم!»

«آن دم که به مادرت آن چه باید وحی کردیم!»

«که او را در صندوق بگذار و صندوق را به دریا بیفکن. تا دریا به ساحلش اندازد و دشمن من و دشمن او بگیرد او را و از جانب

خویش محبوبیتی بر تو افکنم تا زیر نظر من تربیت شوی!»

«و چون خواهرت رفت و گفت آیا شما را به کسی دلالت کنم که تکفل او کند؟ و به مادرت بازت آوردیم که دیده‌اش روشن

شود و غم نخورد و یکی را کشتی و از

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۱۹۵)

گرفتاری نجات دادیم و امتحانت کردیم امتحانی دقیق و سالی چند در میان اهل مدین ماندی آن گاه ای موسی! به موقع پیامدی!»

«و تو را خاص خویش کردم!»

«تو و برادرت معجزه‌های مرا ببرید و در کار یاد کردن من سستی نکنید!»

«به سوی فرعون روید که طغیان کرده است!»

«و با او به نرمی سخن بگوئید، شاید اندرز گیرد تا بترسد!»

«گفتند: پروردگارا ما بیم دارم در آزارمان شتاب کند یا طغیانش بیشتر شود!»

«فرمود: مترسید که من با شما هستم! می‌شنوم و می‌بینم!»

«پیش وی رفتند و گفتند ما دو پیغمبر پروردگار توایم، پسران اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن! از پروردگارت معجزه‌ای

سوی تو آورده‌ام درود بر آن کس که هدایت را پیروی کند!»

(۱۹۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«به ما وحی شده که عذاب بر آن کس باد که آیات الهی را تکذیب کند و روی بگرداند!» (۹ تا ۴۸ / طه)

سیاق آیات شهادت می‌دهد بر این که این جریان در مراجعت موسی از مدین به سوی مصر اتفاق افتاده و اهلش نیز با او بوده و این

واقعۀ نزدیکی‌های وادی طوی، در طور سینا، در شبی سرد و تاریک اتفاق افتاده، در حالی که راه را گم کرده بودند، چون آتش از

دور دیده به نظرش رسیده که کنار آن کسی هست که از او راه را پرسد و اگر نبود حداقل از آن آتش قدری بیاورد، گرم شوند.

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. إِنِّي أَنَا رَبُّكَ...!» (۱۱ و ۱۲ / طه) به موسی ندا شد این

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۱۹۷)

منم پروردگارت و اینک تو در محضر منی! وادی طوی به همین جهت تقدیس یافته پس شرط ادب به جای آور و کفشت را بکن! موسی وقتی ندای «یا مُوسَى. اِنِّی اَنَا رَبُّکَ!» را شنید از آن به طور یقین فهمید که صاحب ندا پروردگار او و کلام، کلام او است، چون کلام مذکور وحیی از خدا بود به او، که خود خدای تعالی تصریح کرده بر این که خدا با احدی جز به وحی، یا از ورای حجاب، یا به ارسال رسول تکلم نمی‌کند، هرچه بخواهد به اذن خود وحی می‌کند. وقتی هیچ واسطه‌ای نبود شخص مورد وحی کسی را جز خدا هم کلام خود نمی‌یابد و در و همش خطور نمی‌کند و غیر کلام او کلامی نمی‌شوند.

جمله «اِنِّی اَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَکَ...!» (طه / ۱۲) موسی را متوجه به این که موقفی که دارد موقف حضور و مقام رو در رو سخن گفتن است و خدا با او خلوت و او را

(۱۹۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

از خود به مزید عنایت اختصاص داده و لذا فرمود: «اِنِّی اَنَا رَبُّکَ: من پروردگار توام!» و نفرمود: «انا الله: من خدایم، یا انا رب العالمین: من رب العالمینم!» و نیز به همین جهت اگر بعد از آن فرمود: «اِنِّی اَنَا الله!» تکرار جمله قبلی نیست، چون جمله قبلی در عین معرفی صاحب کلام، مقام را هم از اغیار خالی می‌سازد، تا وحی را انجام دهد، ولی در جمله دوم تنها وحی است! و این که فرمود: «نُودِی» و نام صاحب ندا را نیاورد اشاره است به این که ظهور این آیت برای موسی به طور ناگهانی و بی سابقه بوده است.

«وَاَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى!» (طه / ۱۳) اختیار خدا موسی را به تکلم، منظور و غرض الهی بوده و آن عبارت است از دادن نبوت و رسالت.

مشیت الهی بدین تعلق گرفته که فردی از انسان را وابدارد، تا مشقت حمل نبوت و

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۱۹۹)

رسالت را تحمل کند و چون در علم خدا موسی بهتر از دیگران بوده بدین جهت او را اختیار کرده است.

«اِنِّی اَنَا الله لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِی وَاَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِی!» (طه / ۱۴) این همان وحیی است که در آیه قبل موسی را مأمور به شنیدن آن کرده بود، که تا یازده آیه دیگر ادامه دارد و در آن نبوت و رسالتش با هم اعلام می‌شود.

«وَمَا تَلَکَ بِیْمِینِکَ یا مُوسَى...!» (طه / ۱۷)

از این جا وحی رسالت موسی آغاز می‌شود، چون وحی نبوتش در سه آیه گذشته تمام شد. از آن جناب سؤال شده که در دست راست چه داری؟ منظور این است که خودش نام آن را ببرد و متوجه اوصاف آن که چوب خشکی است بی‌جان، بشود، تا وقتی مبدل به اژدهایی می‌شود آن‌طور که باید در دلش عظیم بنماید.

(۲۰۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«قَالَ هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَاَهْشُ بِهَا عَلٰی غَمَمِي وَلِي فِيهَا مَارِبٌ اُخْرٰی!» اگر موسی در پاسخ خدای تعالی پرگویی کرد و به ذکر اوصاف و خواص عصایش پرداخت، می‌گویند بدین جهت بود که مقام اقتضای آن را داشت، چون مقام خلوت و رازدل گفتن با محبوب است و با محبوب سخن گفتن لذیذ است، لذا نخست جواب داد که این عصای من است، سپس منافع عمومی آن را بر آن مترتب کرد. نکته این که گفت این عصای من است هم همین بوده است.

«قَالَ اَلْقِهَا یا مُوسَى... سِيرَتَهَا الْاُولٰی!» (طه / ۲۱ و ۱۹) خدای سبحان در این آیه به موسی دستور می‌دهد عصای خود را از دست خود بیندازد و او چون عصا را می‌اندازد می‌بیند ماری بزرگ شد، که با چابکی و چالاکی هرچه بیشتر به راه افتاد، چون امر غیر مترقب دید که جماد ناگهان دارای حیات شد سخت تعجب کرد.

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۰۱)

«قَالَ خُذْهَا وَلَا تَحْفَ سُنْعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى!» (طه / ۲۱) یعنی آن را بگیر و نترس که به زودی به حالت اولش (عصا) برمی گردانیم. این جمله دلالت دارد بر این که موسی علیه‌السلام از آن چه دیده ترسیده است.

«وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى!» (طه / ۲۲) ازدهاشدن عصا یک آیت بود و ید بیضاء آیت دومی.

«لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى!» (طه / ۲۳) آن چه ما به دست تو اجراء کردیم برای این بود که بعضی از آیات کبرای خود را به تو نشان دهیم!

«إِذْ هَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى!» (طه / ۲۴) این جمله فرمان رسالت است.

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي... إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا...!» (طه / ۲۵ و ۳۵)

یازده آیه است که متن درخواست موسی از پروردگارش را نقل می کند، که بعد از

(۲۰۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مسجل شدن رسالتش چه چیزهایی از پروردگارش درخواست نمود، از ظاهر آن پیدا است که آن چه درخواست کرده وسائلی بوده که در امر رسالتش بدان محتاج بوده نه در امر نبوت، آری رساندن رسالت خدا به فرعون و درباریان و نجات دادن بنی اسرائیل و اداره امور ایشان، آن وسائل را لازم داشته، نه مسأله نبوتش.

موسی علیه‌السلام رسالتی را که خدا بر او مسجل کرد بزرگ شمرد، چون از شوکت و قوت قبطیان آگاه بود، مخصوصا از این جهت که فرعون طاغی در رأس آنان قرار داشت، فرعونی که با خدا بر سر ربوبیت منازعه نموده به بانک بلند می گفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى!» (طه / ۲۴) و نیز از ضعف و اسارت بنی اسرائیل در میان آل فرعون با خبر بود و می دانست چه قدر جاهل و کوتاه فکرنده؟ گویا خبر داشت که دعوتش چه شدائد و مصائبی به بار می آورد و چه فجایعی را باید ناظر باشد.

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۰۳)

از سوی دیگر حال خود را هم می دانست که تا چه حد در راه خدا بی طاقت و کم تحمل است، آری او به هیچ وجه طاقت نداشت ظلم قبطیان را ببیند. داستان کشتن آن قبطی و نیز داستان آب کشیدنش بر سر چاه مدین برای دخترانی که حریف مردان نبودند، شاهد ابا داشتن او از ظلم و ذلت است. از سوی دیگر زبانش - که خود یگانه اسلحه است برای کسی که می خواهد دعوت و رسالت خدای را تبلیغ کند - لکنتی داشت که نمی توانست آن طور که باید مقاصد خود را برساند.

به همین جهات عدیده از پروردگارش درخواست کرد که برای حل این مشکلات اولاً سعه صدر به او بدهد تا تحملش زیاد شود و محنت‌هایی که رسالت برایش به بار می آورد و شدائدی که در پیش رویش و در مسیر دعوتش دارد آسان گردد، لذا عرضه داشت:

«...رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي!» (طه / ۲۵)

(۲۰۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

آن گاه گفت: «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي: امرم را آسان ساز!» (طه / ۲۶) که مقصود همان امر رسالت است و نگفت: رسالتم را تخفیف بده! و خلاصه به دست کم آن قناعت کن، تا اصل رسالت آسان تر شود، بلکه گفت همان امر خطیر و عظیم را با همه دشواری و خطرش بر من آسان گردان! «وَأَخْلِلْ عَقْدَةً مِنْ لِسَانِي. يَفْقَهُوا قَوْلِي!» (طه / ۲۷ و ۲۸) این سؤال دیگرش است که گشودن عقده زبان را می خواهد، عقده‌ای است که دارای مشخصات معینی است: یعنی آن عقده‌ای را بگشای که نمی گذارد سخنانم را بفهمند.

«وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي. هَؤُوتَ أَخِي!» (طه / ۲۹ و ۳۰) این سؤالی دیگر است که در واقع سؤال چهارم آن جناب و آخرین درخواست‌های او است.

«كَيْ نَسِيْبِكَ كَثِيْرًا. وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا!» (۳۳ و ۳۴ / طه) ذکر و تسبیحی که با وزارت هارون ارتباط داشته باشد ذکر و تسبیح علنی و در بین مردم است نه در خلوت
بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۰۵)

و نه در دل، زیرا ذکر و تسبیح در خلوت و در قلب، هیچ ارتباطی با وزارت هارون ندارد، پس مراد این است که آن دو در بین مردم و مجامع عمومی و مجالس آنان، هروقت که شرکت کنند، ذکر خدای را بگویند، یعنی مردم را به سوی ایمان به وی دعوت نموده و نیز او را تسبیح گویند، یعنی خدای را از شرکاء منزله بدارند.

«قَالَ قَدْ أُوتِيْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى!» (۳۶ / طه) در این جمله همه دعاهای موسی علیه‌السلام اجابت شده است.
«وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى... كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ!» (۳۷ و ۴۰ / طه) در این آیات او را به منت دیگری که قبل از برگزیدنش به نبوت و رسالت و اجابت خواسته‌هایش بر او نهاده تذکر می‌دهد و آن عبارت است از منت دوران ولادتش، که بعضی از کاهنان، به فرعون خبر داده بودند که فرزندی در بنی‌اسرائیل متولد می‌شود
(۲۰۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

که زوال ملک او به دست وی صورت می‌گیرد، ناگزیر فرعون فرمان داد تا هر فرزندی که در بنی‌اسرائیل متولد می‌شود به قتل برسانند، از آن به بعد، تمامی فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل کشته می‌شدند، تا آن که موسی علیه‌السلام به دنیا آمد، خدای عزوجل به مادرش وحی کرد که: مترس، او را شیر بده، هروقت از عمال فرعون و جلادانش احساس خطر کردی فرزندان را در جعبه‌ای بگذار و او را در رود نیل بینداز، که آب او را به ساحل نزدیک قصر فرعون می‌برد و او به عنوان فرزند خود نگهداریش می‌کند، چون او اجاق کور است، به همین جهت او را نمی‌کشد و خدا دوباره او را به تو بازمی‌گرداند.

«وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي!» (۴۱ / طه) معنای اصطناع موسی به این است که من تو را خالص برای خودم قرار دادم و همه نعمت‌هایی که در اختیار تو است همه این‌ها از من و احسان من است و در آن غیر من کسی شرکت ندارد، پس تو خالص برای منی! اصطناع
بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۰۷)

و احسان نمودن خدا موسی را برای خود، یکی از منت‌های الهی است، بلکه از بزرگ‌ترین نعمت‌های او بوده است!
«أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي!» (۴۲ / طه) در این جمله امر سابق تجدید می‌شود و در آن خطاب تنها متوجه موسی علیه‌السلام شده بود و می‌فرمود: «أَذْهَبَ إِلَي فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى!» (۲۴ / طه) ولی در این جمله برادرش را هم به وی ملحق کرده، چون خود موسی قبلاً درخواست کرده بود که برادرش را در کار او شرکت دهد، به همین جهت در خطاب دوم او را هم مخاطب نمود و دستورشان داد تا با آیات او نزد فرعون روند!

«أَذْهَبَا إِلَي فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى. فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا لَعَلَّهُ يَنْدَكَّرُ أَوْ يَخْشَى!» (۴۳ و ۴۴ / طه) در این جا نیز برای بار دوم هر دو را مخاطب قرار داد.
مراد از این که فرمود: «فَقُولَا لَهُ»

(۲۰۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«قَوْلًا لَّيْنَا!» این است که در گفتگوی با فرعون از تندى و خشونت خودداری کنند، که همین خویشتن‌داری از تندى، واجب‌ترین آداب دعوت است.

«قَالَ- رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى!» کلمه فرط در این جا به معنای تعجیل در عقوبت است، به طوری که نگذارد دعوت تمام گردد و مهلت ندهد معجزات اظهار شود. و مراد از طغیان این است که در ظلم خود از حد تجاوز نموده و با تشدید عذاب بنی‌اسرائیل و جرأت بر ساحت مقدس ربوبی مقابله نموده و این بار کارهایی بکند که تاکنون نمی‌کرد.

«قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمِعُ وَأَرَى!» (۴۶ / طه) یعنی از فرط و طغیان فرعون نترسید که من با شما حاضریم و آنچه بگوید

می‌شنوم و آنچه عمل کند می‌بینم و شما را یاری می‌کنم و تنهاتان نمی‌گذارم!

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۰۹)

در حقیقت این آیه تأمینی است که با وعده نصرت به آن دو می‌دهد، پس این که فرمود: «لَا تَخَافَا» تأمین است و این که فرمود: «أَنْنِي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى!» تعلیل آن تأمین است به این که با حضور و دیدن و شنیدن من دیگر جایی برای ترس شما نیست! این خود دلیل بر این است که جمله مذکور کنایه است از مراقبت و نصرت، و گرنه صرف حاضر بودن و دیدن و شنیدن و صرف آگاهی داشتن به آنچه رخ می‌دهد باعث نترسیدن موسی و هارون نمی‌شود، چون خدای تعالی همه چیز را می‌بیند و می‌شنود و از هر چیزی آگاهی دارد.

«فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ...!» (۴۷ / طه) در این جمله امر و دستور به رفتن نزد فرعون تجدید شده، البته بعد از آن که آن دو جناب را با وعده حفظ و نصرت تأمین داده، چیزی که هست در این امر مجدد رسالت آن دو را کاملاً بیان فرموده است و آن این است

(۲۱۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

که نزد وی روند و او را به ایمان و رفع ید از عذاب بنی اسرائیل دعوت نموده، پیشنهاد کنند که بنی اسرائیل را رخصت دهد تا با آن دو جناب به هر جا خواستند بروند.

در این بیان و گفتگوی با فرعون هر جا که وجه سخن دگرگون شده همان دستور قبلی به مقتضای تناسب مقام تکرار شده، مثلاً بار اول فرمود: نزد فرعون برو که او طغیان کرده است. بار دوم که بعد از درخواست‌های موسی علیه‌السلام بود چنین تکرار کرد که: تو و برادرت نزد فرعون شوید که او طغیان کرده است. بار سوم که موسی اظهار خوف کرد و خدای تعالی تأمینش داد، چنین تکرار فرمود: «نزد او شوید و بگویید...» که در این نوبت تفصیل جزئیات وظایفی را که دارند بیان نمود.

در این دعوت به عبودیت و ربوبیت خدایی، فرعون‌ها بی‌مقدار و به هیچ گرفته شده‌اند. تعبیرات آیات در عین حال که بی‌مقداری و بی‌ارزشی فرعون را می‌رساند، اولاً

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۱۱)

هیچ گونه خشونت نداشتند و از نرمی و ملایمت که قبل از این موسی را بدان امر می‌کرد بیرون نشده است و ثانیاً سخن حق را به گوش فرعون رسانیده، بدون این که تملق کرده و از سلطنت باطل فرعون و عزت دروغش مرعوب شده باشند. (۱)

درخواست رؤیت خدا! گفتمان خدا با موسی در میقات

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِيَا أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۱۸۶.

(۲۱۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

الْمُؤْمِنِينَ!»

«و چون موسی به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد:

- پروردگار خودت را به من بنما که ترا بنگرم! گفت:

- هرگز مرا نخواهی دید ولی به این کوه بنگر اگر به جای خویش برقرار ماند شاید مرا توانی دید!

و همین که پروردگارش بر آن کوه جلوه کرد آن را متلاشی نمود و موسی بیهوش بیفتاد و چون به خود آمد گفت:

- منزهی تو!

- سوی تو باز می‌گردم و من اولین مؤمن هستم! (۱۴۳ / اعراف)

درخواست رؤیت‌خدا! گفتمان‌خدا با موسی در میقات (۲۱۳)

وقتی موسی به میقات ما که برای او تعیین کرده بودیم آمد و پروردگارش با او گفتگو کرد. موسی گفت: پروردگارا خودت را بنمایان تا نگاهت کنم، یعنی وسائل دیدارت را برایم فراهم ساز تا به تو نظر اندازم و تو را بینم.

دیدن فرع نظر انداختن است و نظر انداختن فرع تمکین و تمکین از دیدن است. خدای تعالی به موسی فرمود:

«لَنْ تَرَانِي: تو ابدًا مرا نخواهی دید!»

خدای تعالی فرمود: به این کوه نگاه کن که من اینک خود را برای آن ظاهر می‌سازم، اگر دیدی تاب دیدار مرا آورد و بر جای خود استوار بماند، بدان که تو هم تاب نظر انداختن به من و دیدن مرا داری!

وقتی تجلی کرد و برای کوه ظاهر گردید با تجلی خود آن را درهم کوبید و در فضا

(۲۱۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

متلاشیش ساخت و پرتابش کرد. موسی از هیبت منظره افتاد و از دنیا رفت و یا بیهوش شد. وقتی به هوش آمد گفت:

- منزهی تو و من درباره درخواستی که کردم توبه نموده و اولین کسی هستم که درباره نادیدنی بودن تو ایمان آورده‌ام!

دقت در آیه این معنا را افاده می‌کند که اگر مسأله رؤیت و نظر انداختن را عرضه به فهم عوام و مردم متعارف کنیم بدون درنگ آن را حمل بر رؤیت و نظر انداختن به چشم می‌کنند ولیکن این حمل صحیح نیست، زیرا ما شک نداشته و نخواهیم داشت در این که رؤیت عبارت است از این که جهاز بینائی به کار بیفتد و از صورت جسم مبصر، صورتی به شکل آن و به رنگ آن برداشته و در ذهن انسان رسم کند، خلاصه این که عملی که ما آن را دیدن می‌خوانیم عملی است طبیعی و محتاج به ماده جسمی در مبصر و باصر هر

درخواست رؤیت‌خدا! گفتمان‌خدا با موسی در میقات (۲۱۵)

دو، حال آن که به طور ضرورت و بداهت از روش تعلیمی قرآن برمی‌آید که هیچ موجودی به هیچ وجهی از وجوه شباهت به خدای سبحان ندارد، پس از نظر قرآن کریم خدای سبحان جسم و جسمانی نیست و هیچ مکان و جهت و زمانی او را در خود نمی‌گنجاند و هیچ صورت و شکلی مانند و مشابه او ولو به وجهی از وجوه یافت نمی‌شود.

معلوم است کسی که وضعش این چنین باشد ابصار و دیدن به آن معنایی که ما برای آن قائلیم به وی متعلق نمی‌شود و هیچ صورت ذهنی منطبق با او نمی‌گردد، نه در دنیا و نه در آخرت، پس غرض موسی بن عمران علیهم‌السلام هم از تقاضایی که کرد این نبوده، چون چنین درخواستی لایق مقام رفیع شخصی مثل او که یکی از پنج پیغمبر اولوالعزم است و موقف خطیری که وی داشته با چنین غفلت و جهالتی سازگار نیست.

(۲۱۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

آری، تمنای این که خداوند در عین این که منزّه از حرکت و زمان و مکان و نواقص مادیت است خود را به انسان نشان دهد و به چشم انسان قدرتی دهد که بتواند او را ببیند به شوخی شبیه‌تر است، تا به یک پیشنهاد جدی.

خلاصه کلام این که مگر ممکن است خداوند سببی از اسباب مادی را آن قدر تقویت کند که با حفظ حقیقت و اثر خود، در یک امر خارج از ماده و آثار ماده و بیرون از حد و نهایت عمل نموده و اثر باقی بگذارد؟ چشم ما سببی است از اسباب مادی که سببیتش تنها در امور مادی است و محال است عمل آن متعلق به چیزی شود که هیچ اثری از مادیت و خواص مادیت را ندارد.

بنابراین به طور مسلم اگر موسی علیه‌السلام در آیه مورد بحث تقاضای دیدن خدا را کرده غرضش از دیدن غیر این دیدن بصری و

معمولی بوده و قهرا جوابی هم که خدای تعالی درخواست رؤیت خدا! گفتمان خدا با موسی در میقات (۲۱۷) به وی داده نفی دیدنی است غیر این دیدن، چه این نحو دیدن امری نیست که سؤال و جواب بردار باشد، موسی آن را تقاضا کند و خداوند دست رد به سینه‌اش بزند.

مراد از این رؤیت قطعی‌ترین و روشن‌ترین مراحل علم است و تعبیر آن به رؤیت برای مبالغه در روشنی و قطعیت آن است. (۱)
۱- المیزان ج: ۸، ص: ۲۹۹.

(۲۱۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

فصل هفتم: تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن درباره مریم و عیسی و یحیی

گفتمان مادر مریم با خدا

«إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ...!» (۲۱۹)

«به یاد آر زمانی را که همسر عمران گفت پروردگارا من نذر کرده‌ام که آنچه در رحم دارم محرر یعنی خالص خدمتکار تو باشد از من قبول کن که تو، آری تنها تویی که شنوای دانائی!»

«همین که وضع حمل کرد گفت پروردگارا من او را دختر زاییده‌ام (و خدا از خود او بهتر می‌دانست که چه زاییده!) و معلوم است که برای خدمتگزاری معبد تو پسر چون دختر نیست و من او را مریم نام نهادم و من او و نسل او را از شیطان رجیم به تو پناه دادم!»
«پروردگارش دختر را قبول کرد آن هم به بهترین قبول و او را پرورش داد آن هم بهترین پرورش...!» (۳۵ تا ۳۷ / آل عمران) (۲۲۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

شروع آیات دلالت دارد بر این که مادر مریم این مناجات را وقتی کرده که به فرزندش حامله بوده و حملش هم از عمران بوده است. این مناجات خالی از اشاره به این نکته نیست که همسر وی عمران در آن روزها زنده نبود و گرنه او حق نداشت فرزند در شکم خود را مستقلاً تحریر کند.

این نکته هم روشن است که تحریر فرزند چه به وسیله پدر باشد یا مادر، تحریر از بردگی نیست و دختر عمران برده نبوده، تا مادرش او را آزاد کند، پس تحریر در این آیه آزاد کردن از قید ولایتی است که والدین بر فرزند خود دارند و با داشتن آن ولایت، او را تربیت می‌کنند و در مقاصد خود به کار می‌برند و اطاعتشان بر فرزند واجب است.

پس با تحریر، فرزند از تسلطی که پدر و مادر بر او دارند خارج می‌شود، دیگر پدر و مادر، او را به خدمت نمی‌گیرند. اگر این تحریر به وسیله نذر و به خاطر خدا انجام شود،

گفتمان مادر مریم با خدا (۲۲۱)

معنایش این می‌شود که این فرزند در ولایت خدا داخل شود، تنها او را بپرستد و خدمت کند. خدمت خدا کردن به این است که در مسجد و کلیسا و اماکن مقدسه‌ای که مختص عبادت خدا است خدمت کند، در حالی که اگر این نذر نبود، فرزند می‌بایست پدر و مادر خود را خدمت می‌کرد.

این آیه دلالت دارد بر این که مادر مریم معتقد بوده به این که فرزندی که در شکم دارد پسر است، نه دختر چون مناجاتی که با خدا دارد قاطعانه است و در آن شرط نکرده که اگر فرزندی پسر بود تحریر می‌کنم، بلکه به طور قطع گفته: «نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي

مَحْرَرًا! از این جا معلوم می‌شود مطمئن بوده که فرزندش پسر است.

آگاهی مادر مریم از پسر بودن حملش حدسی نبود، چون خدا آن را به‌طور جزم از وی حکایت کرده است. این حکایت خود دلیل بر این است که اعتقاد وی به وجهی منتهی

(۲۲۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

به وحی بوده، به همین جهت وقتی فهمید فرزندش دختر است، از فرزند پسر مأیوس نشد و برای بار دوم با جزم و قطع عرضه داشت: «وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ...!» (۳۶ / آل عمران) و در آن اثبات کرد که مریم دارای ذریه است، با این که ظاهراً راهی به چنین علمی نداشته است.

«... وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ...!» و «... وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى...!» (۳۶ / آل عمران) این دو جمله از همسر عمران نیست، بلکه کلام خدای تعالی است، که به عنوان جمله معترضه آورده شده است. از ظاهر جمله «... وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ...!» استفاده می‌شود که می‌خواهد بفرماید ما می‌دانیم که فرزند او دختر است ولیکن با دختر کردن فرزند او خواستیم آرزوی او را به بهترین وجه برآوریم و به طریقی برآوریم که او را خشنودتر سازد. اگر او می‌دانست که چرا فرزند در شکم او را دختر کردیم هرگز حسرت

گفتمان مادر مریم با خدا (۲۲۳)

نمی‌خورد و آن طور اندوهناک نمی‌شد. او نمی‌دانست که اگر فرزندش پسر می‌شد، امیدش آن طور که باید محقق نمی‌شد و ممکن نبود نتایجی که در دختر شدن فرزندش هست، در پسر شدن آن به دست آید، برای این که نهایت نتیجه‌ای که ممکن بود از پسر بودن فرزندش به دست آید این بود که فرزند او چون عیسی از او متولد شود، که پیامبری باشد شفا دهنده کور مادرزاد و بیمار برصی و زنده کننده مردگان ولیکن در دختر بودن حملش نتیجه‌ای دیگر نیز عاید می‌شود و آن این است که کلمه الله تمام می‌شود و پسری بدون پدر می‌زاید و در نتیجه هم خودش و هم فرزندش آیتی و معجزه‌ای برای اهل عالم می‌شوند! پسری می‌زاید که در گهواره با مردم سخن می‌گوید! روحی و کلمه‌ای از خدا می‌شود! فرزند او که مثلش نزد خدا مثل آدم است و از او و از مادرش آن دختر طاهره مبارکه آثار و برکات و آیات روشن دیگر بروز می‌کند!

(۲۲۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«... وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ!»

کلمه مریم در لغت آن شهر، به‌طوری که گفته‌اند، به معنای زن عابد و نیز زن خدمتکار است، از همین جا معلوم می‌شود که چرا این مادر دختر خود را بلافاصله بعد از وضع حمل مریم نامید و چرا خدای تعالی این عمل او را حکایت کرد؟ خواست تا بعد از نومی‌دی از زاییدن پسری که محرر برای عبادت و خدمت باشد بلادرنگ همین دختر را برای این کار محرر کند. پس این که گفت: «سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ!» به منزله این است که گفته باشد: من این دختر را برای تو محرر زایدم دلیل بر این که جمله نام‌برده به منزله صیغه نذر است، این است که خدای سبحان دنبالش این نذر را قبول نموده و می‌فرماید: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا...!» (۳۷ / آل عمران)

این که بعد از گفتن آن سخن اضافه کرد که من او و ذریه او را از شر شیطان

گفتمان مادر مریم با خدا (۲۲۵)

رانده‌شده، به خدا پناه می‌دهم برای این بود که او و ذریه‌اش موفق به عبادت و خدمت کنیسه بشوند تا اسم مریم مطابق با مسمی باشد.

در این جا جای این سؤال هست که مادر مریم از کجا دانست مریم دارای ذریه خواهد شد که در مقام گفتگوی با خدای عزوجل این طور یعنی به‌طور مطلق گفت: «من او و نسل او را از شیطان رجیم به تو پناه دادم!» با این که مادر مریم علم غیب نداشت و آینده

یک کودک برای همه غیب است زیرا که جز خدای سبحان کسی آن را نمی‌داند.

او از جایی خبر داده شده بود! می‌دانست که به زودی از شوهرش عمران صاحب فرزندی پسر و صالح می‌شود. بعد از آن که حامله شد و همسرش از دنیا رفت شکی نداشت که حمل در شکمش همان پسری است که به او وعده داده‌اند و بعد از آن که فرزند را زایید و فهمید حدسش خطا رفته، یقین کرد که آن پسر موعود را به مریم می‌دهند و او دارای ذریه است.

(۲۲۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

به همین جهت نذرش را که راجع به پسر بود به دختر مبدل کرد و دخترش را مریم (زنی عابده و خادمه کنیسه) نام نهاد و ذریه او را از شر شیطان رجیم به خدا پناه داد. این آن چیزی است که دقت در کلام خدا آن را به ما می‌فهماند.

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا!» کلمه قبول اگر با قید حسن در کلام آید معنایش همان تقبل است، چون فرق تقبل با قبول این است که تقبل به معنای یک نوع قبول است و آن قبول با رضایت درونی است. اگر از آن به جمله «بِقَبُولٍ حَسَنٍ» تعبیر کرد برای این بود که بفهماند حسن قبول مقصود اصلی از کلام است، علاوه بر این که تصریح کردن به حسن قبول اظهار حرمت و شرافتی برای مادر مریم است.

منظور از تقبل او به قبولی حسن این نیست که با این قبول همسر عمران به خدا تقرب

گفتمان مادر مریم با خدا (۲۲۷)

جوید و در برابر عملی که کرده به ثواب آخرت برسد، برای این که فرموده خود مریم را قبول کرد، پس منظور قبول دختر او است، بدان جهت که مریم نامیده شده و در راه خدا محروم شده، در نتیجه برگشت معنای عبارت به همان اصطفا است، می‌خواهد بفرماید ما او را اصطفا کردیم، چون معنای اصطفا هم همین است که شخص اصطفا شده برای خدا به تمام معنای کلمه تسلیم باشد (دقت فرمایید!)

و مراد از این که فرمود: «او را به انباتی حسن رویاندم!» این است که رشد و پاکیزگی به او و به ذریه او دادیم و به او و به هریک از ذریه و شاخه‌ای که از تنه درخت وجودی او می‌روید حیاتی افاضه کردیم که آمیخته با القاءات شیطان و پلیدی و تسویلات و وسوسه‌های او نباشد و خلاصه این که حیاتی طیب و طاهر به آنان افاضه می‌کنیم!

و این دو: یعنی قبول حسن که گفتیم برگشتش به همان اصطفا است و نبات حسن که

(۲۲۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

گفتیم برگشتش به طهارت است، همان اصطفا و طهارتی است که در ذیل آیات مورد بحث، به آن اشاره نموده و می‌فرماید: «وَأَذِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفِيكِ وَطَهَّرَكِ...!» (۴۲ / آل عمران)

پس روشن شد که اصطفای مریم و تطهیر وی عبارت است از این که دعای مادرش را مستجاب کرد، هم‌چنان که اصطفای وی بر زنان عالم عبارت است از این که عیسی علیه‌السلام از او متولد می‌شود و این که او و فرزندش آیتی برای عالمیان باشد، آیتی که مصدق کلام خدا باشد که فرمود: «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى...!» (۳۶ / آل عمران) (۱)

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۲۶۶.

گفتمان مادر مریم با خدا (۲۲۹)

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ!»

«این‌جا بود که طمع زکریا وادارش کرد و دست به دعا برداشته به پروردگار خود گفت پروردگارا مرا از ناحیه خود فرزندی

و نسلی پاک ببخش که تو شنوای دعائی! (۳۸ / آل عمران)

عیش طیب و حیات طیب، آن عیش و حیاتی است که اعضاء و شئون مختلفش با هم سازگار باشد، به طوری که دل صاحب آن عیش به زندگی گرم و بدون نگرانی باشد.

(۲۳۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

ذریه طیبه آن فرزند صالحی است که مثلاً صفات و افعالش با آرزوئی که پدرش از یک فرزند داشت مطابق باشد.

انگیزه زکریا از این که گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً!» این بود که در این درخواست کرامتی بود که از خدای تعالی درباره خصوص مریم مشاهده کرد، کرامتی که دلش را از امید پر کرده و اختیار را از دستش ربود و وادارش ساخت که چنین درخواست عظیم و کرامت مهمی را بکنند، لذا باید گفت: منظورش از ذریه طیبه فرزندی بوده که نزد خدا کرامتی شبیه به کرامت مریم و شخصیتی چون او داشته باشد. به همین جهت است که خدای تعالی عین همین درخواست را درباره‌اش مستجاب نمود و یحیی علیه‌السلام را به او داد که شبیه‌ترین انبیاء به عیسی علیه‌السلام است و جامع‌ترین پیغمبری است که همه صفات کمال و کرامت‌های موجود در مریم و عیسی را واجد بود.

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا (۲۳۱)

به خاطر همین جامعیت فرزند زکریا بود که خدا او را یحیی نامید و درباره‌اش فرمود:

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ!»
«ملائکه (که گوئی از راهی دور سخن می‌گفتند)، خطابش کردند و در حالی که او در محراب نماز می‌خواند گفتند خدای تعالی تو را به یحیی مژده می‌دهد فرزندی که تصدیق‌کننده کلمه‌ای از خدا است (یعنی عیسی) و سیدی است که زن نمی‌گیرد و پیامبری است از صالحان!» (۳۹ / آل عمران)

و این صفات نزدیک‌ترین صفات است برای انسانی که شبیه به مریم و فرزندش عیسی علیه‌السلام باشد.

(۲۳۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نامگذاری فرزند زکریا قبل از ولادتش و این که این نامگذاری از ناحیه خدای تعالی بوده و این که نام او از بین همه نام‌ها «یحیی» انتخاب شده، همه مؤید بیان قبلی ما است که گفتیم منظور زکریا از درخواستی که کرد این بود که خدا به وی فرزندی دهد که شأن مریم را داشته باشد، مریمی که او و پسرش عیسی یک آیت بودند، هم‌چنان که قرآن فرموده: «... وَ جَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ!» (۹۱ / انبیاء) نتیجه می‌گیریم که همه آن امتیازها که در مریم و عیسی رعایت شده بود در یحیی علیه‌السلام نیز رعایت شده است و در عیسی رعایت شد آن‌چه که در مریم رعایت شد! چیزی که هست عیسی به‌طور کامل مقدم بر یحیی است برای این که وجود و پدید آمدن او قبل از دعای پدر یحیی مقدر بوده است. به همین جهت است که او از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت و کتاب و غیره شد، چیزی که هست این دو پیامبر تا آن‌جا که ممکن بوده به یکدیگر شبیه شده‌اند.

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا (۲۳۳)

جمله «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ!» دلالت دارد بر این که یحیی علیه‌السلام از مبلغین دین عیسی علیه‌السلام بوده و بنابراین منظور از کلمه همان عیسی مسیح است، که در ذیل همین آیات در بشارتی که به مریم می‌دهد عیسی را کلمه خود می‌خواند و کلمه سید به معنای کسی است که زمامدار امور سواد مردم و جماعت آنان باشد و امور زندگی و معاش آنان را در دست داشته باشد و یا حداقل زمام امور مردم در فضیلتی از فضائل پسندیده‌شان را در دست داشته باشد.

کلمه حضور به معنای آن کسی است که با زنان نمی‌آمیزد و منظور از این کلمه در آیه مورد بحث به قرینه سیاق آیه این است که یحیی علیه‌السلام به خاطر زهد بسیارش از این‌گونه شهوات نفسانی اعراض داشته است.

«قَالَ رَبِّ اَنى يَكُونُ لى غُلامٌ وَقَدْ بَلَغَنِى الْكِبَرُ وَامْرَأَتى عاقِرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللهُ

(۲۳۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

يَفْعَلُ ما يَشاءُ!»

«زکریا گفت چگونه مرا فرزندی خواهد شد با این که عمرم به نهایت رسیده و هم‌چنین عمر هم‌سرم علاوه بر این که او در جوانی هم نازا بود فرمود: این چنین خدا هر چه بخواهد می‌کند!» (۴۰ / آل عمران)

این جمله استفهامی است شگفت‌انگیز، می‌خواهد حقیقت حال را بپرسد نه این که بخواهد فرزنددار شدن خود را امری بعید بشمارد، چون بعد از آن که خدای تعالی او را با صراحت بشارت داد، دیگر ممکن نیست شخصی مثل زکریا استبعاد کند، علاوه بر این که خود آن جناب همین دو امری که در استفهام خود گنجانده و آن را باعث تعجب شمرده، در سوره مریم در ضمن درخواستش نیز گنجانده و گفته بود:

«...رَبِّ اِنى وَهَنَ الْعَظْمُ مِنى وَاشْتَعَلَ الرَّاسُ شَيْباً وَ لَمْ اَكُنْ بِدُعائِكَ رَبِّ شَقِيماً

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا (۲۳۵)

وَ اِنى خِفْتُ الْمَوالىَ مِنْ وِرائى وَ كَانتِ امْرَأَتى عاقِراً فَهَبْ لى مِنْ لَدُنْكَ وِلياً!»

«پروردگارا استخوانم سست و سرم سفید شده، ولی هرگز از دعای تو نومید نبودم، و من از موالی بعد از خود می‌ترسم، هم‌سرم نازا است، پس از ناحیه خود وارثی به من بده!» (۴ و ۵ / مریم)

چیزی که هست مقامی که سخن زکریا در آن مقام اظهار شده نکته‌ای دیگر را می‌رساند، گویا وقتی از مشاهده وضع مریم منقلب شده، به یاد فرزند نداشتن خود افتاده و غیر از درخواست فرزند به یاد هیچ چیز دیگر نبوده است. در دعای خود نام دو عاملی را که سهم زیادی در تأثرش داشته بیان می‌کند، یکی پیری و دوم نازائی هم‌سرش. بعد از آن که از ناحیه خدا بشارت یافت که صاحب فرزند خواهد شد، گویا به خود آمد و حالت انقلابش برطرف شد، آن‌گاه متعجب شد که در دوره پیری از زنی نازا

(۲۳۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

فرزنددار می‌شود! خلاصه بشارت الهی وضعش را از یأس و اندوه به تعجبی آمیخته با مسرت دگرگون ساخت.

و اگر بعد از بشارت یافتن به فرزند شروع کرد موانع این کار و چگونگی برطرف شدن آن‌ها را پرسید، برای این بود که خصوصیات افزای الهی و انعام او را بفهمد و در نتیجه از درک آن لذت ببرد و قدرتش را بیشتر بشناسد.

این بود که گفت: «وَقَدْ بَلَغَنِى الْكِبَرُ: پیری مرا در ربوده»، و نگفت: «من پیر شده‌ام و دیگر شهوت جنسی ندارم»، ادبی را رعایت کرده که هرکسی آن را می‌فهمد و نیز در این که گفت: «وَ كَانتِ امْرَأَتى عاقِراً: و زخم در حالی که نازا است!» و نگفت: «وَ امْرَأَتى عاقِراً: و زخم نازا است»، اشاره کرده است به این که هم‌سرم نیز مثل خودم پیر است، در حالی که نازا هم بوده است.

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا (۲۳۷)

«قَالَ كَذَلِكِ اللهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ!»

گوینده، هر چند خدای سبحان است، حال یا به مباشرت و یا به وسیله وساطت ملائکه آن هم یا از راه وحی و یا به وسیله همان ملائکه‌ای که با او گفتگو می‌کردند، الا- این که از ظاهر عبارت برمی‌آید که خود خدای تعالی فرموده: «خدا این چنین هر کار بخواهد می‌کند!» بلکه گوینده آن فرشته‌ای بوده و اگر به خودش نسبت داده از این جهت است که فرشته هم به امر او گفته است. دلیل بر این که گوینده فرشته‌ای بوده این است که در داستان مریم علیهاالسلام وقتی می‌گوید: من که شوهر نرفته‌ام و هرگز زناکار نبوده‌ام پاسخ فرشته‌ای که با او گفتگو می‌کرده را این طور حکایت می‌کند: «قَالَ كَذَلِكِ اللهُ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً!» (۹ / مریم)

از این آیه چنین برمی‌آید که اولاً زکریا جمله مورد بحث را از همان ناحیه‌ای

(۲۳۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

می‌شنیده که جملات قبل را استماع کرده است. ثانیاً فرشته گفت مطلب همین طور است، یعنی آن بشارتی که به تو دادیم واقع شدنی است.

این اشاره است به این که فرزنددار شدن او از قضا و قدرهای حتمی است که هیچ شکی در وقوع آن نیست، نظیر همان پاسخی که روح در مقابل مریم داد و خدای تعالی آن را چنین نقل کرده که گفت: «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ!» تا آن جا که گفت: «وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا!» (۲۱ / مریم) ثالثاً برمی‌آید که جمله «اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ!» کلام جداگانه‌ای است که مضمون کذلک را تعلیل می‌کند و می‌رساند این که گفتیم: «كَذَلِكَ» مطلب همان است که گفتیم، برای این بود که خدا هر چه بخواهد می‌کند!

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادُّكُرُ رَبُّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ!»

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا (۲۳۹)

«عرضه داشت پروردگارا برایم علامتی قرار ده فرمود علامت فرزنددار شدن این است که سه روز با مردم سخن نتوانی گفت مگر به اشاره، پروردگارت را بسیار یادآور و صبح و شام به تسبیح پرداز!» (۴۱ / آل عمران)

در این آیه شریفه نشانه صاحب فرزند شدن زکریا سخن نگفتن وی معرفی شده است، همچنان که در داستان مریم نیز نظیر آن، نشانه و علامت شده بود و به مریم دستور دادند که اگر از مردم کسی را دیدی بگو من برای خداوند، روزه زبان گرفته‌ام. این به خاطر شباهتی است که بین آن دو جناب یعنی یحیی و عیسی علیهم‌السلام بوده است.

در آیه مورد بحث، حضرت زکریا علیه‌السلام از خدای تعالی درخواست علامتی کرده، چون کلمه آیه به معنای علامتی است که بر چیزی دلالت کند. حال ببینیم معنای آیتی که خدای تعالی آن را نشانه صاحب فرزند شدن زکریا قرار داده چیست؟

(۲۴۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

از ظاهر آیه: «آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادُّكُرُ رَبُّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ!» (۴۱ / آل عمران) برمی‌آید که آن جناب در آن سه روز قادر به سخن گفتن با کسی نبوده و زبانش از هر سخنی غیر از ذکر خدا و تسبیح او بسته بوده است. این تصرفی خاص و آیتی است که بر جان پیامبر و زبان او واقع می‌شود. (۱)

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۲۷۴.

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا (۲۴۱)

ایجاد آمادگی برای تولد عیسی علیه‌السلام

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَيْكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ...!»

«و یاد آر زمانی را که ملائکه گفتند: ای مریم: بدان که خدا تو را برای اهدافی که دارد انتخاب و از میان همه زنان عالم برگزید!»

«ای مریم برای پروردگارت عبادت و سجده کن و با سایر رکوع کنندگان رکوع کن!»

«این از خبرهای غیب است که ما آن را به تو وحی می‌کنیم و تو نزد ایشان نبودی هنگامی که قرعه‌های خود را می‌انداختند که کدام یک سرپرست مریم شوند و تو

(۲۴۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نزد ایشان نبودی آن زمان که بگومگو می‌کردند.» (۴۲ تا ۴۴ / آل عمران)

در آیات فوق دلالتی هست بر این که مریم علیهاالسلام محدثه بوده، یعنی از کسانی بوده که ملائکه با او سخن می‌گفته‌اند و آن جناب سخنان این هاتفان غیبی را می‌شنیده است.

آیه شریفه: «...فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (۱۷ / مریم) هم با آیات بعدش که در سوره مریم واقع شده، بر این معنا دلالت دارد.

در تفسیر آیه «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ...» (۳۷ / آل عمران) گفتیم که این آیه بیان استجاب دعای مادر مریم علیهاالسلام است که گفته بود: «...وَإِنِّي سَمِعْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ...!» (۳۶ / آل عمران) و این که سخن ملائکه که به مریم گفتند: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكَ وَطَهَّرَكَ...!» خبری است که به وی داده‌اند که تو نزد خدا تا چه

ایجاد آمادگی برای تولد عیسی علیه‌السلام (۲۴۳)

حد قدر و منزلت داری!

پس اصطفاء مریم همان تقبل او است عبادت خدای را و تطهیرش عبارت است از مصونیتش به عصمت خدای تعالی از گناهان، پس آن جناب، هم اصطفاء شده است و هم معصوم.

«وَاصْطَفَىٰكِ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ!» (۴۲ / آل عمران) اصطفای آن جناب بر زنان عالمیان به معنای مقدم داشتن آن جناب بر سایر زنان است. حال بینیم این تقدم از تمامی جهات است یا از بعضی جهات؟ ظاهر آیات زیادی دلالت دارد بر این که از خصائص وجودی مریم علیهاالسلام انگشت روی هیچ خصیصه‌ای به جز ولادت عجیب فرزندش نمی‌گذارد، این است که اصطفاء از هر جهت نیست بلکه همان زائیدن عیسی علیه‌السلام منظور است.

(۲۴۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و اما غیر از کلمه اصطفاء کلمات دیگری که در آیات مربوط به آن جناب آمده، از قبیل: تطهیر و تصدیق به کلمات خدا و کتب او و قنوت و محدثه بودن آن جناب همه اموری است که اختصاصی به آن جناب ندارد، بلکه در دیگر زنان نیز احیانا یافت می‌شود. اما این که بعضی گفته‌اند: مریم علیه‌السلام تنها از زنان هم عصر خود اصطفاء شده، صحیح نیست، زیرا اطلاق آیه با آن نمی‌سازد!

«يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ!»

در این آیه خدای تعالی مریم را ندا داده و چون ندا مستلزم توجه شخص ندا شده به سوی نداکننده است، قهرا هر جا کلمه ندا تکرار شود به منزله این است که به شخص ندا شده بفهماند من برای تو چند خبر دارم، خوب به آن اخبار گوش بده! در آیات مورد بحث می‌فهماند ما دو خبر برایت آورده‌ایم: یکی این که خدای تعالی تو را با مقام و منزلتی که

ایجاد آمادگی برای تولد عیسی علیه‌السلام (۲۴۵)

نزد او داری گرامی داشته و دوم وظیفه عبودیتی است که تو باید ملازم آن باشی، تا تلافی آن مقام و منزلت بوده باشد، پس این دستور در عین این که دستور به ایفای وظیفه عبودی است، دستور به ادای شکر آن مقام و منزلت نیز هست، در نتیجه برگشت معنای کلام به این است که حال که خدای تعالی تو را اصطفاء کرده پس جا دارد قنوت و رکوع و سجده کنی! (قنوت به معنای ملازم طاعت بودن توأم با خضوع است. سجده معنائی معروف دارد و رکوع به معنای منحنی شدن و یا مطلق اظهار ذلت است.) (۱)

بشارت تولد مسیح، عیسی پسر مریم!

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۲۹۴.

(۲۴۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ!»

«وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ!»

«قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!»

«زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدای تعالی بشارت می‌دهد به کلمه‌ای از خودش که نامش مسیح عیسی بن مریم آبرومندی در دنیا و آخرت و از مقربین است!»

«و با مردم در گهواره و در پیری سخن می‌گوید و از صالحان است!»

«مریم گفت: پروردگارا از کجا برای من فرزندی خواهد شد با این که هیچ بشری با

بشارت تولد مسیح، عیسی پسر مریم! (۲۴۷)

من تماس نگرفته است؟

فرشته گفت:

- این چنین خدائی هر چه بخواهد خلق می‌کند! او وقتی قضای امری را براند، همانا فرمان می‌دهد که باش و آن امر وجود می‌یابد! (۴۵ تا ۴۷ / آل عمران)

ظاهراً منظور از این بشارت همان ماجرائی است که در جای دیگر حکایت کرده و فرموده: پس ما روح خود را نزد او فرستادیم و او خود را برای مریم به صورت بشری تمام عیار مجسم کرد، به طوری که مریم گفت: من به رحمان پناه می‌برم از شر تو، تو اگر مردی باتقوا بودی این جا نمی‌آمدی، روح ما به وی گفت: «...إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا...!» (۱۷ تا ۱۹ / مریم) (۲۴۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

پس بشارتی که در آیه مورد بحث به جمع فرشتگان نسبت داده شده همان بشارت است که در سوره مریم به شخص روح نسبت داده است.

جمله «...فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا!» که در سوره مریم آیه ۱۷ است و مربوط به همین داستان است، دلالت دارد که مریم علیها السلام روح را با چشمان خود دیده، نه این که تنها صدای او را شنیده باشد!

مفهوم کلمه «عیسی» علیه السلام

کلمه عیسی در اصل یشوع بوده که هم به معنای مخلص تفسیر شده و هم به معنای منجی و در بعضی از اخبار به کلمه «یعیش - زنده می‌ماند» تفسیر شده و این با نامی که

مفهوم کلمه «عیسی» علیه السلام (۲۴۹)

برای فرزند زکریا نهاده، یعنی نام «یحیی - زنده می‌ماند»، مناسب‌تر است، چون قبلاً هم گفته بودیم که بین این دو پیامبر از هر جهت شباهتی برقرار بوده (شباهت تام).

در آیه مورد بحث با این که خطاب به مریم است در عین حال عیسی علیه السلام را، عیسی بن مریم خوانده و این برای آن بوده که توجه دهد به این که عیسی بدون پدر خلق شده و به این صفت شناخته می‌شود و نیز به این که مریم در این معجزه شریک او است، هم چنان که در جمله «...وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ!» (۹۱ / انبیاء) فرموده مریم و عیسی را برای همه عالمیان آیت قرار دادیم.

«وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ!» (۴۵ / آل عمران) و جاهت به معنای مقبولیت است و مقبول بودن عیسی علیه السلام در دنیا روشن است و هم چنین در آخرت، چون قرآن از آخرت او چنین خبر داده است.

(۲۵۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و اما این که فرمود: از مقربین است، معنای کلمه مقرب روشن است، می‌فرماید: عیسی علیه السلام مقرب نزد خدا است و داخل در

صف اولیاء است و از جهت تقرب داخل در صف مقربین از ملائکه است، هم‌چنان که فرمود: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ!» (۱۷۲ / نساء) و در جای دیگر قرآن تقرب را معنا کرده و فرموده: «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ - تَا جَمَلَةٌ - وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً... وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ.» (۱۱ / واقعه)

به طوری که ملاحظه می‌کنید از این آیات برمی‌آید که منظور از این تقرب، تقرب به خدای سبحان است و حقیقت آن این است که فردی از انسان‌ها در پیمودن راه برگشت به خدا - آن راهی که به حکم آیه: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۶ / انشقاق) و به حکم آیه: «الْأَلَىٰ إِلَىٰ اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (۵۳ / شوری) پیمودنش بر هر انسانی نوشته شده، از سایر انسان‌ها سبقت بگیرد.

مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام (۲۵۱)

«وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا...!» (۴۶ / آل‌عمران) کلمه «مَهْد» به معنای آن بستری است که برای کودک شیرخوار تهیه می‌کنند و کلمه «كَهْلًا» از ماده کهولت یعنی سالخوردگی گرفته شده و به معنای دوران بین جوانی و پیری است، دورانی است که انسان به حد تمامیت و قوت می‌رسد و لذا بعضی گفته‌اند: کهل به کسی گفته می‌شود که جوانیش با پیری مخلوط شده و چه بسا گفته باشند کهل کسی است که سنش به سی و چهار سال رسیده باشد.

به هر حال جمله مورد بحث می‌فهماند که عیسی علیه‌السلام تا سن کهولت زنده می‌ماند و این خود بشارت دیگری است برای مریم!

آن‌چه از سیاق آیه مورد بحث استفاده می‌شود این است که می‌خواهد به یکی از

(۲۵۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

معجزات آن جناب اشاره کند و در ضمن افاده آن معنا می‌رساند که وی به سن شیخوخت و پیری نمی‌رسد و مدت معاشرت و سخن گفتنش با مردم از طرف ابتدا ایام صباوت و از طرف انتها ایام کهولت است.

جمله مورد بحث می‌فرماید: عیسی در گهواره همان‌طور با مردم سخن گفت که در دوران کهولت سخن می‌گفت و سخن گفتن کودک در گهواره، معجزه‌ای است خارق‌العاده.

این از نظر خود آیه مورد بحث و اما با در نظر گرفتن آیات دیگری که در این قصه وارد شده، از آن جمله آیه: ۳۱ سوره مریم، جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند در این که سخن گفتن آن جناب از باب معجزه بوده، چون از آن آیه استفاده می‌شود که آن جناب در همان ساعت اولی که به دنیا آمده با مردم سخن گفته است.

مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام (۲۵۳)

می‌فرماید:

«فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا!»

«مولود را که در بغل گرفته بود نزد کسان خود آورد... عیسی گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیغمبر کرده!» (۲۷ / مریم)

«قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّ مِنِّي بَشَرٌ؟» در این آیه مریم با این که طرف صحبتش روح بود با او سخن نگفت بلکه خطاب را متوجه پروردگارش کرد و این بر همان اساس بوده که قبلاً - به آن اشاره کردیم که خطاب ملائکه و خطاب روح و کلامشان، کلام خدای سبحان است، پس مریم علیها‌السلام می‌دانسته که آن کسی که با او سخن می‌گوید خود خدای تعالی است، هرچند که خطابی که می‌شنیده از جانب روح مثل و یا ملائکه بود و به همین جهت در پاسخ روی سخن را متوجه خدای تعالی کرد که پروردگارا از

(۲۵۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

کجا من دارای فرزند می‌شوم...؟

«قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۴۷/آل عمران) کلمه «كَذَلِكَ» در مورد بحث خودش به تنهایی کلامی است تام و تقدیرش الامر کذلک است، یعنی «بله مطلب این چنین است!» و بشارتی که هم اکنون به تو دادم امری است مقضی و قضائی است که رد و بدل نمی‌شود!

و از جمله «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ...!» چنین استفاده می‌شود که ای مریم این تعجب تو جا ندارد، برای این که وقتی تعجب صحیح است که خدا قادر بر پدید آوردن چنین فرزندی نباشد و یا اگر هم باشد برایش دشوار باشد، اما در حالی که قدرت خدای تعالی نامحدود باشد و هرکاری بخواهد بکند، دیگر چه جای تعجب است. مسأله دشواری وقتی تصور می‌شود که کار نیازمند به اسباب و وسائل باشد، هرچه اسباب و وسائل

مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام (۲۵۵)

بیشتری بخواهد آن کار دشوارتر است و هرقدر آن اسباب نایاب‌تر و از دسترس دورتر باشد، باز کار دشوارتر خواهد بود. خدای عزوجل هیچ چیزی را با ابزار و وسائل خلق نمی‌کند، بلکه هر وقت اراده امری را کند، تنها کافی است فرمان دهد که باش و آن چیز موجود شود!

در ادامه بشارت‌های داده شده به مریم علیها‌السلام در زمان تولد عیسی علیه‌السلام آمده است:

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ!»

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ...!»

«ای مریم خدای تعالی به عیسی کتاب و حکمت و تورات و انجیل تعلیم می‌دهد!»

«و در حالی که فرستاده‌ای است به سوی بنی اسرائیل و به این پیام که من به سوی

(۲۵۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

شما آمدم با معجزه‌ای از ناحیه پروردگارتان و آن این است که از گل برایتان چیزی به شکل مرغ می‌سازم، سپس در آن می‌دمم بلادرنگ و به اذن خدا مرغی می‌شود و نیز کور مادرزاد و برص را شفا می‌دهم و مرده را به اذن خدا زنده می‌کنم و بدان چه در خانه‌هایتان ذخیره کرده‌اید خبر می‌دهم و در این (معجزات) آیت و نشانه‌ای است برای شما، اگر مؤمن باشید!»

«و نیز در حالی که تورات را تصدیق دارم و آمده‌ام تا بعضی از چیزها که بر شما حرام شده حلال کنم و به وسیله آیتی از پروردگارتان آمده‌ام، پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید!»

«و بدانید که الله پروردگار من و شما است، پس او را بپرستید که این است صراط مستقیم!» (۴۸ تا ۵۱ / آل عمران)

مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام (۲۵۷)

از آن جایی که زمینه آیات مورد بحث صرفاً، حکایت بشارتی بود که به مریم دادند و در دادن این بشارت کافی بود نکات برجسته‌ای از سرگذشت زندگی آن جناب یعنی عیسی علیه‌السلام از روزی که مریم به وی حامله می‌شود تا روزی که به رسالت و دعوت می‌پردازد را خاطر نشان کند و به مریم اطلاع دهد که قرار است خداوند چنین فرزندی به تو بدهد و به همین جهت در این زمینه غیر این مقدار را ذکر نکرد. (۱)

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۲۹۸.

(۲۵۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِيَا أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي

بِحَقِّ...!»

«و نیز به یاد آر زمانی را که خدای تعالی به عیسی بن مریم فرمود:

- آیا تو به مردم گفتی که ای مردم مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر بگیرید؟ عیسی گفت:

- پروردگارا منزه‌ی تو، شایسته من نیست چیزی را که حق من نیست بگویم، و فرضاً اگر هم گفته باشم تو خود آن را شنیده و دانسته‌ای، آری تو می‌دانی آنچه را که در نفس من است و این منم که به چیزهایی که در نزد تو است آگاهی ندارم. به راستی تو علام الغیوبی!»

«من به مردم چیزی جز آنچه که تو دستورم دادی نگفتم و تو دستورم دادی که

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۵۹)

بگویم خدای را که پروردگار من و پروردگار شماست پرستید و تا در میان ایشان بودم شاهد اعمالشان بودم پس از این که مرا به سوی خود خواندی تو خودت مراقب و شاهد بر آنان بودی و تو بر هر چیز شاهدی!»
«اگر عذابشان کنی اختیار داری چون آنان بندگان تواند و اگر از جرمشان در گذری باز هم امر به دست تو است، زیرا تو عزیز و حکیمی!»

«خدای تعالی فرمود امروز روزی است که راستگویی راستگویان سودشان می‌دهد! برای ایشان است باغ‌های بهشتی که از زیر آنها نهرها روان است و آنان در آن باغ‌ها برای همیشه بسر می‌برند، خداوند از آنان خوشنود شده و آنان هم از خداوند خوشنود شده‌اند و این است رستگاری بزرگ!»

«برای خداوند است ملک آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آنها است و او بر هر

(۲۶۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

چیز توانا است!» (۱۱۶ تا ۱۲۰ / مائده)

این آیات گفتگوی خدای تعالی را با عیسی بن مریم درباره آنچه که نصارا در حق وی گفته‌اند حکایت می‌کند. گویا غرض از نظم و نسق این آیات بیان اعترافاتی است که عیسی علیه‌السلام به زبان خود نموده و وضع زندگی دنیوی خود را حکایت کرده باشد که حق او نبوده درباره خود ادعائی کند که حقیقت ندارد، چه او در برابر چشم خدا بوده، چشمی که نه خواب دارد و نه کم دید می‌شود و این که او ذره‌ای از آنچه خداوند برایش تحدید و معین نموده تجاوز نکرده است، چیزی جز آنچه مأمور به گفتنش بوده نگفته و کاری جز آنچه خداوند مأمور به انجامش نموده نکرده است و آن کار همان شهادت است. خداوند هم او را در این اعترافات و در آنچه که درباره حق ربوبیت خدا و عبودیت

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۶۱)

بندگان ذکر نموده تصدیق فرموده است. به این بیان آیات مورد بحث منطبق می‌شود بر غرضی که به خاطر آن سوره مائده نازل شده است و آن غرض عبارت است از بیان حقی که خداوند برای خود به گردن بندگان قرار داده و آن وفای به عهدی است که با خدای خود بسته‌اند و این که نباید آن عهد را بشکنند، یعنی نباید از روی لاقیدی و بی‌بندوباری شانه از زیر بار تکالیف تهی سازند و هر چه بخواهند بکنند و هر جا بخواهند آزادانه بچرند، چنین حقی از طرف خدای تعالی به آنان داده نشده و خودشان هم قادر به رسیدن به این آرزو نیستند. این است آن غرضی که سوره مائده از اول تا به آخر آن را بیان می‌کند و در آخر می‌فرماید:

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!»

«و برای خدا است ملک آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنها است و او بر هر

(۲۶۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

چیز قادر است!» (۱۲۰ / مائده)

زمان این گفتگو روز قیامت است.

در این آیات از مریم به مادر تعبیر شده و گفته شده: «مرا و مادرم را دو معبود بگیریید»، با این که ممکن بود گفته شود: «مرا و مریم را دو معبود بگیریید»، این تعبیر برای این بود که تا بر مهم‌ترین حجت‌های آنان بر الوهیت عیسی و مریم دلالت کند.

آن حجت عبارت است از تولدش از مریم بدون وجود پدر! آری جهت اصلی این که نصارا هوس پرستش این دو را کردند، همین مادری و فرزندگی این طوری بود، بنابراین تعبیر کردن از آن دو به عیسی و مادرش بهتر و رساتر دلالت بر این معنی می‌کند، تا این که گفته شود: عیسی و مریم.

عبارت «مِنْ دُونِ اللَّهِ» در قرآن کریم بسیار آمده و همه جا در معنی شریک و انباز

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۶۳)

گرفتن استعمال شده نه استقلال، به این معنی که مراد از اتخاذ یک معبود جز خدا و یا دو و یا بیشتر این است که غیر خدا شریک خدا گرفته نشود نه این که غیر خدا معبود گرفته شود و از خدای سبحان الوهیت نفی شود! برای این که یک چنین حرفی قابل نفوذ نیست، بلکه از لغویاتی است که نمی‌توان معنای محصلی برایش تصور کرد. چون آن حقیقتی که در این فرض معبود مستقل اتخاذ شده و از غیر آن هم نفی الوهیت نموده، او همان خدای سبحان است.

اگر مثلاً می‌گوید: معبود مستقل مسیح است و بس و خدای دیگری که معبود مسیح باشد نیست در حقیقت برگشتش به این است که وجود خدای تعالی را قبول داشته باشد ولیکن از در اشتباه و نادانی او را به اوصاف بشری مسیح متصف سازد.

هم چنین اگر بت پرستی این حرف را درباره بت خود بزند و بگوید: بت‌ها

(۲۶۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

رب‌النوع‌های خدایانند و خدای تعالی وجود ندارد، چه او هم برای عالم، معبود و خدائی قائل شده لیکن او را به وصف کثرت و تعدد موصوف نموده است.

پس این شخص هم برای خدا شریک قائل شد نه این که وجود خدا را انکار کرده باشد، کما این که مسیحیان هم همین حرف را زده و گفته‌اند: «...إِنَّ اللَّهَ ثَالِثٌ ثَلَاثَةً...» (۷۳ / مائده) یعنی خدا واحدی است که در عین حال سه چیز است و ثلاثی است که در عین حال واحد است.

پس روشن شد که خدای سبحان چیزی نیست که کسی بتواند به طور کلی انکارش کند، اگر هم مشرکین به ظاهر او را انکار نمایند حرف بی‌معنا و غیر معقولی زده‌اند!

آری اگر انسان از دیرباز وجود معبودی را برای این عالم اثبات می‌کرده برای این بوده که احساس می‌نموده که عموم اجزای این عالم در رفع نواقصی که در وجودشان

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۶۵)

هست و در اداره نظامی که لازم دارند به چنین پروردگاری نیازمندند و به این ملاک بوده که بشر پی به وجود پروردگار برده، آن‌گاه خصوصیات وجودی او را اثبات کرده است.

بنابراین، در مقام معرفی آن پروردگار و آن قیم هر چیزی را که اسم ببرند و سراغ دهند همو خدای سبحان است!

چون اگر معبودی که سراغ می‌دهند غیر خدا باشد اشتباهی است که در تشخیص اسماء و صفات خدا نموده و اگر هم خدا را قبول دارند و هم معبودهای دیگری را اثبات می‌کنند برای خدا شریک قائل شده‌اند، پس در هر حال خدا را اثبات کرده، نه این که او را انکار و غیر او را اثبات کنند، زیرا گفتیم که این حرف غیر معقول است!

به این بیان معلوم شد معنی «الْهَيْبِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، دو شریک از غیر خدا برای خدا

(۲۶۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

قائل شدن است، نه خدا را انکار کردن.

ما از خارج فهمیده و به دست آورده‌ایم که نصارا با این عمل خود نفی الوهیت از پروردگار متعال نکرده‌اند و چه بسا از مسیحیان که به این معنی هم اشکال کرده‌اند و گفته‌اند: نصارا قائل به الوهیت مریم عذرا نیست و کلام آنان را که به ظاهر الوهیت مریم را می‌رساند به وجهی توجیه نموده‌اند!

لیکن نکته‌ای که در این آیه است و این توجیها را باطل می‌کند و لازم است تذکر داده شود این است که در آیه نفرمود: نصارا گفته‌اند مریم اله است، تا بتوان آن را توجیه کرد و گفت آری چنین حرفی می‌زدند ولیکن غرضشان چیز دیگری بوده، بلکه فرمود: نصارا مریم را اله خود اتخاذ کردند، معلوم است که اتخاذ اله غیر گفتن آن است، گرچه وقتی اتخاذ شد به زبان هم جاری می‌شود زیرا اتخاذ اله جز به عبودیت و خضوع

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۶۷)

بندگی صادق نیست، علاوه بر این که اعتقاد به الوهیت مریم از نیاکان مسیحیت به اخلاف آنان رسیده و این در میانشان مشهور است.

«قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُوْنُ لِيَا اَنْ اَقُوْلَ مَا لَيْسَ لِيْ بِحَقِّ...!» این آیه و آیه بعدش جواب مسیح است از سؤالی که از او شد و همان‌طوری که گفتیم آن جناب در پاسخ خود ادب عجیبی به کار برده است، زیرا وقتی ناگهان و بدون انتظار از پروردگار خود می‌شنود که نسبتی به ساحت مقدس او داده‌اند که سزاوار و لایق مقام قدس و ساحت جلال و عظمت او نیست و آن نسبت عبارت است از اتخاذ مردم معبودها و شرکا برای خدای سبحان، لذا از آغاز سخن خدای خود را تسبیح و تقدیس می‌نماید، آری ادب عبودیت اقتضا می‌کند که بنده در چنین مواقعی پروردگار خود را از چیزهایی که سزاوار نیست درباره وی بشنود و یا تصور آن را به خود راه دهد تقدیس نموده و او را

(۲۶۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

از آن نسبت‌های ناروا منزّه سازد، چنان که خود پروردگار هم در کلام خود، بندگان خود را به چنین ادبی تأدیب کرده و فرمود: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ!» (۲۶ / انبیاء) و نیز فرموده: «وَيَجْعَلُوْنَ لِلّٰهِ الْبَنٰتِ سُبْحٰنَهُ!» (۵۷ / نحل)

مسیح علیه‌السلام پس از تسبیح خدای تعالی چیزی را که خداوند از انتسابش به وی پرسش نموده و آن این بوده که به مردم گفته باشد غیر از خدا، مرا و مادرم را هم دو معبود بگیرید، انکار نمود.

البته مستقیماً خود آن نسبت را انکار نکرد، بلکه به منظور مبالغه در تنزیه خداوند آن را به نفی سببش، نفی و انکار نمود، چون اگر می‌گفت: من چنین حرفی نزده‌ام و یا چنین کاری نکرده‌ام، فهمیده می‌شد که چنین کاری ممکن هست که از وی سرزده باشد ولیکن او به اختیار خود نکرده، به خلاف این که سبب آن را نفی کند و بگوید: شایسته

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۶۹)

نیست برای من که چنین چیزی را که حق نیست بگویم! که در این صورت چیزی را نفی کرده که گفتار مزبور موقوف بر آن است و آن این است:

اولاً: این که این گفتار صحیح و حق باشد و ثانیاً: مسیح مجاز در گفتن آن هم باشد، وقتی حق بودن آن را نفی کند گفتن خود را هم به‌طور رساتر و بهتری نفی کرده است.

«... اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ...!» (۱۱۶ / مائده) نفی دیگری است برای آن گفتاری که صدورش از مسیح سؤال شده است. در این جا

هم صریحا آن را نفی نکرده، بلکه لازمه آن را که همان علم خدای تعالی باشد نفی نموده، چه لازمه صدور آن از مسیح این است که خدای تعالی عالم به آن باشد، زیرا خدای تعالی کسی است که چیزی در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست و او کسی است که قائم است بر هر نفس و بر هر عملی که آن نفس انجام می‌دهد، کسی است که بر هر چیزی محیط است!

(۲۷۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

این فقره از کلمات مسیح متضمن چند نکته است: یکی این که دلیل آن همراهش ذکر شده و تنها به ذکر ادعا اکتفا نشده است، دیگر این که اشعار دارد بر این که تنها چیزی که مسیح علیه‌السلام در کارها و گفتارهایش ملاحظه می‌کند علم خدای سبحان است و بس! و هیچ‌گونه اعتبار و اعتنائی به علم و جهل غیر خدا از مخلوقات قائل نیست و کاری به علم و جهلشان ندارد، به عبارت واضح‌تر این که به‌طور کلی سؤال در جائی صحیح است که سائل یا خود را جاهل بداند و بخواهد به این وسیله از خود دفع جهل نموده و نسبت به مورد سؤال اطلاع پیدا کند، یا اگر خود را جاهل نمی‌داند بخواهد با این سؤال از جاهل دیگری رفع جهل نموده و او را به واقع قضیه مورد سؤال واقف سازد، کما این که نوع سؤالاتی که در کلام پروردگار واقع شده از همین باب است و از همین جهت مسیح علیه‌السلام در جوابی که در مثل چنین مقامی داده که: اگر من گفته بودم، تو دانسته بودی، امر با به گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۷۱)

علم خدای تعالی ارجاع داده و اشعار داشته بر این که در افعال و اقوالش چیزی را جز علم خدای تعالی معتبر نمی‌داند، آن‌گاه با جملات: «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا آءَأَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ!» علم خدای خود را از این که دستخوش جهل و آمیخته با آن شود منزّه نموده است.

این کلام گرچه خود ثنای دیگری است، لیکن غرض از آن در این مقام ثنا نیست چون مقام مقام ثنا نیست، بلکه تبری از نسبتی است که به وی داده شده، پس این که گفت: «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي»، توضیح می‌دهد مقدار نفوذ علم باری تعالی را که در جمله «إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ!» از آن اسم برده و بیان می‌کند که در روز قیامت علم خدای تعالی که پادشاه حقیقی است از قبیل علمی که پادشاهان از راه گزارشات مملکت به احوال رعیت خود پیدا می‌کنند نیست و خداوند مانند آنان که به پاره‌ای از احوال رعیت عالم و نسبت

(۲۷۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

به پاره‌ای جاهل و حال بعضی از رعایا را مستحضر و از حال بعضی دیگر غافلند نیست، بلکه خدای سبحان لطیف و خبیر به هر چیز است که از آن جمله خصوص نفس عیسی بن مریم است، باز هم هنوز بیان مسیح درباره علم حق تعالی استیفا نشده، زیرا خدای سبحان عالم است به هر چیز، لیکن نه چون علم یکی از ما به دیگری و علم آن دیگری به ما، بلکه او آن‌چه را که می‌داند به احاطه می‌داند و بدون این که چیزی به او احاطه یابد «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا!» پس خدای تعالی معبودی است نامحدود و برخلاف او هر چیزی محدود و مقدر است به طوری که از حدود خود نمی‌تواند تجاوز کند، از همین جهت مسیح علیه‌السلام برای این که حق مطلب را ادا کرده باشد جمله دیگری را ضمیمه کرد و آن این بود که گفت: «وَلَا آءَأَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ!» اما این که گفت: «...إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ!» (۱۰۹ / مائده) خواست تا با این جمله علت جمله قبلی را که گفت: «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي» گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۷۳)

نَفْسِي»، بیان نموده از جهت دیگری حق مطلب را بهتر و بیشتر ادا کند و آن جهت دفع توهمی است که ممکن است کسی به خود راه دهد و خیال کند علم خدا تنها منحصر است به ما بین او و بنده‌اش مسیح و شامل هر چیزی نمی‌شود، برای دفع این توهم گفت: «...إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ!» یعنی علم تام به جمیع غیب‌ها منحصر از آن خدای عالم است.

هر چیزی که برای یک موجودی حاضر و برای سایر موجودات غایب است همان چیز برای خدا حاضر است و او محیط به آن است.

لازمه این مطلب این است که چیزی نتواند به غیب چیز دیگری که خدا عالم به آن است و نه به غیب خود پروردگار راه یابد، برای این که او خود مخلوقی است محدود که نمی‌تواند از طوری که آفریده و تحدید شده تجاوز نماید. پس تنها خدای سبحان علام الغیوب است و هیچ چیزی به جز خدا عالم به غیب‌ها نیست، نه همه غیب‌ها و نه بعضی از آن‌ها، علاوه بر این، اگر هم فرض شود که

(۲۷۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

کسی (مانند انبیاء و اولیاء) به چیزی از غیب خدا احاطه یابد باز هم محیطی حقیقی نیست، زیرا اگر در این فرض خداوند به آن‌چه او احاطه یافته احاطه داشته باشد پس باز آن شخص محیط نیست، بلکه محاط به احاطه خدا است و خداوند است که مشیتش تعلق گرفته او را به بعضی از غیب‌های خود احاطه دهد و معلوم است که آن شخص به این موهبت و ملکی که خدا به او ارزانی داشته از ملک خدا بیرون نرفته است، کما این که فرمود: «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ!» (۲۵۵ / بقره) و اگر - العیاذبالله - خداوند احاطه به آن نداشته باشد در این صورت محدود و مخلوقی بیش نیست و خداوند بزرگ‌تر از آن است که مخلوق و محدود باشد تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا.

«مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ...!» (۱۱۷ / مائده)

مسیح علیه‌السلام پس از آن که نسبت مزبور را از راه نفی سبب از خود نفی نمود اینک

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۷۵)

عرض می‌کند «من به آنان نگفتم مگر آن‌چه را که تو به من دستور دادی»، کلام خود را به طریق نفی و اثبات ادا کرده تا افاده حصر نموده بر جواب پروردگار و نفی کرد و با جمله «ربی و ربکم!» خدای خود را توصیف نمود تا کمترین شبهه و توهمی در این که او بنده‌ای است فرستاده شده از طرف خدائی که پروردگار او و همه مردم است و رسولی است که مردم را به سوی خدای واحد بی‌شریک دعوت می‌کند باقی نماند، آری مسیح علیه‌السلام - به طوری که قرآن شریف از او حکایت کرده - همیشه مردم را همین‌طور صریح و روشن به توحید دعوت می‌نموده، از جمله کلمات او به نقل قرآن این آیه است: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ!» (۵۱ / آل عمران)

«وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ!» (۱۱۷ / مائده) در این کلام نیز وظیفه دیگری را که از جانب خدای

(۲۷۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سبحان به عهده دارد بیان نموده و آن شهادت بر اعمال است، چنان که آیه شریفه زیر هم به آن اشاره می‌کند: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا!» (۱۵۹ / نساء) مسیح علیه‌السلام در این فقره از کلام خود عرض می‌کند: من در بین امت خود وظیفه‌ای جز رسالت به سوی آن‌ها و گواهی بر رفتارشان نداشتم.

رسالت را به روشن‌ترین وجهی که ممکن است انجام دادم و تا مدتی که در بین آنان بودم شاهد و ناظر اعمالشان هم بودم و به هیچ وجه از وظیفه‌ای که برایم مقرر فرمودی تخطی نکردم.

بنابراین، من از این که به آن‌ها گفته باشم: مرا و مادرم را جز خدا دو معبود بگیری، بری و منزهم!

از این دو آیه شریفه که حال مسیح علیه‌السلام را حکایت می‌کند معلوم شد که ساحت

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۷۷)

مقدس آن جناب از این خرافات که ملت مسیح در حق وی می‌گویند بری و منزه است و وی مسئول آن‌چه می‌گویند و می‌کنند نیست، لذا خود مسیح در آخر کلامش عرض کرد: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ...!» (۱)

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۳۴۷.

(۲۷۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

فصل هشتم: تفسیر و تحلیل گفتمان ایوب با خدا

بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ...!»

«به یاد آور بنده ما ایوب را آن زمان که پروردگار خود را ندا داد که شیطان مرا دچار عذاب و گرفتاری کرد!»
(۲۷۹)

«بدو گفتیم پای خود به زمین بکش که آب همین جا نزدیک توست، آبی خنک، در آن آب تنی کن و از آن بنوش!»
«و اهلش را با فرزندانی به همان تعداد و دو برابر فرزندانی که داشت به او دادیم تا رحمتی باشد از ما به او و تذکری باشد برای خردمندان!»

«و نیز به او گفتیم حال که سوگند خورده‌ای که همسرت را صد ترکه چوب بزنی تعداد صد ترکه به دست بگیر و آن‌ها را یک بار به زنت بزنی تا سوگند خود نشکسته باشی، ما ایوب را بنده‌ای خویشان دار یافتیم!» (۴۱ تا ۴۴ / ص)

در آغاز آیات می‌فرماید: به یاد آر بنده ما ایوب را بعداً بعضی از خاطرات او را نام برده، می‌فرماید: به یاد آر این خاطره‌اش را که پروردگار خود را خواند که ای پروردگار
(۲۸۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
من...!

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ!» این جمله دعائی است از ایوب علیه‌السلام که در آن از خدا می‌خواهد عافیتش دهد و سوء حالی که بدان مبتلا شده از او برطرف سازد!

به منظور رعایت تواضع و تذلل درخواست و نیاز خود را ذکر نمی‌کند و تنها از این که خدا را به نام ربی: پروردگار صدا می‌زند فهمیده می‌شود که او را برای حاجتی می‌خواند.

از ظاهر آیات بعدی برمی‌آید که مرادش از نصب و عذاب بدحالی و گرفتاری‌هایی است که در بدن او و در خاندانش پیدا شد، همان گرفتاری‌هایی که در سوره انبیاء آن را از آن جناب چنین حکایت کرده که گفت: «مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ!» البته این

بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی (۲۸۱)

در صورتی است که بگوییم کلمه ضر شامل مصیبت در خود آدمی و اهل بیتش می‌شود.

و در این سوره و سوره انبیاء هیچ اشاره‌ای به از بین رفتن اموال آن جناب نشده، هرچند که این معنا در روایات آمده است.

ظاهراً مراد از مس شیطان به نصب و عذاب این است که: می‌خواهد نصب و عذاب را به نحوی از سببیت و تأثیر به شیطان نسبت دهد و بگوید که شیطان در این گرفتاری‌های من مؤثر و دخیل بوده است. همین معنا از روایات هم برمی‌آید.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که یکی از گرفتاری‌های ایوب مرض او بود و مرض علل و اسباب عادی و طبیعی دارد، پس چگونه آن جناب مرض خود را هم به شیطان نسبت داد و هم به بعضی از علل طبیعی؟ جواب این اشکال آن است که: این دو سبب

(۲۸۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

یعنی شیطان و عوامل طبیعی، دو سبب در عرض هم نیستند، تا در یک مسبب جمع نشوند و نشود مرض را به هر دو نسبت داد، بلکه دو سبب طولی‌اند.

ممکن است گفته شود: اگر چنین استنادی ممکن باشد، ولی صرف امکان دلیل بر وقوع آن نمی‌شود، از کجا که شیطان چنین تأثیری در انسان‌ها داشته باشد که هر کس را خواست بیمار کند؟ در پاسخ می‌گوییم: نه تنها دلیلی بر امتناع آن نداریم، بلکه آیه شریفه «...أَنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ!» (۹۰ / مائده) دلیل بر وقوع آن است، برای این که در این آیه، شراب و قمار و بت‌ها و ازلام را به شیطان نسبت داده و آن را عمل شیطان خوانده و نیز از حضرت موسی علیه‌السلام حکایت کرده که بعد از کشتن آن مرد قبطی گفته: «...هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ!» (۱۵ / قصص)

به فرضی هم که از روایات چشم‌پوشی کنیم، ممکن است احتمال دهیم که مراد از

بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی (۲۸۳)

نسبت دادن نصب و عذاب به شیطان این باشد که شیطان با وسوسه خود مردم را فریب داده و به مردم گفت: از این مرد دوری کنید و نزدیکش نشوید، چون اگر او پیغمبر بود این قدر بلا- از همه طرف احاطه‌اش نمی‌کرد و کارش بدین‌جا نمی‌کشید و عاقبتش بدین‌جا که همه زبان به شتمت و استهزایش بگشایند نمی‌انجامید.

آن‌چه در قرآن کریم از خصائص انبیاء و سایر معصومین شمرده شده، همانا عصمت است که به خاطر داشتن آن، از تأثیر شیطان در نفوسشان ایمنند و شیطان نمی‌تواند در دل‌های آنان وسوسه کند، اما تأثیرش در بدن‌های انبیاء و یا اموال و اولاد و سایر متعلقات ایشان، به این که از این راه وسیله ناراحتی آنان را فراهم سازد، نه تنها هیچ دلیلی بر امتناع آن در دست نیست، بلکه دلیل بر امکان وقوع آن هست و آن آیه شریفه «...فَأَنى نَسِيتُ الْحَوْتَ وَ مَا أَنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ...!» (۶۳ / كهف)

(۲۸۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

می‌باشد که راجع است به داستان مسافرت موسی با همسفرش یوشع علیه‌السلام و یوشع به موسی می‌گوید: اگر ماهی را فراموش کردم این فراموشی کار شیطان بود، او بود که نگذاشت من به یاد ماهی بیفتم!

پس از این آیه برمی‌آید که شیطان این گونه دخل و تصرف‌ها را در دل‌های معصومین دارد.

لازمه جواز و امکان مداخله شیطان در دل‌های انبیاء این نیست که در دل‌های پیروان انبیاء نیز دخل و تصرف بکند، زیرا ما که می‌گوییم ممکن است شیطان چنین تصرف‌هایی در دل‌های معصومین بکند، معتقدیم که هر جا چنین تصرف‌هایی بکند به اذن خدا می‌کند، به این معنا که خدا جلوگیرش نمی‌شود چون مداخله شیطان را مطابق مصلحت می‌بیند، مثلاً- می‌خواهد مقدر صبر و حوصله بنده‌اش معین شود.

بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی (۲۸۵)

و لازمه این حرف این نیست که شیطان بدون مشیت و اذن خدا هر چه دلش خواست بکند و هر بلایی که خواست بر سر بندگان خدا بیاورد و این خود روشن است!

«أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُعْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ!» (۴۲ / ص) واقع شدن این آیه در دنبال آیه قبلی که درخواست و ندای ایوب علیه‌السلام را حکایت می‌کرد، این معنا را افاده می‌کند که خدای سبحان خواسته است به وی اعلام کند که دعایش مستجاب گشته است.

جمله «أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ!» حکایت آن وحیی است که در هنگام کشف از استجابت به آن جناب فرموده. سیاق آیه که سیاق امر است اشعار دارد بلکه کشف می‌کند از این که: آن جناب در آن موقع آن قدر از پا درآمده بود که قادر به ایستادن و راه رفتن با پای خود نبوده و در سراپای بدن بیماری داشته و خدای تعالی اول مرض پای او را شفا داده و بعد چشمه‌ای در آن‌جا برایش جوشانده و

دستور داد که از آن چشمه حمام بگیرد و

(۲۸۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

بنوشد تا ظاهر و باطن بدنش از سایر مرض‌ها بهبودی یابد!

«وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمَثَلُهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِرِأْسِ الْأُولَى الْأَلْبَابِ!» (۴۳ / ص) در روایات آمده: تمامی کسان او به غیر از همسرش مردند و آن جناب به داغ همه فرزندانش مبتلا شده بود و بعدا خدا همه را برایش زنده کرد و آنان را و مثل آنان را به آن جناب بخشید.

بعضی گفته‌اند که فرزندان او در ایام ابتلا-یش از او دوری کردند و خدا با بهبودی‌اش آنان را دوباره دورش جمع کرد و همان فرزندان زن گرفتند و بچه‌دار شدند. پس معنای این که خدا فرزندان او را و مثل آنان را به وی بخشید همین است که آنان و فرزندان آنان را دوباره دورش جمع کرد.

«... رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِرِأْسِ الْأُولَى الْأَلْبَابِ!» ما این کار را کردیم برای این که رحمتی از ما

بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی (۲۸۷)

به وی بوده باشد و نیز تذکری برای صاحبان عقل باشد تا با شنیدن سرگذشت آن جناب متذکر شوند!

«وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ!» (۴۴ / ص) «ضِغْثٌ» به معنای یک مشت پر از شاخه درخت و یا از گیاه و یا از خوشه خرما است و ایوب علیه‌السلام سوگند خورده بود که اگر حالش خوب شود همسرش را صد تازیانه بزند، زیرا در امری او را ناراحت کرده بود و چون خدای تعالی عافیتش داد به وی فرمود تا یک مشت شاخه به عدد تازیانه‌هایی که بر آن سوگند خورده بود (صد عدد) در دست گرفته یک نوبت آن را به همسرش بزند تا آن که سوگند خود را نشکسته باشد.

اگر جرم همسر او و سبب سوگند او را ذکر نکرده برای این است که هم تأدب و هم

(۲۸۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نام‌برده را احترام کرده باشد!

«إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا!» یعنی ما او را در برابر ابتلائاتی که به وسیله آن او را آزمودیم یعنی در برابر مرض و از بین رفتن اهل و مال صابر یافتیم!

یعنی اگر ما او را عبد نامیدیم و یا عبد خود نامیدیم، برای این است که ما او را صابر یافتیم! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۳۱۶.

(۲۸۹)

فصل نهم: تفسیر و تحلیل گفتمان یونس علیه‌السلام با خدا

دعائی از بطن ماهی!

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ!»
«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّمْ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ!»

«و ذوالنون را یاد کن آن دم که خشمناک برفت و گمان کرد بر او سخت

(۲۹۰)

نمی‌گیریم، پس از ظلمات ندا داد که پروردگارا! خدایی جز تو نیست، تسبیح تو گویم که من از ستمگران بودم!»
 «پس اجابتش کردیم و از تنگنا نجاتش دادیم و مؤمنان را نیز چنین نجات می‌دهیم!» (۸۷ و ۸۸ / انبیاء)

ذوالنون (صاحب ماهی) همان یونس پیغمبر فرزند متی است که صاحب داستان ماهی است و از طرف پروردگار مبعوث بر اهل نینوی شد و ایشان را دعوت کرد ولی ایمان نیاوردند پس نفرینشان کرد و از خدا خواست تا عذابشان کند همین که نشانه‌های عذاب نمودار شد توبه کردند و ایمان آوردند.

پس خدا عذاب را از ایشان برداشت و یونس از میانشان بیرون شد و خداوند دعائی از بطن ماهی! (۲۹۱)

صحنه‌ای به وجود آورد که در نتیجه یونس به شکم ماهی بزرگ فرو رفت و در آنجا زندانی شد تا آن که خدا آن بلیه را از او برداشته دوباره به سوی قومش فرستاد.

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا...!» یعنی به یاد آر ذوالنون را آن زمان که با خشم از قومش بیرون رفت و پنداشت که ما بر او تنگ نمی‌گیریم.

ممکن هم هست آیه در مورد تمثیل وارد شده باشد و معنایش این باشد که: رفتن او و جدائی‌اش از قومش مانند رفتن کسی بود که از مولایش قهر کرده باشد و پنداشته باشد که مولایش بر او دست نمی‌یابد و او می‌تواند با دور شدن از چنگ وی بگریزد و مولایش نمی‌تواند او را سیاست کند!

این احتمال از این نظر قوی نیست که پیامبری چون یونس شانس اجل از این است که حقیقتا و واقعا از مولایش قهر کند و به راستی پندارد که خدا بر او قادر نیست و او

(۲۹۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

می‌تواند با سفر کردن از مولایش بگریزد چون انبیای گرامی خدا ساحتشان منزله از چنین پندارها است و به عصمت خدا معصوم از خطا هستند!

پس همان‌طور که گفتیم آیه شریفه از باب تمثیل است نه حکایت یک واقعت خارجی!

خدای تعالی او را گرفتار ماهی کرد و ماهی او را بلعید پس در شکم ماهی پروردگار خود را بخواند.

«أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ!» در این جمله یونس علیه‌السلام از آن‌چه که عملش نمایش می‌داد بیزاری می‌جوید، چون عمل او که راه خود را گرفت و قومش را به عذاب خدا سپرد و رفت بدون این که از ناحیه خدا دستوری داشته باشد - گرچه او چنین قصدی نداشت - این معنا را ممثل می‌کرد که غیر از خدا مرجع دیگری هست که بتوان به او پناه برد.

چون عملش بیانگر چنین معنایی بود از این معنا بیزاری جست و عرضه داشت: «لا

دعائی از بطن ماهی! (۲۹۳)

إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ: جز تو معبودی نیست!»

هم‌چنین، چون این معنا را ممثل می‌کرد که ممکن است به کارهای او اعتراض نماید و بر او خشم گیرد و نیز این تصور را به وجود می‌آورد که ممکن است کسی از تحت قدرت خدا بیرون شود، لذا برای عذرخواهی از آن گفت: «سُبْحَانَكَ!»

«أَنْي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ!» در این جمله به ظلم خود اعتراف کرد، چون عملی آورده که ظلم را ممثل می‌کرد، هرچند که فی نفسه ظلم نبود و خود او هم قصد ظلم و معصیت نداشت، چیزی که هست خدای تعالی در این پیشامد پیغمبرش را تأدیب و تربیت کرد تا با گامی پاک و مبرای از تمثیل ظلم (تا چه رسد به خود ظلم!) شایسته قدم نهادن به بساط قرب گردد!

«فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ!» یونس علیه‌السلام هرچند که

(۲۹۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

تصریح به خواسته خود نکرد و تنها به مسأله توحید و تنزیه خدا و اعتراف به ظلم خود اکتفا کرد، لیکن با این کلماتش حال درونی خود را و موقعی را که در آن قرار گرفته بیان داشت، که در معنا درخواست نجات و عافیت را می‌رساند، خدا هم درخواست او را اجابت نموده، از اندوه و غمی که به وی روی آورده بود نجاتش بداد! «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ!» وعده به نجات دادن هر مؤمن مبتلای به اندوه است، البته مؤمنی که مانند یونس رو به درگاه وی آورد و او را چون وی ندا کند!

در الدر المنثور است که ابن جریر از سعد روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: آن اسم از اسامی خدا که اگر کسی او را با آن بخواند اجابتش می‌کند و هرچه بخواهد می‌دهد، همان اسمی است که یونس فرزند متی خواند!

عرضه داشتم یا رسول الله آن اسم مخصوص یونس بود یا برای همه مسلمین؟

دعائی از بطن ماهی! (۲۹۵)

فرمود مخصوص یونس و مؤمنین است که اگر خدای را با آن بخوانند مستجاب می‌کند! مگر نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ!» پس ایمان شرطی است که خدا آن را در دعای دعاکننده شرط کرده است! (۱)

تأدیب یونس! و تسبیحات نجات دهنده

«وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ!»

«إِذْ أَتَى إِلَى الْفُلِّكَ الْمَشْهُونَ،»

«فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ،»

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۴۴۴.

(۲۹۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ...!»

«و همانا یونس هم از پیامبران بود!»

«به یادش آور زمانی که به طرف یک کشتی پر بگریخت،»

«پس قرعه انداختند و او از مغلوبین شد،»

«پس ماهی او را بلعید در حالی که ملامت زده بود!»

«و اگر او از تسبیح گویان نمی‌بود،»

«حتما در شکم ماهی تا روزی که خلق مبعوث شوند باقی می‌ماند!»

«ولی چون از تسبیح گویان بود ما او را به خشکی پرتاب کردیم در حالی که مریض بود،»

«و بر بالای سرش بوته‌ای از کدو رویاندیم،»

تأدیب یونس! و تسبیحات نجات دهنده (۲۹۷)

«و او را به سوی شهری که صد هزار نفر و بلکه بیشتر بودند فرستادیم!»

«پس ایمان آوردند ما هم به نعمت خود تا هنگامی معین (مدت عمر آن قوم) بهره‌مندشان گردانیدیم!» (۱۳۹ تا ۱۴۸ / صافات)

این آیات خلاصه‌ای است از داستان یونس علیه‌السلام که خدا او را مبتلا کرد به شکم ماهی، به کیفر این که در هنگام مرتفع شدن عذاب - که مقدمات نزولش رسیده بود - از قوم خود اعراض کرد.

«وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. إِذِ اتَّقَى إِلَى الْفُلِّكَ الْمَشْهُونِ!» یعنی یونس نیز از پیامبران بود که به سوی کشتی فرار کرد، با این که

کشتی ظرفیت سوار شدن او را نداشت. مراد از فرار کردن او به طرف کشتی این است که او از بین قوم خود بیرون آمد (۲۹۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم و از آنان اعراض کرد.

آن جناب هرچند در این عمل خود خدا را نافرمانی نکرد و قبلاً هم خدا او را از چنین کاری نهی نکرده بود ولیکن این عمل شباهتی تام به فرار یک خدمتگزار از خدمت مولی داشت و به همین جهت خدای تعالی او را به کیفر این عمل بگرفت. در کشتی قرعه انداختند و یونس از مغلوبین شد. جریان بدین قرار بود که نهنگی بر سر راه کشتی درآمد و کشتی را متلاطم کرد و چون سنگین بود خطر غرق همگی را تهدید کرد، ناگزیر شدند از کسانی که در کشتی بودند شخصی را در آب بیندازند تا نهنگ او را ببلعد و از سر راه کشتی به کناری رود قرعه انداختند به نام یونس علیه‌السلام اصابت کرد به ناچار او را به دهان نهنگ سپردند و نهنگ آن جناب را ببلعد: «فَأَلْتَمَمَهُ الْخُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ: ماهی او را لقمه‌ای کرد، در حالی که او ملامت زده بود!» تأدیب یونس! و تسیحات نجات دهنده (۲۹۹)

«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ!»

این آیه شریفه یونس را جزو تسیح کنندگان شمرده و معلوم است مسیح کسی را گویند که مکرر و به طور دائم تسیح می‌گوید به طوری که این عمل صفت وی شده باشد. از این می‌فهمیم که آن جناب مدتی طولانی کارش تسیح بوده است.

آن‌چه قرآن کریم از تسیح او حکایت کرده این است که می‌فرماید:

«فَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ!»

«پس از ظلمات ندا داد که پروردگارا! خدایی جز تو نیست، تسیح تو گویم که من از ستمگران بودم!» (۸۸ / انبیاء)

از جمله «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ!» که هم تسیح و هم اعتراف به ظلم است (البته ظلم به آن معنایی که بعداً خواهیم گفت)، استفاده می‌شود که منظور از تسیح او

(۳۰۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

تسیح از معنایی است که عمل وی و رفتن از مابین آنان دلالت بر آن دارد و آن معنا این است که اگر فرار کند دیگر دست خدا به او نمی‌رسد، همچنان که جمله «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ: خیال کرد دست ما به او نمی‌رسد!» بر آن دلالت دارد.

جمله «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ...!» دلالت دارد بر این که صرفاً تسیح او باعث نجاتش شده و لازمه این گفتار آن است که یونس گرفتار شکم ماهی نشده باشد مگر به خاطر همین که خدا را منزّه بدارد از آن معنایی که عملش حکایت از آن می‌کرد و در نتیجه از آن گرفتاری که عملش باعث آن شده بود نجات یافته و به ساحت عافیت قدم بگذارد!

از این بیان روشن می‌شود که عنایت کلام همه در این است که بفهماند تسیح او در شکم ماهی مایه نجاتش شد!

تأدیب یونس! و تسیحات نجات دهنده (۳۰۱)

بنابراین ظاهر قضیه این است که مراد از تسیح یونس، همین ندای او در ظلمات باشد که گفته: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ!» و اگر قبل از تسیح، تهلیل «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را ذکر کرد، برای این بود که به منزله علتی باشد برای تسیحش، گویا فرموده: خدایا معبود به حقی که باید به سوبش توجه کرد غیر از تو کسی نیست! پس تو منزهی از آن معنایی که عمل من آن را می‌رسانید، چون من از تو فرار کردم و از عبودیت تو اعراض نمودم و به غیر تو متوجه شدم پس اینک من متوجه و می‌شوم و تو را بری و پاک می‌دانم از آن‌چه عمل حکایت از آن می‌کرد، حال می‌گویم: غیر از تو کسی و چیزی کارساز نیست!

این بود معنای تسیح یونس که اگر این معنا را نگفته بود، تا ابد از آن بلیه نجات نمی‌یافت، چون - همان‌طور که گفتیم - سبب نجاتش تنها و تنها همین تسیح بود به آن

(۳۰۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

معنایی که ذکر کردیم.

با این بیان روشن می‌شود که مراد از جمله «لَلْبَثِّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ!» جاوید بودن مکث آن جناب است در شکم ماهی، تا روزی که مبعوث شود و از شکم ماهی بیرون آید مانند قبر که مردم در آن دفن می‌شوند و مکث می‌کنند تا روزی که مبعوث شوند و از آن خارج گردند.

در آیه شریفه مورد بحث هیچ دلالتی بر این نیست که یونس تا روز قیامت در شکم ماهی زنده می‌ماند و یا جنازه‌اش در شکم ماهی سالم می‌ماند و شکم ماهی قبر او می‌شد، یا به این که ماهی تا روز قیامت زنده می‌ماند و یا به نحوی دیگر.

«فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَيَقِيمُ!» (۱۴۵ / صفات) یونس در شکم ماهی از تسبیح گویان شد و در نتیجه ما او را از شکم ماهی بیرون انداختیم و در بیرون دریا در

تأدیب یونس! و تسبیحات نجات دهنده (۳۰۳)

زمینی که نه سایه داشت و نه سقف، پرتاب کردیم، در حالی که بیمار بود و سایه‌ای هم نبود که به آنجا برود. «وَأَنْبَثْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ.» (۱۴۶ / صفات) کلمه «يَقْطِينٍ» به معنای نوعی از کدو است که برگ‌های پهن و مدور دارد و خدا این بوته را رویانید تا برگ‌هایش بر بدن او سایه بیفکند.

«وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ!» (۱۴۷ / صفات) ما او را به رسم پیامبری به سوی مردمی فرستادیم که عددشان صد هزار و بلکه بیشتر بود (منظور از این مردم اهل نینوی است)، این قوم به وی ایمان آوردند و ما ایشان را به آن عذابی که قبلاً به ایشان نزدیک شده بود هلاک نکردیم و آنان را از نعمت حیات و بقاء برخوردار کردیم که تا فرا رسیدن اجلشان زندگي کنند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۲۴۵.

(۳۰۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

(۳۰۵)

فصل دهم: گفتمان‌های خدا با رسول الله صلی الله علیه وآله

دعاهائی که خدا به رسولش آموخت!

دعاهائی که خدا به رسولش آموخت!

در قرآن کریم برای رسول الله صلی الله علیه وآله تأدیب‌های الهی و تعلیمات عالی وجود دارد در انواع و اقسام ثنا بر پروردگار، تا با رعایت آن، پروردگار خود را ثنا گوید و آن آداب را در درخواست‌های خود به کار بندد، مانند:

(۳۰۶)

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!»

«تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ!»

«بگو: بارالها! ای مالک ملک عالم!

توئی که به هر کس که بخواهی ملک را عطا می‌کنی!
 و از هر که خواهی باز می‌ستانی!
 دعاهائی که خدا به رسولش آموخت! (۳۰۷)
 هر که را خواهی عزت می‌بخشی و هر که را خواهی خوار می‌کنی!
 سررشته همه خیرات به دست توست و تو بر هر کاری توانایی!
 «شب را در روز و روز را در شب داخل می‌کنی!
 زنده را از مرده و مرده را از زنده، بیرون می‌آوری!
 و هر که را خواهی بی حساب روزی می‌دهی!» (۲۶ و ۲۷ / آل عمران)

«قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

«قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ!
 أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ!»
 (۳۰۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
 «بگو: بارالها! ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین!
 ای دانای غیب و شهود!
 تویی که بین بندگان در آنچه اختلاف می‌کنند داوری می‌کنی!» (۴۶ / زمر)

قُلِ الْحَمْدُ!

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى...!»
 «بگو: سپاس همه از برای خداست!
 و درود بر آن بندگان که برگزیدشان...!» (۵۹ / نمل)

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ...

دعاهائی که خدا به رسولش آموخت! (۳۰۹)
 «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...!»
 «بگو: نماز من و عبادت من!
 زندگی من و مرگ من!
 همه برای خداست...!» (۱۶۲ / انعام)
 قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا!

«قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا!»

«بگو: پروردگارا!
 مرا دانش بیفزای! (مرا از علم عنایت بیشتری فرما!)» (۱۱۴ / طه)

(۳۱۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ

«وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ!»

«بگو: پروردگارا!

پناه می‌برم بر تو!

از وسوسه‌های شیاطین که در دل‌ها القاء می‌کنند...!» (۹۷ / مؤمنون)

آیات بسیاری هست که جامع جهات آن‌ها مشتمل بر تعلیم آداب عالی خدای تعالی است به رسول گرامی خود که آن جناب را به

آن مؤدب فرموده و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم امتش را به رعایت آن توصیه نموده است. (۱)

دعاهائی که خدا به رسولش آموخت! (۳۱۱)

ارائه جامعی از ایمان رسول الله و امتش

قرآن مجید دعائی را از پیامبر گرامی اسلام نقل می‌کند که مؤمنین امتش را نیز در آن سهیم گردانیده است:

«اَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ!

كُلٌّ اَمَّنَ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ!

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۱۶۹.

(۳۱۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ

وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ اطعنا عُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ اِلَيْكَ الْمَصِيرُ...!»

«رسول ایمان آورد به آن‌چه از ناحیه پروردگارش به سوی او نازل شد!

مؤمنین هم هریک ایمان آوردند:

به خدا!

و ملائکه او!

و کتاب‌های او!

و رسولان او!

گفتند:

- بین هیچ یک از فرستادگان او در ایمان به آنان فرق قائل نیستیم!

ارائه جامعی از ایمان رسول الله و امتش (۳۱۳)

گفتند:

- شنیدیم پیام خدا را!

- و اطاعت کردیم!

گفتند:

- پروردگارا!

- غفران تو را مسألت داریم!

- و به سوی جزای توست بازگشت!

خداوند هیچ نفسی را جز به مقدار طاقتش تکلیف نمی‌کند!

برای هر نفسی ثواب همان طاعتی است که کرده!

و بر هر نفسی کیفر همان گناहانی است که مرتکب شده!

(۳۱۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و نیز می‌گویند:

- پروردگارا!

- ما را اگر دچار نسیان و خطا شدیم مؤاخذه نفرما!

- و تکلیف شاق بر دشمنان بار مکن!

همان گونه که به دوش آنان که قبل از ما می‌زیستند، بار کردی!

- پروردگارا!

- و بر ما تحمیل مکن چیزی را که ما را طاقت تحمل آن نیست!

- و از ما درگذر!

- و بر ما ببخشای!

- و ما را رحم کن!

ارائه جامعی از ایمان رسول الله و امتش (۳۱۵)

- و چون یاور ما و مولای ما تویی!

- ما را علیه مردم کافر نصرت عطا فرما! (۲۸۵ و ۲۸۶ / بقره)

این آیات همان‌طور که می‌بینید ایمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را به قرآن کریم و به همه آن‌چه از اصول معارف و فروع احکام الهی مشتمل است، نشان داده و سپس مؤمنین را به او ملحق نموده است.

البته مقصود از مؤمنین، نه تنها معاصرین آن حضرتند بلکه جمیع مؤمنین از امت او هستند!

لازمه آن‌چه در بالا گفته شد این است که اقرار و ثنا و دعائی که در این آیات است، نسبت به غیر معاصرین حکایت از زبان حال

باشد و نسبت به معاصرین، اگر آنان گفته

(۳۱۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

باشند و یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اگر آن جناب از قبیل خود و از قبیل مؤمنین که به وسیله ایمان جزو شاخه‌های شجره طیبه

مبارکه وجود نازنین وی شده‌اند، گفته باشد، زبان قال بوده باشد!

مضمون این دو آیه مقایسه و موازنه‌ای است بین اهل کتاب و بین مؤمنین این امت در نحوه تلقی کتاب آسمانی خود و یا در نحوه

تأدبشان به ادب عبودیت در برابر کتابی که برایشان نازل شده است. این ثنائی که خدای تعالی در این دو آیه بر اینان فرموده و

تخفیفی که نسبت به تکالیفشان داده است عیناً در مقابل توییخی است که در آیات دیگری در سوره بقره اهل کتاب را نموده است.

در آیات سوره بقره اهل کتاب را به این که بین ملائکه خدا فرق گذاشته و جبرئیل را دشمن و سایرین را دوست داشتند، بین کتب

آسمانی فرق گذاشته و به قرآن کفر

ارائه جامعی از ایمان رسول الله و امتش (۳۱۷)

ورزیدند و به غیر آن ایمان آوردند، بین پیغمبران خدا فرق گذاشتند و به موسی علیه‌السلام یا به او و عیسی علیه‌السلام ایمان آورده و به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کفر ورزیدند، بین احکام خدا فرق گذاشتند و به بعضی از آن‌چه در کتاب خداست ایمان آورده و به بعضی کفر ورزیدند، ملامت و مذمت می‌فرماید:

در این دو آیه می‌فرماید: مؤمنین از این امت چنین نیستند بلکه به خدا و همه ملائکه و تمامی کتب آسمانی و جمیع پیامبران الهی ایمان آورده و بین احدی از پیغمبران خدا فرق نمی‌گذارند. اینان با تسلیم در برابر معارف حقه‌ای که به ایشان القاء شده، نسبت به پروردگار خود ادب به خرج می‌دهند!

دیگر این که خدا را در احکامی که بر پیغمبرش نازل فرموده، لیبک و «سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا!» می‌گویند و نه چون یهود که گفتند: «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا!»

(۳۱۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

دیگر این که خود را بندگانی مملوک پروردگار خود می‌دانند و برای خاطر ایمان و اطاعتشان به خدا منت نمی‌گذارند بلکه می‌گویند: «غُفْرَانَكَ رَبَّنَا!»

آن حضرت با عبارت «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا...!» از درگاه الهی مسئلتی می‌کند و مقصودش تخفیف در احکامی است که ممکن است به عناوین ثانویه از ناحیه حکم، یا از لجاج و عناد مکلفین ناشی شود، جعل گردد، نه این که خدای تعالی بدون هیچ یک از این دو جهت چنین تکالیفی را مقرر نماید.

اشتمال این دعا بر ادب عبودیت و رعایت آن در تمسک به ذیل عنایت ربوبی، یکی پس از دیگری و اعتراف به مملوک بودن و در موقف ذلت و مسکنت و عبودیت قرار داشتن در مقابل ربّ العزّه، مطلبی است که هیچ حاجتی به بیان ندارد! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۱۶۵.

ارائه جامعی از ایمان رسول الله و امتش (۳۱۹)

معرفه‌های رسول الله گفتمانی بین خدا و رسول و امت

خدای سبحان در معرفی رسول گرامی خود به مردم در قرآن شریف می‌فرماید:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ!»

«به سوی شما آمد رسولی مهربان، از جنس خود شما،

رسولی است که ضرر شما بر او گران و ناگوار است!

و بر هدایت یافتن شما حریص است!

و نسبت به مؤمنین رئوف و مهربان است!» (۱۲۸ / توبه)

(۳۲۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

خدای تعالی امت رسول الله را مورد خطاب قرار می‌دهد که: پیغمبری از جنس خود شما مردم بیامده است که از اوصافش یکی این است که از خسارت دیدن شما و از نابود شدن‌تان، ناراحت می‌شود!

دیگر این که: او درخیر خواهی و نجات‌شما، چه مؤمنان و چه غیر مؤمن، حریص است!

سوم این که: او نسبت به مؤمنین رئوف و رحیم است!

با این که اوصافش چنین است، آیا باز هم جا دارد که از او سرپیچی کنید؟ بلکه سزاوار است از او اطاعت کنید! چون او رسولی

است که قیام نکرده مگر به امر الله و اطاعت کردن از او اطاعت خداست!

جای دارد که به او نزدیک شوید، با او انس بگیرید! چون او هم مثل شما بشر است!

معرفه‌های رسول‌الله گفتمانی بین خدا و رسول و امت (۳۲۱)

پس به هرچه دعوت می‌کند، بپذیرید! و هر خیرخواهی که نمود به کار بگیرید!

ادامه این آیه شریفه دلالت می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اهتمام عجیبی نسبت به هدایت یافتن مردم داشته است.

خدای رحمن او را دلداری می‌دهد و می‌فرماید:

«در آنچه که همت گماشته‌ای بر خدا توکل کن!» (۱۲۹ / توبه)

و در خود آیه نیز بیان کرده بود که همه همت او و حرص و ولعش هدایت یافتن مردم و رسیدنشان به سعادت است!

در جای دیگر می‌فرماید:

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ!

قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ!

(۳۲۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ!»

«بعضی از منافقین کسانی هستند که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌آزارند،

و می‌گویند: او هر حرفی را قبول می‌کند!

بگو: این گونه بودن او به صلاح شماست!

زیرا او ایمان می‌آورد به خدا و پیام‌هایش را قبول می‌کند!

و ایمان می‌آورد به مؤمنین و گفتارشان را می‌پذیرد!

و رحمتی است برای کسانی که از شما به وی ایمان آوردند!» (۶۱ / توبه)

درباره خلق عظیم آن پیامبر گرامی می‌فرماید:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ!

«به‌درستی که تو هر آینه متخلق به خلقی عظیم هستی!» (۴ / قلم)

معرفه‌های رسول‌الله گفتمانی بین خدا و رسول و امت (۳۲۳)

و آنچه را که در سایر آیات در معرفی آن جناب فرموده بود در آیه زیر خلاصه کرده و فرموده:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ!»

«و من تو را نفرستادم مگر برای جهانیان رحمتی باشی!» (۱۰۷ / انبیاء)

آن چه از پروردگارت به تو نازل شده حق است!

«الْأَمْرَ آتَاكَ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ...!»

«المر! این‌ها آیه‌های کتاب خداست و آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است، ولی بیشتر مردم باور نمی‌دارند!» (۱ / رعد)

(۳۲۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

این آیه آغاز سوره مبارکه رعد است. غرض سوره رعد بیان حقیقت قرآنی است که بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است

و این که این قرآن معجزه و آیت رسالت است و این که کفار آن را آیت و معجزه نشمردند و به عنوان تعریض بر آن گفتند: «چرا

آیتی از ناحیه پروردگارش نازل نشد؟» گفتارشان مردود است و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نباید بدان اعتنا کند و ایشان هم سزاوار

نیست که چنین سخنی بگویند!

و در آیه آخر همین سوره می‌فرماید:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا!

«قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ!»

«و کسانی که کافر شدند می‌گویند:

آن‌چه از پروردگارت به تو نازل شده حق است! (۳۲۵)

- تو فرستاده خدا نیستی! بگو:

- خدا و آن کس که علم کتاب نزد اوست،

برای گواهی میان من و شما بس است! (۴۳ / رعد)

این آیات مبارکه، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را مخاطب قرار می‌دهد به این که این قرآن که بر تو نازل شده، حق است، حقی که مخلوط به باطل نیست، چه آن‌چه که این قرآن بدان دعوت می‌کند توحید است، که آیات تکوینی از قبیل به پاداشتن آسمان‌ها و گستردن زمین و تسخیر آفتاب و ماه و سایر عجایبی که خدا در تدبیر آسمان‌ها و زمین و غرایبی که در تقدیر آن‌ها به کار برده همه بر آن دلالت دارند!

و نیز دلیل دیگر بر حقیقت آن، اخبار و آثار گذشتگان است که رسولان با بیناتی به سویشان آمدند و ایشان کفر ورزیدند و تکذیب کردند و خدا هم ایشان را به گناهانشان

(۳۲۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

بگرفت.

این است آن‌چه که این کتاب مشتمل بر آن است و همین خود آیتی است که بر رسالت تو دلالت می‌کند!

ما این که گفتند: «تو فرستاده خدا نیستی!» در جوابشان همین یک دلیل تو را کافی است که خدا در کلام خود به رسالت تو شهادت

داده است و معارف حقه‌ای که در قرآن توست شاهد آن است! (۱)

به یقین تو از مرسلینی! تأکیدی بر رسالت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۶۰.

به یقین تو از مرسلینی! تأکیدی بر رسالت رسول الله (۳۲۷)

يَسَاءَ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ! إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ! عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ!

سوره یس که قلب قرآن است، در بیان سه اصول اساسی دین: یعنی توحید و نبوت و معاد است.

در آیات نخستین به موضوع نبوت پرداخته و می‌فرماید:

«یس!

به قرآن سراسر حکمت سوگند!

که تو به درستی و به یقین از مرسلینی!

و بر صراط مستقیم قرار داری!

و راهدار و مهیمن بر آنی!

(۳۲۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

خدای عزیز و رحیم آن را نازل کرده است،
تا تو با آن مردمی را انذار کنی که پدرانشان انذار نشده بودند
و در غفلت قرار داشتند...!» (۱ تا ۴ / یس)

خدای تعالی در اول سوره یس به قرآن حکیم سوگند می‌خورد بر این که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مرسلین است!
مطلبی که خداوند به خاطر آن سوگند خورده، همانا رسالت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است که به وسیله رسالتش مردم را به راه
راست هدایت می‌کند. راه مستقیم آن طریقی است که عابر خود را به سوی خدا می‌رساند، یعنی به سعادت انسانی خود که مساوی
است با قرب به خدا و کمال عبودیت!

سپس قرآن را نازل شده از طرف عزیز و رحیم می‌داند که تنها به خاطر عزتش و

به یقین تو از مرسلینی! تأکید بر رسالت رسول الله (۳۲۹)

رحمتش رسول را فرستاده و قرآن را بر او نازل کرده است، قرآنی حکیم، تا مردم را انذار کند و در نتیجه کلمه عذاب بر بعضی و
کلمه رحمت بر بعض دیگر مسلم گردد!

او برای هر کس که تابع ذکر (قرآن) شود و به غیب از او خشیت داشته باشد، دارای رحمتی واسع است، اما نه برای این که از پیروی
آنان و ایمانشان به غیب استفاده کند، بلکه برای این که آنان را به سوی آن‌چه مایه کمال و سعادتشان است، هدایت فرماید!

«ما تو را به این غرض فرستادیم،

و قرآن را بر تو نازل کردیم،

تا مردمی را که پدرانشان انذار نشده بودند و غافل بودند،

انذار کنی!» (۱)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۹۹.

(۳۳۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

گوشزد وظایف رسول! دل‌داری رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ
أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا!»

«با کسانی که بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می‌خوانند و رضای او را می‌جویند با شکیبایی قرین باش!

و دیدگانت به جستجوی زیور زندگی دنیا از آن‌ها منحرف نشود!

گوشزد وظایف رسول! دل‌داری رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله (۳۳۱)

اطاعت مکن کسی را که دلش را از یاد خویش غافل کرده‌ایم و هوس خود را پیروی کرده و کارش زیاده‌روی است!» (۲۸ / کهف)
رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله تأسف می‌خورد و ناشکیبی می‌کرد که چرا مردم ایمان نمی‌آورند؟ و به کتابی که برایشان نازل شده
چرا نمی‌گروند؟ و چرا دعوت حقه او را قبول نمی‌کنند؟

قبلاً در این سوره، خدای متعال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را تسلیت می‌داد به این که دار دنیا دار بلا و امتحان است و آن‌چه زینت
دارد به زودی به صورت خاک خشک درمی‌آید پس دیگر سزاوار نیست به خاطر این مردم خود را ناراحت کنی و دلتنگ شوی
که چرا دعوتت را نمی‌پذیرند و به کتاب خدا ایمان نمی‌آورند.

به او می‌فرمود:

آنچه بر تو واجب است صبر و حوصله کردن با این مشقت فقرائی است که ایمان

(۳۳۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

آورده‌اند و لایزال پروردگار خود را می‌خوانند و هیچ توجهی به این توانگران کافر کیش، که همواره به ثروت خود و زینت حیات دنیایشان می‌بالند، ندارند، چون می‌دانند این زینت‌ها به زودی به صورت خاکی خشک مبدل می‌شود، لذا همواره دنیاداران را به سوی پروردگارشان می‌خوانند، ولی کاری به کارشان ندارند، چه هر که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد کفر بورزد، چیزی به عهده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست و آنچه وظیفه اوست که باید در مواجهه با آنان رعایت کند، این است که در صورت آوردن ایمان با مسرت و در صورتی که ایمان نیاورند با تأسف روبرویشان نشود! بلکه همان ثواب و عقاب خدای را تذکر دهد:

«وَأْتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا!» (۲۷ / کهف)

گوشزد و وظایف رسول! دلداری رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله (۳۳۳)

می‌فرماید: تو ای رسول من! خودت را بر اثر کفر ورزیدن مردم و از تأسف خوردن بر آنان مکش! آنچه از کتاب پروردگارت به تو وحی می‌شود، تلاوت کن! زیرا هیچ چیز کلمات او را تغییر نمی‌دهد! چون کلمات او حق و ثابت است!

و نیز برای این که تو غیر از خدا و کلمات او جایی نداری که دل به سوی آن متمایل سازی! تو فرستاده اوئی! و جز این که به سوی فرستنده‌ات متمایل کنی و رسالت او را ادا کنی، وظیفه دیگری نداری! (۱)

چه خلق عظیم داری! ای محمد!

۱- المیزان ج: ۲۶، ص: ۱۵۶.

(۳۳۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«نَا وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ!»

«مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ!»

«وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ!»

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ!»

«ن، سوگند به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند، که تو به خاطر لطفی که پروردگارت به تو کرده دیوانه نیستی! و این که برای تو اجری است غیرمقطوع!

و این که تو ملکات اخلاقی بس بزرگی داری که بر آن مسلطی!» (۱ تا ۴ / قلم)

در این سوره خدای متعال رسول گرامی‌اش را دلداری می‌دهد و به وعده‌های جمیل

چه خلق عظیم داری! ای محمد! (۳۳۵)

و پاسداری از خلق عظیمش دلخوش می‌سازد، زیرا مشرکین تهمت‌های ناروا به او زده و او را دیوانه خوانده بودند.

ضمناً آن جناب را به شدیدترین وجهی از اطاعت مشرکین و مدهانه آنان نهی نموده و امر اکید می‌کند که در برابر حکم پروردگارش صبور باشد:

می‌فرماید: تو زحمات رسالت خدا را تحمل کن که اجرت نزد پروردگار قطع نمی‌شود! و زحماتت به هدر نمی‌رود!

آن‌گاه به عظیم‌ترین صفات رسولش تکیه می‌کند و می‌فرماید:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ!»

«تو ای پیامبر! سجایای اخلاقی عظیمی داری!»

این آیه شریفه هر چند فی نفسه حسن خلق رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌ستاید و آن را بزرگ

(۳۳۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

می‌شمارد لکن با در نظر گرفتن خصوص سیاق، به خصوص اخلاق پسندیده اجتماعی‌اش نظر دارد، اخلاقی که مربوط به معاشرت است، از قبیل استواری بر حق، صبر در مقابل آزار مردم و خطاکاری‌های اراذل، عفو و اغماض از آنان و سخاوت و مدارا و تواضع و امثال این‌ها.

خدای تعالی در ادامه آیات می‌فرماید:

«فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ! بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ! إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ...!»

«پس به زودی خواهی دید و خواهند فهمید،

که کدامتان مبتلا به جنون هستید!

مسلمانا پروردگارت داناتر است به این که چه کسی از راه او گمراه شده و چه کسانی

چه خلق عظیم داری! ای محمد! (۳۳۷)

راه یافتگانند!

پس تکذیب گران را اطاعت مکن!

آن‌ها همین را می‌خواهند که تو سازش کنی و آن‌ها هم با تو بسازند!

و نیز هر فرومایه عیب‌جو که برای هر حق و باطلی سوگند می‌خورد

و در بین مردم سخن چینی و افساد می‌کند

و مانع رسیدن خیر به مردم می‌شود

و نیز هر تجاوزگر دل آلوده‌ای را اطاعت مکن! (۵ تا ۱۲ / قلم) (۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۴۸.

(۳۳۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

تا هر جا که راضی شدی شفاعت کن امت را!

«وَالضُّحَى! وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى! مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى!

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى!

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى!»

«سوگند به هنگام چاشت، که نور خورشید گسترده می‌شود!

و به شب هنگام، که سکونت و آرامش می‌بخشد!

که پروردگارت نور وحی را از تو قطع نمی‌کند!

و تو را با قطع وحی در تاریکی حیرت رها نمی‌کند!

بلکه آن چه برای آخرت ذخیره کرده بسی بالاتر از دنیائی است،

تا هر جا که راضی شدی شفاعت کن امت را! (۳۳۹)

که در آن مورد عنایت او واقع شده‌ای!

و پروردگارت به زودی عطائی به تو می‌بخشد که راضی شوی! (۱ تا ۵ / ضحی)

در آیات بعدی، خدای سبحان به بعضی از نعمت‌های بزرگی اشاره می‌کند که به رسول گرامی خود انعام کرده بود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هنوز در شکم مادر بود که پدرش از دنیا رفت و دو ساله بود که مادرش درگذشت و هشت ساله بود که کفیل و سرپرست و جدش عبدالمطلب از دنیا رفت که از آن به بعد در تحت تکفل عمویش ابوطالب قرار گرفت.

«آیا نبود که تو را یتیم یافت

و جایگاهت داد؟

(۳۴۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و آیا نبود که راه به جایی نمی‌بردی

و قدم به قدم هدایت کرد؟

و تهی دستت یافت

و پس بی‌نیازت کرد؟» (۶ تا ۸ / ضحی)

اشاره‌ای به تهی دستی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد که از مال دنیا چیزی نداشت و خدای تعالی او را بعد از ازدواج با خدیجه علیهاالسلام بی‌نیاز کرد و خدیجه تمامی اموالش را با همه کثرت که داشت به آن جناب بخشید.

در پایان آیات به عنوان نتیجه‌گیری از عنایاتی که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شده، می‌فرماید:

«تو طعم ذلتی را که یتیم می‌چشد

تا هر جا که راضی شدی شفاعت کن امت را! (۳۴۱)

چشیده‌ای!

تو ذلت و شکسته شدن دل او را،

احساس کرده‌ای!

پس هیچ یتیمی را خوار مشمار!

و مال او را هم خوار مدار و در آن تجاوز مکن!

تو تلخی گمراهی و احتیاج به هدایت را

و تلخی فقر و تهی دستی را درک کرده‌ای!

پس هیچ سائلی را که از تو حاجت می‌خواهد از خود مران!

و حاجتش اگر هدایت است و اگر معاش، برآورده ساز!

و تو طعم انعام خدا را بعد از فقر و تهی دستی چشیده‌ای

(۳۴۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و ارزش جود و کرم و رحمت خدا را می‌دانی!

پس نعمت او را سپاس گوی!

و همه جا نعمتش را یادآور شو!

و از مردم پنهان مدار!» (۶ تا ۱۱ / ضحی)

در روایات اسلامی از طریق حرب بن شریح در (درالمنثور) روایت شده که گفت: «من به ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر علیه‌السلام) گفتم: به نظر شما این شفاعتی که اهل عراق بر سر زبان‌ها دارند، حق است؟ فرمود:

- آری! به خدا سوگند! عمویم محمد بن حنفیه از علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کرد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- آن قدر از اتم شفاعت می‌کنم که خدای تعالی خطاب می‌کند:

تا هر جا که راضی شدی شفاعت کن امت را! (۳۴۳)

- ای محمد راضی شدی؟ عرضه می‌دارم:

- بلی! پروردگارا! راضی شدم!

آن‌گاه (امام) رو به من (ابن شریح) کرد و فرمود: شما به اهل عراق می‌گوئید: از تمامی آیات قرآن آیه‌ای که بیش از همه امیدبخش است آیه زیر است:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا...: ای بندگانم که بر نفس خود ستم روا داشتید از رحمت الهی مأیوس نشوید! که خدا همه گناهان را می‌آمرزد...!» (۵۳ / زمر)

عرضه داشتم: بلی، ما این‌طور معتقدیم! فرمود:

- لکن ما اهل بیت می‌گوئیم از همه آیات در کتاب خدا امیدبخش‌تر آیه‌ای است که راجع به شفاعت است. آن‌جا که می‌فرماید:

(۳۴۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ!»

«پروردگارت به زودی عطائی می‌کند که راضی شوی!» (۱)

درود خدا و ملائکه او بر پیامبر

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ!»

- یا ایها الذین آمنوا صلُّوا علیه و سلّموا تسلیما!»

«بی‌گمان، خدا و ملائکه او بر پیامبر درود می‌فرستند!

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و سلام کنید، سلام کردنی!»

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۷۹.

درود خدا و ملائکه او بر پیامبر (۳۴۵)

(۵۶/احزاب)

در روایات اسلامی از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده، در موردی در پاسخ سؤال یکی از اهل کتاب، که از معجزات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و احترام او نزد خدا، با اشاره به احترام و سجده ملائکه بر آدم ابوالبشر، پرسید، جواب داد:

سجده ملائکه برای آدم اطاعت و عبادت آدم نبود و ملائکه آدم را در مقابل خدا نپرستیدند بلکه خدای تعالی آنان را بر این کار واداشت تا اعترافی باشد از ملائکه بر برتری آدم و رحمتی باشد از خدا بر او.

ولی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را فضیلتی بالاتر از این داد. خدای عزوجل با آن بزرگی و جبروتی که دارد و با تمامی ملائکه‌اش، بر محمد صلوات و درود فرستاد و صلوات فرستادن مؤمنین بر او را عبادت خود خواند! (۱)

(۳۴۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

